

حکایت شد و این ترتیب که چون فیلان صحرا بطور آمد حکم فرمودند که جمعی از سواران با طرف کمر بچشم آورده با او از طبل در
 نواخته فیلان را بجانب صحرا سپری کردند و در قیل و لیل ایلیانان سوار شده خود را بمشال سیاهی پوشیدند چنانچه فیلان
 صحرا کی نفهمد که آدمی بر آنها سوار است و پیش پیش کوه می برده بمانند تا بقلمه در آیند و این دستور مجموع فیلان آن صحرا بود
 سپری و آورنده فیلیانان بر با صامی خانها برآوردند و بعدا با صامی سطر کردند و انداخته فیلان را بستند بغیر از یک قیل که از صامی
 و همگشتی بقید ضبط در نمی آمد تا گزیر قیل که گماندهی سای که در قوت و قدرت حدیل و بود طلبید شسته به آن قیل صحرائی جنگ
 انداختند و امتداد جنگ نما قریب یک پر کشید و نزدیک به آن رسید که قیل گماندهی رای غالب آید لاجرم حکم شد شعلها را فرو
 بر سر روی لیل که گماندهی راهی زدند بهر آنجه قیل از یکدیگر جدا ساختند و قیل صحرائی پاره از دیوار تهر انداختند راه صحرا پیش
 گرفتند پیوسته هر خان کوهناش حکم فرموده که چون آن قیل مانده شده از عقب خسته و خیل آن مردون را با او رسانید و جنگ انداختند
 القصد فیلیانان از طرف گماندهی انداخته آن صحرائی را بدرختی مضبوط بستند و بعد از فراغ لشکرها ایستادند و قبایل بعضی مستقر
 جاه و جلال برافراشته دور ساعت مسعود و زمان محمود و سنده خلافت بود و در مکه جهاگشا محمود و بلاد درونی زمین لرزه و در سال
 این سال اساس عمارت نگریستین است چون شهر یار شیر شکار نشینا چون مکان بازی و تفریح انداختند و تفریح برآوردند و در وقت
 کلالی که از دریا مغلطه اگره مسافت مسکوه واقع است بود چه حکم اشرف در آنکه فرحتمتی عمارتی عالی اساس ساختند و ایلیان
 ایران سلطنت و سائر ملایمان در گاه هر کدام فراخور قدرت و مهالت خویش منازل و دیارهایین ترتیب دادند و شهری را بستند
 و نام آنرا نگریستین فرمودند یعنی شهر آتش سماش در ۱۰۳۰ هجری در اینجا بزرگوار از می خوشتر بود شده در این شهر
 میفرمودند و از سواخ این ایام رسیدن ایلی شاد و خفت پناه شد اساس صحرائی استند به شاه و در این شهر
 تفصیل آنکه سلطان محمود دگری عرض داشتی بخدمت شاه نوشته با یک کتبی در این شهر که ایلیان در این شهر
 نوکاز خاقان گیتی ستان منصب خان لرغانی که با صطوره انوشیروان چینی ستان خانی که بنیاده ایلیان بود بنیاد نهاد
 کتبی با حضرت نوشته القاس و در ابلیس نمی پیش خویش سستی بنشیند اگر چه ایلیان گیتی ستان با فراخ زمین شیبان
 بسیار میداشتند و مراسم با این نشان بر وجه انهم فرمودند اما چون نگریستین شهر را بنیاد کردند و در این شهر
 قانون سلطنت شد و مثل نعمت نام سرداری با خطابت تمدنا جعز با این است و بعد از آن سده شانی مجموع در جواب
 نوشته دلی شاه را با خط جاپای پادشاه با خصمت انطاف از دانی بنشیند انجاسی سیر زار میگوید که گاهی گیتی ستان
 و استخلاف کابل از سیر زار ایلیان در عرض دیگر سواخ و در تاریخ و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد انطاف
 شورش شاه ابوالمانی در تاریخ اسب خط در آورده بنشینان را در این شهر بنیاد شد و در این شهر که گاهی گیتی ستان
 میرزا حکیم ما در خزان بود چینی در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد و در این شهر که گاهی گیتی ستان
 و جاپای و ایران در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد
 و کابل فرستاد که گاهی گیتی ستان بنیاد شد و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد
 ساخت کاخینان قوش با طرز بر زار و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد
 و باقی قاشقال و سونک و طرز بر زار و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد
 خاص فیلیان در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد و در این شهر که گاهی گیتی ستان بنیاد شد

بصورت

و کمال خان گرو و خاضل خان و محمد قنبر خان و جمعی بیشتر رفته بمیرزا ابرو مستند و بمیان تو جهات نامشای و مراجع کمال علی احمد میرزا
 رونق و گریختند و لشکر شایسته متوجه کابل شدند و میر محمد خان با سواران مراد و پشاور بمیرزا رسیدند و جمیع امرادر طور مرتبند و منزلت
 خویش پیشکشهای لافین گذارند و هر چه که منصفانه در خدمت میرزا کمال آبا و عنان مبادست بانه کشیدند و همه کمال آبا و در آنکه میرزا
 بقدر حاجی از سبزان خود سپرده بودند محاصره نمودند و میر محمد خان ساتی ترابی و عارف بیگ سائز او و مستاد که شاید بر جان خود
 اقرار بر آید آن جا بل خون گرفته سزاند بقدر احوال پیچیده در مقام جهالت و ضلالت استاد و بهادران محله کشانز با نمانا تر قیب آود بزور
 پانوی قدرت بر فراز قصر برآمدند اگر چه پیشانیان بر افروخته و مانا که در دشجاعت و جان بازی و او در مغرب تیر و تفنگ بسیاری از مردم کشت
 شدند و بهادران جان سپار و هزاران عرصه کارزاریکه بر انجال جهان کشای آنحضرت نمود سپر با بر و کشید و بی محابا بر در آمدند
 و قصر مذکور با سپه جهان که پاره و پشت علف تیغ سباست گشت و دو نفر از ان جا علی رسید بر آنگذشتند که نزد میرزا رفته این فرود
 باور ساند و سر قهر را با پستانی کنگره قلعه کابل فرستادند و بیانی قاضی اسرار علی قله استات نامها در ساله گشته در آن جا که حضور
 قوی و ای ساخته و چون این شدت جان بخش مجسمان کابل سید شاد و پادشاه و غیر شوق بلند آوازه ساخته سر قهر را کنگره
 آوردند اگر چه میرزا سلیمان یکد دور روزی مردم خود را بکه سینه بن خیر علی بسا و که سخن کابلیان اصلی ندارد و بعضی جمله و ترسید
 تا بعد از رسیدن آن کوس پای نبات بخشیان از جای رفت و دل پای اوده سینه سینه گیر گشته و ناگزیر قرار بر فرار داد و به راه
 سری و بیانات از گره قلعه رهاستند و نسل و از کون زده و متوجه کابل آبا شدند و شهرت دادند که بیگ میرزا امیر ویم و شبک
 ۱۱۶۰ یاج بحال بنا و دی عریضت بصوب بخشان نهادند و دور وقتی که از آب پره و ان میگله شدند سید علی عظیم آمد و کسری تا بخشیان
 سرخ خیز حادثات منته و میرزا سلیمان هزار فکاکت خود را به بخشان رسانید و ناگزیر چرخ بر سر اسپهان رسید و امرای نظام
 وضع چادر یک سید و نظامی شاد و نانی بلند آوازه ساخته در ساعت سر و بجه و گلشای کابل در آمدند و بخشیان را سار
 در آنجا بانه سید علی شایسته در مطبق محنت و تنگنای عسرت نبات یافتند و بدعا نانی و دی و دولت در دوام سلطنت حضرت خاقانی
 در شاه سعادت جانی است و احوال و خلص حدشش سا بگشرد و از بانا با چو نسی بخشیدند و بعد از چند روز قطب در بن محمد خان بنوین که
 ۱۱۶۰ رف و پرورفته بخشیان و شمسان و سائر ساکنان آن خطه فیض اسان با انواع تقدرات و اسباب که حساب ساختن بخت
 از بنا گشته بلورست میرزا آمد میر محمد خان که کوه اندیشی خود را بکالت میرزا قرار داد و در کابل توقف نمود و قطب در بن محمد خان
 ۱۱۶۰ مراد و نود و گاه عرض شهباه ساخت و سینه با تو یکم پیشه خود بر سر او حکم جهادقت سعادت نازت بخشیدند و شایسته
 به پرور قطب در بن محمد خان سینه سینه گشت و بعد از سعادت امراد خان کلان بخشیدند و کابل و مراد میرزا
 ۱۱۶۰ آهلیان دولت بر سر این حسنی نمی بودند و پیوسته ترتیب تقدرات خود را خاظر میرزا از میرزا نان گران ساخته اسباب سوس
 وقت مراد خاظم خیز و نود و چون میر محمد خان عالی از حدت مزاجی تهر بداند که چیزی از جای میرفت و اصلاح ما را نمیکند و روز و کار شدت
 بر ساند و میرزا حکم اگر چه نسبت گون می نمود اما باطن از سخن کابلیان انحراف نداشت تا آنکه پیشه خود را که در عین
 از دواج شاه ابوالحالی بود بی استصواب میر محمد خان از بنوین نقشندری نسبت کرد و خود را کمال محتوم بخشید
 جمیع سعادت از پیش خود گرفت و در روز خان کلان از بنوین میرزا را در بنوین که در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین
 در کابل از بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین
 خود را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین میرزا را در بنوین

ایزد و سبحانه در اندک فرصتی صحت کامل یافت شامل از شفا خانه غیب بن روزگار غیبت انار گردید و در سلامت مسعود نزد
 اهل بلال بدار خلافت اگر اتفاق افتاد اساس بلال و ن قلعه آگره چون دارا خلافت آگره در وسط مالک محمود و واقع است
 و هوایش در نهایت حمد ال ایشین نهایت خوشگوار حضرت خاقانی آن مصرا قبل را استخوان از گشت ساخت تو را کثیر
 سائل کشتا و عمارت عالی بنا مصروف شدند و شهری عظیم که حال خسار بلاد روی زمین تواند شد در اندک فرصتی میاید
 آنحضرت از پیش گرفت چون قلع قدیم در خوشان و لکه این شهر عظیم بود درینو لاکم واجب الاتباع تا سیمین سال آن شهر تاسیس
 گردون کریا شریف یافت مساران بهر پیشه و عهد مسان و تین از پیشه کار شد خدمت شد و عظمه شریف چهار مرد و از عالی کت
 چهار رکن عالم باشد و بیت بیج رفی که با تفکک ابی روح دعوی یا ده سری نماید از سنگهای کوشیده فخاری نقاشی کافی کردی در این شهر
 و بنیاد قلع در از آب گذر مانده بعضی سنی گز از سنگ چو بر آوردند و اطفال آن شصت گز رسید و از روی زمین تا کنگره تمام سنگ
 تراشیده در استی یافت این سنگها را بطریق وصل دندانک از دور بجز بستند چنان خنای بکند گویا تمام قلع از این یک پاره سنگ تراشیده
 و بی عرق از سیاهان رنج سکون که بر حدی قول تا گمان شمشیر بود استماع افتاده که تمام مسوره عالم مثل این عمارتی نیست با آنکه
 هر روز سیصد هزار استاد سنگتراش و مساح و مزدور و پیشگرو چهار دین قلع کار کرده و سیصد خان میرجو بهی کثیر صاحب
 این تمام این عمارت عالی بوده و عرض هشت سال تمام رسیدند از سبب چهر فلک اندر فراز لا بر کنگره خمیده رود در این
 چه هشت کنگره اش و هشت رنگ فیروزه رنگه بخلاف خود در امان بیان انگند دوم در آغاز این سال خفاک و کالات سنگ
 حقایق و معارف گاه از این زمین مشرفین سیخ جبهه ای بنصب سبیل لقد صدات خلوت قبا از پیشه شریف یک واسطه سیخ
 عبد الله و سن است که از زمینان صاحب عالی بوده و اهل انش میس بس پیشان عقا و ولایت داشته اند چون شریف عبد الله
 با وجود کالات فاسدی اصلاح جنای بلخی استیگی دشت این منصب عالی پایه قدا و افزونند نبصت موکب منصور سمیت
 د لایت جوینور و وقت شورش علی زلی خان زمان و مشرف دیگر سواد خ که در آن پورش می وی و او اگر علی خان زمان
 با وجود اصوات و نهایت به پیرایه شجاعت و نصیحت استیگی دشت و درین دولت ابد پیوند مصدر خدات پسندیده و
 فتوحات عظیمه شده و شمشیر ای نمایان زده بسیار تی از بلا و قلع مراد اطل مالک محمود و ساخت و انا بنایت ای
 و ناسیانه احوال بود و از سنگه خرفی بیاد برود کن دولت بر ایشان دماغ گشته صبا امور نا ملائم که در حوصله روزگار نرفته
 و با نوزن عقل حساب موافق باشد از و منظور می آمد و حضرت علی مرتضی و شاه بی و کارم نامتناهی سبب انوار و راه
 حواشی خاد را انداده و دیده با کین از آرایش گز این او پوشیده و فاضل بلند میجو و ننگه شاید از مستی غفلت بپوش
 قدری بمر حساب کار خورده و یکبار برده از روی اش بر میزند و بکار فتمتی و بی طایون خامل و غلام نشود اما از اینجا که گفته اند
 س عظیم بخت کسی که با نند سیاه بنای نرزم و کوشر سفید خوان کرد شهر حیدر آنحضرت تبعا نقل میکند مایند بی توجیحی و عساکر
 اکتفات باعث فریه برت و جبارت او میشد تا آنکه درینو موکب قبال بر شکار قیل مشوجه سمیت زور شد و صلح علی
 که اسکندر خان او در یک تجویک آن سر وقت مستغنیان روزگار در مقام تخی شورش و ناده قدم از کلم خود برین می نسد
 رای جهان آرای جهان تقاضا تر میو که از طرف غن را با فرمان اسنالت و نقد نزد اسکندر خان فرستاده او را بکول کل
 خسروانی میرود و ساخته باستان بومین ایت نماید چون از شرفان بنوا می و ده رسید بکنند خان پستان از این مطلع نماید
 نمود و نور چشمه و کوه و تخیم سیاه ز لوبند و قوف بر جوی خضابین خان بطاهر دستار و قش و بابلین تریب نقاب و خورده

بود و مدتی منتهی بحدی که ترویر گذر بانه در حاجت با شرفه خان هیچ گفت که چون ابراهیم خان عاق مغالوی است و با گریه و درین
 نزدیکی است با طاق شمارفته او را می بینم و بر اخت او متوجه دگانه سلی می شویم با بجز آنرا داده بهر سر پور نزد ابراهیم خان رفتند و
 از آنها نزد علی قلیخان شناختند و بعد از گفت و شنود بسیار پرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطن خود و اظهار نمودند و
 باطن علی شناس خود را آشکارا کردند و قرار دادند که چون موکب جاگشای مسافت بپدید نموده متوجه شکار خیل سلطانین و درین بین
 اسکندر خان و ابراهیم خان زنانه بکلیت و خروج ششانه در آن نواحی مثل علی قلیخان و بهار و خان بجایب انگیزه که بخواهند
 تا در آن بیست منفه بیاب شورش فساد ترتیب میدهند و این عزیمت تا اینجا رودی اوج بر ابراهیم خان مشاهده نمودند
 و در شرف خان ادره بیان خود چشم بندگانه میداشتند چون ادره باطل بن بیاه بخان بود و نزدیک سید امرای آن سرحد مثل
 شاه خان جلالت شاه بیلیغ خان و ابراهیم خان و ابوالحسن و ابوالفضل و سلطان خاوار و جلالت و ابی شاه ظاهر بخشی برادرش شاه خلیل الله
 که علی قلیخان و علی ساربان شاهی و یوسف خانی غیره با هم اتفاق نموده سر راه بر اینجانبان گرفتند و در نواحی قصبه شکار میان خود
 و حرام کان کشتن قتال استحال یافت و این دیوانه بر قول سپاه سکندرخان تاخت و جندی بر ابر خاکی و با دست در زمین تود
 پیش بگفتی خود و بر زمین افتاد و نمذولان از دوام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهار و ادره جان فغانی چینیهای
 نمایان کردند لیکن چون بخانان من جنت انگیزت فرزدی و ششانه صلاح قوت منظور شد و قصبه شکار تحسین چسبند و عرضه داشت
 مثل کیفیت حالات بدگاه علی ارسال نمودند علی قلی و بهار و بهر بیگمور رفتند دست قطاولی منبت عادت گنودند و
 تا قتال که کینه سپاهی تجربه کار بود و جنگ منفه قابونیه به بار انگیزه تحسین نمودند و ادره و اصف خان کوهستانه و کوهیک خود
 طلبید و اصف خان مجبور استماع این خبر کوی را بهر استماع و غایب گشته با فرج سینه شایسته خود اکره رسانید و چون از حد
 فرج نهمه را که فرزند وافر همراه داشت مبلغ منفه به سعادت بچون خان نمود و ز را می خوب به سپاهیان خود قوت کرده بود و
 فرج مردم از غم بیرون میفرستاد که با لشکر علی قلیخان بهار و مبارزه نموده و نماند و سبب کوهیک منمور از شکار خیل حاجت نمود
 بهار و ادره که نزد ابراهیم و شمس و اکتش و نیز اوان متواتر میگردد بر سر چینه جنت باقی عیسان آن کافرستان خراسان
 سرودن بارگاه جلالت گردید و حکم بر اقطاع با حضور افواج بخواج ابراهیم پناه ظفر شاه سرحدار یافت و کن اهل طقه مندر خان
 خان خانان ابوالفرج علی قلیخان که در آن ساخته روزی چند پیشتر از نمانت ایالت قبیل فرست فرموده دو مانده کوهک و صحت شکار
 و دخل بایت حکمت و شوکت آنحضرت جمع گشت و در روز خیل طلبید یک یا از خیلان نامه همراه گرفته اعلان حضرت مقصود به
 در بیان بدسر انجام بر افراختند و حراست داران خلاصه کرده بر سر سون خود بخان مغرور و داشتند روز نیر سیزدهم غم داده ماه الهی
 موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال ماهی عزیمت در رکاب تبال بناده اناب چون عبور نمودند درین راه یکجمله شدت گرما آرد
 سالی کثیری شبها کوچ میکردند تا اگر ظاهر بود به فرج خیم سرادگان چاره حال گردید و بهر هم خان که بر سر منقل بیشتر فرصت یافتند
 تنزل به ابراک سعادت زمین بوس شکر گشت و قباغان که از راهی بر سر سون شیطانی بچراغ حوران موافقت و مراقت نمودند
 بود بردارست منم خان خانان از آن راه باطل بهر سون مخالفت گشته روی میدیدیم چنان قبله راستان بناد و شهر با حرم
 عذر پذیرم حضور حضور عیسان او کشید و بوقور حرم دیکارم از دربار خجالت بر آوردند چون افواج بخواج از درباری کنگ
 گذشت نمانت قبایل خبر رسانیدند که اسکندر زیاده سر بجا بگنودند و با آنکه طغنه حضرت موکب منصور پیشینند و کنگ
 و ادره پیش نیز از خیل و نخت گشتگی ماهی شادوت اخذ و است نمانت پیش از آن حلال استحال یافت و منظر منم خان

فرمودی در این جمعی بگر از امر بسیار رودی علی گند اشد و فرجی از بسیاران کار طلب را قرن موکب با اجماع بیطرفی
منوچهر نسبت به ملک بآن برگشته روزگار شدند و یک شب از زلی سالت فرمود وقت دیدن صبح که شام اجداد آن بکار بود
گفته مورد افواج قاهره گشت و حکم شد که بوسف مردخان کوکناش و شجاع علی بیادوران رزم طلب به اول بوده باشند
و اسکندر خان از طلوع کوکبه لشکر می است مشردست بگم که نکل و بار بر فرق روزگار خود خیمه راه فرود پیش گرفت حضرت خا
با قبال کار دانی بگنود آمد فرجی از بسیاران متعاقب آن اداره داشت او بار تعین فرمودند مشهوران هر شاه اقبال شازده
بسیاری زمان گزشتند ایام را طفت تیغ آشام سافشد و اسکند شکسته بال و پیر بر زبان کنندن درون بگر خوردن خنده علی بیاد
و بسیار در خان رسانید و آنها نیز از پهل جان ترک محاصر و بگریور نموده به خطر اب تمام بجانب چو پور شتافتند و از آنجا به پور
گرفته از گند زین گشته با عضا و افغانان در لب آب فرود آمدند موکب انگستا از ظاهر گنود که چرخ زورده ریات ببال بصوب چو پور
پرافتخت و در شامی آه آصف خان و جنون خان و دیگر اهل سعادت رکابش سرافراز شدند چون از غما هم گزیده و خطور را که سیر
و او تر صرف آصف خان در آمد بود و در خیزار سردار استعد چو شش پوش تبرقش است از نظر شرف گنایند و فلان نام که در پیش افواج آید
تمام داشته بود و با سپاه عراقی و دیگر خالین و نگار و نواد هم در باز شیشش نوع و در چنان ظلال شوکت و شمت برده و اسر و جنود
انقاد آصف خان و جنون خان و شاه محمد خان قنداری با افواج کفر قرین بجانب علی بیادوران تعین فرمودند که با پنج مصیبت وقت
زبان باشد مثل آورند علی بیادوران در آن طرف آب چیمه تیغ و عا و نده نشست و آصف خان با دیگر اهل و نظرات از جنون و طاعت
اراسته منزل گزیدند و چون علی بیادوران به راه رسیدند با او با سپاهان کردانی حاکم بهما - بیادوران قیامت در آن طرف
در میان است حکام داده بود و با عضا و نایب آنها با این چه جرأت و گستاخی اقدام نمود و حضرت خا خانی حاج محمد خان بیادوران
که در وقت اول سخنان بود در رسم رسالت نزد سلیمان فرستادند که اند او دو کوک علی بیادوران تحذیر که عین نامه و از مکه به تیب
سعادت او مانع آید حاجی محمد چون بواسطه سپاهان رسید چینی از انومان که با علی بیادوران را به پیشانی رود و نسی و آهسته اوران
رضن مانع آمده بود علی بیادوران فرستاد و علی بیادوران حاجی محمد خان - نظریه نگاه به شست اما حاجی محمد بیادوران و عا به با علی بیادوران
سخن کرد و وقتیکه محض خیر از پیشی آن بی سعادت بود بر طبق عرض دینی تکلف و جود حاجی محمد در بسیار از بیادوران بجهت اکل
مراتب رسیدیم در نعل عظیم داشت و از سواخ این بابم فرستاد و سر بیادوران خفا چلی هست نزد کند روی به او و دیه و تبرج
این برسم اجل آنگه ولایت او بدید و راههای مالک شرفیه نسبت جنوب واقع است و لوای شریفه یک از سلطین بجوا
آن ولایت را میافند و راجه او را به پور بجهت و کثر نیل از اکثر زمین در آن چنان شود و در بنوا که گنایند می بگویم آن ملک
که گوشه افتد از کج نهاد و بر اسم مور که در وقایع سابق نام او مذکور شد عازر و مصلح سلیمان که در دلی مراجع او این به پور
بخری بگرید و انواع اداد او را محاضرت نمود بر چند سلیمان که رانی سی بجا آورد دست تقدیر و وقت در آن ملک
در بنوا داری جهان آرای حضرت خا خانی به الهام ربانی چنان تقاضا فرمود که یکی از خدا تان در بنوا و از او ای
فرستاده بجهت اهل اطراف با و شاهی استمال و مستنکر کرد و اند لا حرم حسن خان و غیره - نام برده در این
زبان و آن قوم بود و حضرت فرمودند و قران چنان محتاج عرض صدمه رسالت که چون سلیمان که رانی بجا آورد دست تقدیر
علی بیادوران که او را بسته بگناه منوچهر کوکبه این بی سعادت شود و باید که تو بولایت بگال در آمده تا خست نبسته
آن ولایت وقت نامری نگذاری و راجه بگم با و شاهی مشرف و سپاهی شده مراسم استقبال و از رزم عظیم و گریه رسانید

و پیشکشهای آنرا در قیام آن می و دیگر نقاشی گرامی مصحوب حسن خان بدرگاه محلی نرسناوه عودت داشت نمود که اگر سلطان بقدرت
 خدا اندازه خود مردون شاه کوچک علی قلیخان شناید من با جمیعت خود ابراهیم خان را که مدعی سلطنت است همراه گرفته بود
 بیگانه و ساعه کار هر داری بنه و در ساقم که جبرست حبیب بگشتنهای سیاه روزگار شود حسن خان خزانچی و همایون
 بابای بر ماتم و کبل اجرا دیده شود درگاه عرش هشتباه شده و در پیشی که موکب بهما نکشا ازین سفر میسج و نظرم حاجت نمود
 بستم خانان ز نول جوبل فرمود سعادت زمین بوس و ریافتند و از سد اخ این ایام فرار نمودن خواجده عبدالمجید استخوان شرف
 این تیر و آنکه از ان باز که صفی خان فرستاده است که به نموده خزان و دلالان قلمه جورا که بی شریک و مدعی تصرف و در دو عالم عالم
 و سامان که از حاجت شمار مردن بود نصیب او شده و ندان طمع فرورده پس از ان قناتم در کا و گستره بنا و نرسناوه حضرت
 خاقانی از کمال مرورت و وسعت حوصله اصلا در مقام باز پرس نشدند از این که گفته اند که دلالان خالفت مولود ازین برکت
 در عجم و هر اس می بود و ابا کجایت و اهل فوض مقدمات تریب داده بعضی دیگران حضرت میرسانیدند و با آنکه حضرت خاقانی لغت
 حرفه آن مردم کمتر میشدند لیکن چون با براسی مجلس بهشت آئین بر صفیخان میرسید باعث از و یاد نوحش و تروود موجودی ولی هم
 می شد و بنی لاکه اورا بتقابل علی قلیخان تعیین فرمودند به سخن پیرای میسی از فتنه دیگران واقعه طلب کوسیم عظیم بر خاطرش نهاد
 یافت و شبی با وزیر خان و دیگر مستردان خود از قبله دین و دولت روی تا فتنه راه او با پیش گرفت و بجانب کر و شتافت
 و چون حقیقت حال بعضی اشرف رسیدند صفیخان خانان از ابا شیبانی آن لشکر تعیین فرمودند و شجاعت خان را با چند
 از بهادران خدمت طلب بجاقب آصف خان نخصت نمودند و شجاعت خان وقتی بکره رسید که آصف خان در مقام نرسناوه
 که در بود شجاعت خان خواست که بر کشتی با نشسته از آب بگذرد آصف خان نگاه شده بر کنار آب آمد و میان او و شجاعت خان جنگ کرد
 و تمام تر روز بنیر و تنگ زد و خود کردند چون پرده ظلمانی شب میان آمد آصف خان فرصت غنیمت شمرده راه او با شتافت و
 شجاعت خان وقت با او از نرسناوه و ابا کجایت به نرسناوه به نرسناوه به نرسناوه به نرسناوه به نرسناوه به نرسناوه به نرسناوه
 جنگی شده و توانست بر او رسید تا گزیر صفیخان مراجعت محطوف داشته در جوینور بسجادت زمین بوس میرسیدی با نرسناوه از صفیخان
 این ایام فرستادن قلیچ خان است تریب دوم نزد صفیخان بقلمو رهتاس با شجاعت کاک بیان گردید و قلیچ خان نزد صفیخان
 رسیده قرار داد بود که چون موکب بهما نکشا به جوینور نزول اقبال فرماید فرستج خان تبارک ادب شنافت فیل بخت عیند را بر اسم
 پیشکش تیر او آورده در بنی لاکه جوینور مستقر ایات جلال شد قلیچ خان روانه جهان خدمت فرستادند که شایدا و بنشاه رسیده
 به ایت نمایه و چون قلیچ خان بر چاس رسید اگر چه بیخا بهر حالینسا و لا بهر گریه از و بطور آرا اما چون طعنتش شجاعت مجبول بود
 بهر وجهی که ذمه و مقدمات باطله روز میگزد نهید قلیچ خان مفاصد باطنی ادر از نقوش پیشانی و با فتنه روی مراجعت نمود
 محلی نه به بخشیدن جراتم علی قلیخان زمان با ستیغ منعم خان خان خانان چون علی قلیخان حق شناس است مانند
 در برادرشکری و زنی اثر نشست محمد و کان دیگر کجکند خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بجانب دولت سرور کرسناوه
 که از ان طرف میان ممالک حوسه در آمده خیار فتنه و شورش بر انگیزند رای جهان آرا چنان تقاضا فرمود که فوجی از
 بهادران عودت کارزار بر سر راه آن محمدلان گشته روزگار تعیین فرمایند که از هر جا سرشورش بر آید با فتنه
 آنکه فتنه آنها هست گمانند بنایین شاه به رخ خان و سعید خان و قبا خان و حسین خان و باقی خشان
 وسط زمین و مصحوب صفیخان فرزند دی و جلد خان و محمد امین دیوانه و بیگ نور خان و سلیم خان و فتوری

محمد

افغان دیگرها و ران جان سپا سپر کردگی میسر از ملک قزلباش بود و افواج قاهره تا گز خیر آباد و همان مساحت بزم گشتید
 در این وقت منعم خان با شلیخی لشکر مقرر شد علی گلخان این معنی را از امدادات غنیمی و کشته تجرید مرسم آشنائی دو و سنج
 قدیم نموده بر سل سائل سلسله جینان رود ابط سابق و لاحق گردید او لایبی سرودند نام عورتی را در خدمت حضرت فردوس بیگم
 بدو امم حضور شرف اختصاص داشت نیز منعم خان همستاوند کار نسبتها را گزشته نموده مردم کار به ان متعاقب یکدیگر روان ساخته
 نداشت مخالفت در میان آورد و منعم خان تحقیق حال بدرگاه بادشاه جرم بخشش منور پذیر عرض و داشت نموده استغای جرم او کرد
 با آنکه حضرت خاقانی را اشراف تلو به این بی مساوتان بر وجه اتم دست ۱۰۰ بود لیکن بصیبت مراعات خاطر خاقان و صلاح وقت
 حکم رو بر انتماس کشیدند و خواج غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را بنویسد و گفت مرا هم شاهنشاهی مستحکم گردانید و رعایا
 کار و وقایع اسرار آگاهی یافته اند از طرح و طرز حاله در یاد عرض داشت نماید چون منعم خان قبول این تمسلی اول و فکرت خاطر گردید
 بعلت منعم خان نوشت که حصول این مقصد تیسرین مطلب بنام پیغام بروقی مرام صورت پذیر نیست اگر غاوضه با کماله قرار دهند و این
 بی پرده و حجاب سخن گفتن با او بقریب تر خواهد بود و لیکن چون در انواه شمرت داشت که مایل شد شاه محمد قندهاری به جان خان بلوچ و دیگر فز
 جان شاز در گاه داد طلبیده آمده اند که کارکن هر چه بدست خجاست با خجاست علی خان از فرط توهم بدیدن منعم خان قریات نمی نمود و آنکه منعم
 شد که ازین طرف منعم خان از انجانب علی خان هر که ام باد و مسکن گشتی نشسته در میان دریا یکدیگر ملاقات نمایند و در آنچه با شین
 سخات او باشد قرار با علی خان این عجزه را فو ز عظیم داشته به جمعیت خود و حسن خلق تنی و سلیمان منظمی و کلا لا پها که از امر علی خان
 بلکه او چرا بود و بد بکنار دریا آمده تمام مردم را بر لب آب گزشته خود با کسی که شمشیر بر کمر یک سلطان محمد میراب و دیگر قورچی او گرد
 مردم نام داشت به کشتی نشسته میان دریا آمد تا بیطرف خاقانان با سیر غیاث الدین علی و بایزید بیگ و سیر خان غلام سلطان محمد
 که پیش منعم خان اعتبار داشت به کشتی نشسته متوجه گردیدند و از دو طرف دریا ای گنگ فوج و قشون و قشون صفوف آهسته تا شین
 مسکروند چون در میان دریا کشتیا بهم رسید علی خان تنها از میان کشتی خود حسیه کشتی منعم خان در آمد و گفت کیفیت نسق سلام علیکم
 را اگر دریا فتنه نشسته بود بعد از تو اصفیات سعی و کجفات سعی سخن آمد در میان آمد علی خان بانها بدات و ترددات خود فریبها
 نمود و آنرا این قرار یافت که خواج غیاث الدین علی بدرگاه مسلح برت صورت مجلس طعنت اوز ابرضی سانه خواج جهان را که مدار اخصیه
 سلطنت است همراه آورد که خاطر رسید و او را با کل ضمن سازد و این قرار داد هر که ام بنزل خود مراجعت نمودند و خواج غیاث الدین علی بر
 و ااروند باجای این مجلس اسروض داشت و بموجب التماس منعم خان خواج جهان رضت یافت و چون بار دوی منعم خان کس
 منعم خان خواست که خواج جهان را همراه گرفته بنزل علی خان رود خواج جهان از رفتن تقاعد نمود و مسیح گفت که علی خان
 از ابتدا با من باخوش است و خانی ازنی اهدالی و صحت بصیبت نیست ساد امری روی دهد که باعث سلامت باشد و اگر
 بسیار بچاید از و کروی در موضع من بگیرد تا ما به اتفاق شما برویم منعم خان ابراهیم خان او را یکبار از صیقه علی خان کرد
 طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان بار دوی منعم خان آمد این دو که خدا بنزل علی خان رفته صحبت سمته داشتند روز
 دیگر ابراهیم خان نایز طلبیده در منزل ابراهیم خان صحبت سنگد گشت و چون خان قاتقالی و سیرزای بیگ نیز درین مجلس واقع شدند
 منعم خان نایز علی خان صلح و آود و بهر چه کشتی خاطر علی خان نمودند که متوجه ملازمت شود بخود قرار نمود داشت و او در این جوات تمام
 پیشین نماند و التماس نمود که درین مرتبه و الله خود را با ابراهیم خان بدرگاه سپهر شتابه میسر منعم خان خاطر از جانب حضرت
 آنحضرت جمع شود و خدمتی شایسته بقدم رسانم که تا یک جو اتم مراد خواهد شد و چون بوسه هم شده زمین قرار داد و زد و گیر و از

در آنجا بر اویم خان قیلماهی نامی بود مثل بال سینه و چپله و غیره بر سر پیشکش روان ساخت اما حاجی خان سیستانی ساکدین دست
 نظر بند نگاه میداشت نیز همراه نمود و منعم خان و خواهر جهان الدار علی خان و ابراهیم خان اباحی محمد سیستانی و فیلیان بکتر
 و ایدر گزیده متوجه درگاه عرش بارگاه گردیدند و خان خانان ابراهیم خان رایت و کهن در گردن انگنه و سره پایی به پهنه بخت
 بر دو در کمال مجزوزاری التماس نمود چراغ این بخت برگشته نمود و حضرت خاقانی به امام بانی فرمودند که اگر چه متعلق است
 که این بی سعادتان هر آرد خود ثابت قدم بنمایند و غنچه و در ارکان اخلاص اعتقاد اینها تا نزل راه خواهد یافت
 سعادت بخت مراعات خاطر که پس عزیز میداریم رقم عفو بر جرم جرم آنم ایشان شنیده شد جایگزینی سابق بهمان دستور که
 داشتند مرحمت فرمودیم اما مشروط با آنکه تا ایات اقبال درین حد و وسایع بماند پیش از آنکه بکند و دو چون موکب بکند
 به سفر خلافت نزل سعادت فرماید کلاسی اینها بدو ان اعلی مانده شده است و با کبر دست نمایند به بلوق آن سینه و مجال متعلق
 خود را متصرف شوند خان خانان از توید این مرحمت که گوشه خاطر با وج نرفت سانه و بعد از آن حکم شد که پیش از کهن از گردن
 ابراهیم خان فرود آوردند چون بحرم سرای مقدس تشدیف فرمودند و در بارگاه علی خان و در بر خاک مجزوزاری نهاد
 شروع در حضور و حضور کرد و غمناک شد و سیما دم آن پیر زال سخن بود که از فرزند نذنی اعتدال خود مقلی پیش بند بخت بود
 این مرحمت غلطی زندگیا بدید سافت و در خلال اغمال بدید یک بهادر خان و سکنه رخاں به او لیاقت دست مروض بارگاه
 اقبال گردید و تظلیل این اجمال اگر چون سکنه در بهادر با عنوانی عطقی خان بیگانه سردار شتافته مباحثه و مناد بر کهن
 و بسات تا اوج ولایت دست گستانی و را با ساخته و نوبی حکیم به کردگی به مخرمانه گتین شد که آن مردم نمکان را التماس
 و تا ویب شائسته نمایند و از رسیدن فرج پادشاهی سکنه در بهادر قوت مقاومت این نیز قدرت غولش بیرون یافته در مقام
 تزییر تزییر در آمدند و میر معز الملک و دیگر امرایان دستاوردند که ما با چه دیار آنگه بقیل افواج کا هر دو که هم جرات پیش نهیم
 داشتند که وسیله پشاهی چه حکم باشد و غبار شوات از پاره کلان که سازند و جموع فیلمان تا که با تمنا و اقبال و در از خون ست آورده
 و یکن که باوش جرای خدمت ما شود چنانکه الوقت بدرگاه کیوان بارگاه میفرستند چون رقم حضور بقوش جرایم این گتین گتین شد و شوق
 ملن متوجه زمین پس بگریه میر معز الملک که بر قول و فعل آنها اعتماد داشت خاطر در گردان این قدمات اهل نموده بفرست و در وقت
 و وضع الوقت هست و در جواب نوشت که منوخال شما با تمام تمام جان سیه شده که بکند و صلح ملن پذیر باشد و دست
 مییقن است که زبان شما با اول اصل و قطعا آشنائی نیست سخن شما از فرس و رستی به به ناره و بعد از این خیال من تیره خمش خان تیره
 و در تیره دیگر بهادر خان نزد میر معز الملک کس فرستاد و میخام بفرماید که اگر تیره بخانه حاله عا کما ناره شانه قرار داد و ملاقات کنیم و نوبی
 تشفی خاطر شما شود ارکان صلح بحد و سوگند استقام با بد میر معز الملک قبول نموده با معده و دان از خود بر آمده و بهادر خان تیراز
 جانب آمد یکدیگر را دیدند و بعد از گفت شنود بسیار میر معز الملک بفرس دیانت که مقصد بهادر خان در زنگه زانین است و هرگاه
 تا جویا به تقصیر نخواهد کرد و لهذا صلح پذیر نیست چون حقیقت حال بسامع جلال سید لشکر خان در راه تو و نزل در وقت فرمودند که من
 عساکر اقبال بوده مگر صلحت وقت اند آن بخت برگشته را بشاه راه سعادت هدایت نماید و الا سزاوار ناپسندیده در و این
 آنها شاهه تنبیه و تار سب اهل فرمایند لشکر خان در راه تو و نزل که عساکر فروری ما ترحم شده از طرح و طرز کار در سافند که صلح
 بیرون نهد و فریب است و در آفرین کار به پیشه شیر آید و صورت پذیرد تا جرم بیگ قرار داد است به ترتیب صورت و تقویت
 افواج گشته و بعد از تعیین جرائد و بران و نزل و قول توجع عریه بکار شده با خیال نیز سه فرج ترتیب قرار داده و تیره

در آنجا
 در آنجا

بها در خان فوجی است که در خان فوجی با پشاهان با هم در راه بود که سکنند زیرا که محمد ساها اول ساخته در برابر آمدند و هر اول هرین یکدیگر در
 خیمه را برداشتند و با محمد که آبروی لشکر حرام نمکان بود بر خاک پلک افتاد و بسیاری از شما لفظان مفسدین خون آشام شدند و سکنه رنیز
 تاب نخواهد است و باورده خاک او با بر فرق روزگار خود بخت راه گریز پیش گرفت و بهادران هر صدا اقبال بجا قلی است خفته به کس از
 که سینهها رسیدند و نقش بر خاک میکنند درین وقت سیاه آبی پیش آمد و هر میت یا خندا خود را امید یخ در آب زده بسیار غریق بحر فنا کردند
 و چون اولیای دولت افغانی چنین و نمود سپاهی باخت و تاراج مشغول شد و ازین رگه تفرقه جمعیت سپاه منصور افتاد و بهادر
 که در کین استاده آنها از فرمت داشت تا بود بسته خود را بر فوج جرانغا رسا که اقبال ساند و درین زده خود و شاه بدین فوج خان
 اسپ جدا شده بقید غنیم افتاد و درین وقت بعضی از کوتاه پستان را توفیق یاری کرد و نام صقلی و جمعی از منانخان کافر نعمت خاک
 حقیقتی بر فرق روزگار خود بخیمه جوام خواران بستند و بهادر فوج جرانغا را در جم روز دیده خود را قبول رسانید و مردم قتل
 نبات از دست او و مابلی بقی بر خود پسندیدند و اکثری بی جنگ از عرصه نام جنگند و چون سپاه کس است سوی نمود و روز دیگر از کجا
 فرا آمد و بجانب فوج متوجه شدند و هر چند داشت مشغول بر کیفیت حالات روانه درگاه بایگاه سید و نوری در آن چند روز باقی ماند
 رزم خود بر ارم علیقلیان را با بر ارم نمکان کشیده شده بود و مقام باز پرس شده فرمان طلبیدار ارسال نمود و در جمعی که در آن وقت کوتاهی
 و زانو بقیه و جانب و طلب و در روز وقت کاظمین ظاهر بیخوشی قاضی قاضی و شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی
 صوب قاضی افتاد و در نواحی کوه جبار و بیخوشی نمکان بوده و در شای قاضی قاضی و شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی
 که موکب اقبال که بر طرف جبار و حضرت محمود علی سزاوارده حکم میدهد بر طرف قرار او است تا آنکه گذشته بود با او مردم خود را باقی بپوشد
 فرستاده لاجرم آنش قهرمان بیان سوز اشتغال یافت تا آنکه غضب در جوشش نمود و شای قاضی را با عتاب و مخاطب ساخته فرمودند
 که با آنکه حقیقت بی و دروغی قرار استی او تهنیت با بود بانحسار الحاح تو از چندین گناه عظیم گذشته بودیم و کمر بند پاشا
 الهام بیان گذشته بود که این بی سعادت تمام جو صند بر شاه راه فرمان میری ثابت قدم نخبه بود و هنوز آریات جهان کشتا
 درین تو احمی است که آن تحت گذشته حق ناشناس نقش عمده قدم از جاده او بدیرون نموده است هم شای قاضی و شای قاضی و شای قاضی
 خواست که بر زمین فرود و با جمله خواجگان و علمای خان و راه بگوشه و این بجا خلعت داد و در همیشه با ندرایان خان شای قاضی
 ایضا رتبه و جنید و تاریم آن حق ناشناس شدند و کم فرمودند که اشرف خان و والد علیقلی خان را در قلعه جو پور حیدر گاه دارد
 و در آشتی راه جعفر خان کلکو و قاسم علی خان و بهر غلامی پور تعین فرمودند چون بهادران لغرت قریان و قلعه غازی پور رسیدند
 حرام خواران از بیچی که متصل به سبیل گنگ بود و بر آمده خود را با آب زود و محمد آلوده علیقلیان را در صورت عالی آگاهی
 و علیقلیان مسرعه در طرف با جمعی خود را یکبار آب رسانید که پشیمان می که بجهت چنین و در کیمیا میدشت و وار شده از آب کشت
 و موکب جهان کشتا آن شب بسرعت هر چه تمام سبلی سافت نمود و فیصل سوار از دریای جو پور عبور فرمودند و صباح آن روز باران
 اور رسیدند و تمام خیمه و اسباب علیقلیان که گذشت بود بمصرف بهادران لشکر منصور افتاد و فیصل نجیبیت نام که از فیلان است
 نامی بود بدست و آمد از شما جنون خان قاضی و میرزا شجاعت خان جمعی از منتقلای لشکر منصور ساخته خدمت پیش فرمود
 و هنوز فوج بادشاهی قطع سعادت سینود که علیقلی از آب سرنگار گشته خود را با حاصل سلامت رسانید و میرزا از این پس سلامه
 و در فرخ حسین بهدایت توفیق از غنیمت جدا شده سعادت را کاب بوس دریا قلعه فوج پشیمان کردیم آب رسیدن شای قاضی و شای قاضی
 اموال و اشیای علیقلی خان و مردم او بدست سپاه منصور افتاد و ظاهر که مشتم خان پیشتر کس فرستاده علیقلیان را از طرف

روزی چند در مقابل فکتهای شهر بخت و عزت گذرانیده بجزیره کبر صحران که در آن تانگی عمارت عالی اساس یافته بود نوروزی
 و ششم خان خندان در مملکت خراسان بر اجمت اسطام مرام حاکمی خاندان مازندران و سوس که در نوادرم است حکام سلسله است بر تیزی
 خاطر طرح کرده شجاعت آنحضرت رسیدند و مملکت خراسان بنا بر بومی که در جانب شهر خراسان حقیقت بود از ناماده انما و خود بیشتر نسبت
 آستانه بوس خراسان گرفت و بعضی خدمات که بشهر مملکت خلاص و دست اندیشی منافع و از مملکت خراسان و سایر مرام آنحضرت
 عرض رسانید و بعد از آن مرام خان با دیگر بزرگان سیاه آمده دولت زمین بوس و دیانت و شکر خراسان را از آن منصب بخشید گری موصول
 ساخته خود را از آن منصب بر گردانیدند و مرام شرف او بر کس که خواهد بود همچنان بود از او گرفته نخست سفر خراسان فرمودند و مقیم آن
 باحت حیرت و آگاهی ششم خان شدند و باز استقامت بعضی از مرامان بساط عزت گناه خود را بر آنرا نهادند و ملازمت نگاه داشتند
 و چون در آغاز بیلوس ایدر نمودند که مرام خان و کمال السلطنه که در ایاب و ارباب و جمع ممالک محروسه تا از روی تقصیر و قیاس
 سرسری بسته بنا بر کثرت سیاه و جنگی ملک متعارف برین ساخته هر دم خواه می نمودند در نهال که برای چندین سلاطین و اولاد شکوه
 تصرف اولیای دولت افتاد و ممالک محروسه توسط مرام پیدا کرد و مملکت خراسان که محل و عقد امور سلطنت و استقامت مرام
 مالی و ملکی برای زمین او موصول بود و مرام فرمودند که قانون گویان آنچه در بیان سرکنت را بدگاه گیتی سیاه حاضر ساخته و حال حاصل
 را از قرار واقع مشخص نموده جمع ولایت را از روی تمسک و عدالت و نفس آن مرام مقرر نمایند و کل سپاهی را اسب و قس ساخته بجز
 علقه فرمودند اول را چهل و شصت هزار دام سلبانند دوم را سی و دو هزار دام و سوم را بیست و چهار هزار دام و چهارم را بیست و چهار
 مقرر شد که هر کس چند سوار موجود نگاهدارد و عدلی این دستور العمل عمل و دیوان اعلی بود تا آنکه ضابطه داغ بستان آمد چنانچه
 در جای خود نگاه داشته کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و درین ایام عزت فرجام که مسوره و مکر صحران بجز و شکوه خراسان
 گیتی سنان محسود و ملازمت اقلیم بود و آنحضرت همواره بنشیند بچوگان یانری و مقیم اندازی و در شمس سواری و انسیب تانری مقرر
 و از افراد ذوق چوگان یانری بحدی رسید که گوی آتشمن اختر فرموده در شبهای تاب چوگان می باخته خلاصا حاکمات بسیار
 صرف این شغل پسندیده ساخته چوگان اقبالی کوی مراد از جویان روزگاری ربودند و درین ایام بوس مقرر شد که هر کس
 از رنگ را بموجب قرار داد و چنگ خراسان از کبریت اختر فرموده آن گشته با در مملکت با بصوب مالوه آمده عیار گرفته و آنحضرت
 مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته بر سر وقت و نزدیک بود که دستگیر شود و بهترا چنان گذرد که در از جنگ
 نشانان بسته و مملکت خلاص ساخته نزد علیقلیان شناخت و در آنجا از سر خراسان فنا گردید و از مرام این سال اقبال طراز تقصیر فرمود
 مهدی قاسم خان است بمکومت ولایت گذر بود اوراق سابقی تحت نظر قاسم که اصحاب خراسان دقتی که سر و اسب مملکت بود همچنان
 تویم دور از کار راه قرار است گرفته بولایت گمر شناخت و در تمام دران از او نیز تا کامی بگری هر دو تار ایات حلال لعل اقبال
 بر سر او رنگ خلافت افکند و مهدی قاسم خان که از حاکم امراد فدیه بیان در گاه مسلح بود بمکومت ولایت گذر تقصیر فرمود
 که بمصلحت آن ولایت نماید و بم اصفی را بدست آورد و بیشتر از رسیدن مهدی قاسم خان اصف خراسان تاب مقاومت نشان
 آواره شماری او بار شده و بجهت های سخت و جنگهای پر زحمت بنا بر برد و چنگ قاسم خان بیان ولایت در راه جای آنجا
 گذاشت و از نظم و ترتیب آن ملک نحوی خاطر را بر دانه تبعات اصفیان شناخت و علیقلیان که مونس در کین قسده و ترتیب استقامت
 یعنی دشواریش بود و زحمت نموده بر سل و در ممالک او را بجانب خود کشید و اصف خان ترمذی به نود و شش آنحضرت را بطریق
 لسیان نموده با برادر خود وزیر خراسان نزد علیقلیان رفته در پی او بود او را یافت و بجهت ترفیع و کمر علیقلیان صحبت در میان

اینها بیست و نه نامند چنانچه تمام احوال او در جای خود نگاه داشته نگردد و دفع رتبه فریبند از سواخ این ایام سفر گزیند است هر خان
 است چنانچه سرزنی چارید و سپهر شمس درین مودخان اگه است و بنسبت کوهکناش سفرت خانانی که گرشه مفاخرت کج می نماید
 و در کثرت جاه و شمشیت و فراهم آمدن اسباب دولت و کثرت بیاد و پیاپی افتاده از افراد شرب حرارت غریب بر مزاجش طاری شد
 و استیلا می مرفض صحت را از شهر منبه مزاج احتیاج نمود و در حش از تنگنای کلبه عنصری لفظهای عالم قدس
 شناخت و از عزایب آنکه در کوه چین فوت کرد و روز دیگر که غش او را بدار آنلانده آگروه آورده چنانکه سپهر و نیزه نیزه نفل
 گرم بود و حضرت خانانی از کمال مروت و قدر دانی اظهار تاسف و تامل میسپرد و ناگه بر بدل جونی والده ماجده و ده کیه باز نماند
 او در وقت خود از دفع آن ساری رفتن مهدی کاسم خان است بجز تاج چون میاید عواصم و حضرت خانانی کوهکناست
 و ایست که بر سر قلابی یافتند و هر ساسک سحر شریف او در آنجا بود و شش و نظام او را نگر و برینا کج با برینا
 توانست بر داشت و ترک اسباب ریاست نموده دست از کار نیوی باز داشت و بی تکلیف رضای آنحضرت که سر راه
 سادات است نیست شوم زیارت خانه مبارک شد بکلیه چون حقیقت حال بسایع جمال بسید تاجه طنجانی ناری و کار طنجانی
 از فرمای آنراست که با قنطن آن ملک بخصت فرموده حضرت مکرکب قابل مشورت میسپرد و ناگه بر بدل جونی والده ماجده و ده کیه باز نماند
 درینو بسایع جمال رسید که میرزا محمد حکیم باطنی از قنطنه ساری از خانه بیرون آمد و در راه با او دیدار نمود
 و در وقت آنکه در کابین بود و در سفر نشسته بود من این ملک که گناه مبد شریف درین ایام که در کابین ساری ساری و در وقت آنکه
 مطوف داشتند قایم یافتند در شب چهارم باز جان او را به باطل پیش نهاد و بهت نارسا خود را نیت رفتن میرزا محمد حکیم
 از ششمه انگلی یافتند تا به ملاقات تیار در کوه کابل را بصدمه کوهکناش خود سپرد و با خواججه حسن شمشیری که عارالعلیه او بود
 بکاشه سکروه و غرر بنید شناخت و میرزا سلیمان بخت از روی قدرت و شجاعت آمد و ظاهر بر ظاهر مرد کابلیان سرور را در ظاهر
 خانه بلو از مقلد اوری و جان شاری است گمانند چون میرزا سلیمان گفته بر سر از قنطنه ساری که گناه میسپرد و ناگه بر بدل جونی
 در غرر بنید دست خواست که بجز پروتلیس کازی از پیش بود فقط حرم گناه که کلبه شغل و بود تیار به خور بنید فرستاد و میرزا
 پیام داد که خوار از فرزند صبی خود مرزیدانیم و معده پزاسنیت دامادی همید آن شد و ما شاکه نیز از حریف ششامی پسر سلطان
 خوار راه با بدیبه که با خود کابل فرستاد و در کوهکناش از غایت جوش سلسله باعث سزایی داد و تفرقه احوال خود و هر دو درین مرتبه مقصد
 از آنجا بود که بنیان را با اخصاص کسب و محبت و اخصاص تکلام داده و بعد و شیطانی بهت خاطر هم رسد خیر هم که ازین مقدمات
 معلول فریب خورد و هر ساعت که در موضع قرار یافت با یکم ملاقات نموده بعد و شرف تکلام روا بلیه کجیت تا به این مرتبه که ازین مقدمات
 پیشتر فرستاد که سید گندان تعلق شد و خاطر از کوهکناش که در یکم صلح ساری از حیران میرزا آمد با یکم ملاقات نمایند چون فرستاد و از یکم سوگزن
 خاطر شنیدند تا میرزا رفته قرار داد که قرار این آمد و یکم که با بنیستند یکبار معنی را از آنجا که ملاقات خود داشته است میرزا سلیمان
 فرستاد که تمام اردو با سپاه کابل که سپاه خانین در کوهکناش خود با مردم پدید آید و با خود در جالی قرار یافت و مقصد است با شیب که
 چنان میرزا محمد حکیم بر ساری کابین نگاه بماند او را در کوهکناش ساری از حیران میرزا آمد با یکم ملاقات نمایند چون فرستاد و از یکم سوگزن
 ششامی ششست و در فرستاد ای ساری از کوهکناش یکم فریب خورد و قرار این آمد و یکم که با بنیستند یکبار معنی را از آنجا که ملاقات خود داشته است میرزا سلیمان
 کوهکناش از این رخ رفت و در کوهکناش از این رخ رفت و در کوهکناش از این رخ رفت و در کوهکناش از این رخ رفت و در کوهکناش از این رخ رفت

۱۰

مورد نظایر و راحت و امرا و نظایر است که ستمگر ستمگر بر وجه اصدای و دولت است که ستمگر بر وجه لوب و افنگ و غیره و ستمگر بر وجه
ظهور باه و نادره حضرت خانقانی منعمان خانقانی را بیکدمت داران افکار که گذارشته منظر تان را با ستمام سهام دیوانی منور
تاریخ چهارم آورده ام که موافق ستم سوم جمادی الاول در صدد چنانچه در بیانات فتح و غیره زنی بجانب دارالسلطنه ظاهر
افراشته چون کناره دیای سنج محترم جا را قبایل گردیدند و در آن دولت خیر آورده اند که میرزا محمد حکیم از بیت نخست در ایات
باب مقادست نیاید ده سر اسب و ده هزار دینار گرفته و تا کنار آب سنده عنان سرعت بازگشاید و امرا را بجانب بساط لایزال
شناخته در جوانی الامور بد دولت زمین بوسه سزاوارتری یافته و در ساعت مسعود و زمان محمود در آن خلافت لاجور و فرسودگی
گردون مشکوه رونق پیدا بدید بر رفت و حکم شد که قطب الدین محمد خان و کانیان لکه تعاقب کابلیان نموده از مالک خود
برآوردند و بعد که قبایل کابلیان را از آب نیل برگردانند و عنان مراجعت مخلوف داشته و ستمگر و میرزا کابل را از آب شرب
خانقانی شنیده بر جناح استقبال شناخت و شرح حال میرزا سلیمان آنکه در آن وقت که میرزا سلیمان میوه قلی شنائی را با محامد کابل
نصیب دستگیر میاتقن میرزا حکیم انانان بود و معصوم خان قاجار و دست جمعی از نهادان عرصه سزاوار بیرون فرستاد که دست بردوی
و کابلیان داد و ستد و دلیری داد و بخشیدند و ستمگر ستمگر دست تطاول برآوردی آنرا گشوده قیمت فرودان تصرف
آوردند و قلی دختران میرزا سلیمان را بیار دیوانی در آورده و ستمگر کام داد و ایلی طوبی باغ را محاصره نمود و کس نترسد معصوم خان
فرستادند که اگر کوکله تازه روزی برسد بر اینبار از دستگیر سازیم بود و جواب آنکه در کونون دختران میرزا سلیمان در اینجا پند این قسم
گستاخی و تائین صورت و حق شناسی دوراسته همین قدر دست یزدان خاست سالی او خانقانی طوبی مراجعت زانید چون میرزا
سلیمان از خبر رسید که با میرزا حکیم اندیشه بود تا کام یاد گردید و میوه اینها هم محاصره پروا نداشت معصوم خان هر روز قوی میماند
بیرون فرستاده با بدو شیان جنگ میکرد تا آنکه دستان بفریاد ابل طلوع رسید و عقلت و بیاد روی بدو شیان تنوع یافت
و دای بسیار ضعیف شد تا که میرزا سلیمان در مسلح زده قاضی خان پهنی را باطله فرستاد و موسی البه از روی کار دانی بود
تصرفات تربیت داده با بدو چیزی که دست او نیز مراجعت و عذر سعادت باشد مسلح نمود و برگردید و میرزا سلیمان بهین
نسلی شده عنان مراجعت برید خان مخلوف داشت و مخاران ایچال میرزا محمد حکیم کابل رسیدند چندین بودت و نظامت
حیات بساطل نجات کشید چون ریات جللال جللال سعادت یافت بر دارالسلطنه ظهور کرد و فرستادند ستمگر ستمگر
عسیمی ترخان حاکم ولایت که شخص بر نظایر اطاعت و بندگی با پیشکشهای شناسایی نگاه داشته شاه سلاطین نیاید و ستمگر
انسان آنکه سلطان محمود خان بگری بخلافت تو و قاعده به اسطوار میرزا ایان قندهار شکریولایت من کشید تا خست
دست تطاول در ز سازه چون این بنده از ستمگان استان ملاک آشیان است و اعصام بحبل المین این دولت
قرین دار و مجال تسلطه من از کتیب تصرف و تسلط او محظوظ و محزون ماند و بتوبه آنحضرت شود و خود در آن شده شرمند و
روزه باز گردید و بعد از آن امید دارم که بسیار من توجیه دعوات آنحضرت فیما رفق بر ریاست جمعیت من شنیده چون عرصه
اول سینه سفریان بساط دولت سرودن بازگاه خود جللال گشت فرمان نهادن استال با ستم سلطان محمد و گری شرف
یافت که من بعد قدم از عهد خود بیرون نماند و بحال متعلق میمانی خان دست جزات در جزات دراز سازد و از سوا این
ایام رسیدن عرض داشت منعم خان خانقانی است شخص کیفیت یعنی میرزا سلیمان محمد میرزا اولیغ میرزا و خلاص
مستحقون آنکه میرزا ایان که در سر کار سنبلی جا گرد داشته اند راه عصیان و طریق نفعی سپرده فصیلت توانی و حاجتی جا گیرند

تفرقی شده بود و در آنک جنگی شکست خورد ماه فروردین گرفت و اشارت کرد که صفخان را بجنبل رساند شخصی که موکل صفخان
شیر برانداخت که بره و پنی از نیمی رسید و انگشت دست او بر فکاد و دایه وقت و وزیر خان با پسرش خود را بشیبا صفخان رسانید
او را خلاص ساختند و با اتفاق ماه مالک پور پیش گرفتند و پسر وزیر خان بکله و سه این ترو و خطاب بیاد و رفائی یافت و بپای تکلیف
در آن جنگ بیاد و رانه چنبره بود و آنرا ببار خد جنون مبتلا گشت و تا آنج حال جلیله بن بقرین نوزادین به انگیزه شاه چهارده سالگه زنده بماند
است که در گوشت خاگه نو و یا فرزند آن پسر برود و بکن که سنین عمرش از ششاد و تما و ز باشد القصد صفخان را بر او برادر ناده
خود را بگره رسانیده نفسی راست ساختند و پسر حساب کار خود در وقت از اکل گذر شده تا دم و خجالت زده گردید و در مقام خدمت
و اصلاح شکستگیا سه خود را در مدعو دانستند و آنچه یکیشند و سه مینند از تمام کفران نعمت و حق ناشناسیت و انان یاد
که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز در سه سپید و عاقبت ندره اند لا بر هم صفخان بر او و خود را ترو مظفر خان فرستاد که در کشت
به وسیله او در جوشی یا رگا که بر باره نوازند یافت و در زمانه که مظفر خان بموجب حکم اشرف از دارالخلافه اگره تو بجا بود رسیده
به بیلی رسید بود و وزیر خان با وی بیست و مظفر خان او را استعمال حواظت شروانی کرد و اینده همراه خود به رگا و سپهر بارگه برود و وقت
یک تقریبات ساخته بزبان عجز و انکسار استخار گناه آسان نمود و حضرت خاقانی با اتفاق زبانی تعلق گشته هم خود بر او بجز آنکه تا
کشیدند و وزیر خان ماکور نشد و او بموجب اتماس مظفر خان فرمان مرحمت آمیز به صفخان فرستاد و نکه به اتفاق جنون خان
قاوشال و جهان صوبه بلوچیم خدایات پادشاهی و آداب دو تنخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب بجا انگشا بستقر و رنگ سلطنت
تزلزل نماید خود به دریافت سعادت زمین بوس گریه کرد و مصیبان او در صفا و اخلاص خود پاک سازد و بجا ببرد از فراخ و شکوه
سفید حالی بسمت دارالخلافه بود اتفاق آقا و داند ریسه را وی که شهر لاجور بر ساحل بان و نعمت با وجود غلغیان آب سواد
گذشته و جمیع ملازمان رگاب دولت بر اوقات آنحضرت بار کی محبت به آب زنده اکثری بساحل سلامت رسیدند مگر که طبع صفخان
بسیار دل و لوزی و دل شیر میزد که بقضای آسمانی غرق گردید و بنگرید و درین هنگام عرض داشت نعمت خان خانانان نیز از انخلا
رسید که طایقی مقهوره بیاد و رسکند مرد و مجروح و آفزار خفته شورش بر انگیزد و مقام نبی و فساد و آمدن اند و خطبه بنام میرزا محمود که
اسباب زوال و نکال خود سر انجام میدهند و چون حقیقت بخت برگشتگی آن مقومان او عرض داشت نعمت خان معروضه را نگاه داشت
گر او بر حکومت در انخلا فکاه بود بر اسه ندین میر محمد خان انقلیض فرموده روزه و شسته به سیزدهم فروردین ماه الهی بر اقلی و دوازدهم
رایت صراحت مبتقر او رنگ سلطنت بر او فرستند و پیر تا میرک رنویرا که بعبیه کمالت از جانب طایقی مقهوره و نگاه صلی می بود
متبر با خیزه حواله جان باقی فرمود و چون رایات جلالت و لقا می دارالخلافه اگر رسید نعمت خان خانانان بسیار با اقبال شناسان
دولت زمین بوس دریافت و ایروانستی و قند انگیزی طایقی مقهوره و تا بعد من رسانند که چون مالانته بجا گشت به فتح شهر شمشیر
میرزا میر محمد نعمت فرمود آن سیاه بخت و اقص طلب فرست و نعمت شمرده از پونچر تو بجهت سر بر پور شده سکند خان
نیز از شهر او و آینه لوح گشت و جمیع مقومان برگشته روز گلکیم فرایم آمده زار دادند که طایقی با فوجی از راه آمدن شناسان
ولایت را آورده ریسه کنگت متصرف شد و بهادری جانب کرد و انگیزه رفتن آسمانی و محمودان با انان که بر آرد و سکند
و با هم میر کار آورده و آن لقا می را بقرت آور شد که بر ما مردان با انگیزه بر سر آمده و با آن لقا می تر بجهت خیزه رسید
جالی در آن آنقدر و خود را بقنوج رسانند و بمیرزا که جگوست قنده و داشت از آن راه پاسه پار شاهی و طایقی
تخمین بخت و تفرقه خلیف و در آنک گشته که در آن راه ایستاد اقبال از آن راه که خود را از پور و گشته شدن

بر شهر را سخنان و مجنون خان علی میخوید و چون زمان مبارزیت با متدوانان میاید و دلا و زبان جانشان را به جهت دهر صبر و دافش و
 و قبل بسار شوق یکدیگر رسید از طرح و طرز زورم و بیگاری و یا قلندران کار نامر لقبال از ترک کشت مطوت کب همان کشای خانان
 گیتی ستان است لاجرم علی قلی و بهادر علی بیک تداوم و ترک جان و تن داده قدم او بار و بر عهد کارزار تا قائم داشتند
 و با زبان ستانی و خون قشانی کرم شده و درین وقت یکی پا بقصد سوار و با قصد قبیل در کل مایست ظفر آیت مجتبی بود و علی
 مقهور فوجها آراستد مردم ما بچنگت خین منو و با با جان قاتل که سردار او قومی بود و فوج پیش نیرم را بر داشته تا با جانان
 خون گرفته ایستاده بود و مانند بهادر خان بگویم مردم تو مدافع با با خان رسیده با با خان را بر داشت و تا فوج مجنون خان
 مانند درین وقت پیش تر سے خورده پیران پا شد و بهادر خان ما بر زمین انداخت و دلا و ران هر صده اقبال بر سر او چو
 آورند و وزیر پیل پیشتر از همه خود را به او رسانیده گرفت و از کمال بد ذاتی و نادرستی دست از او باز داشت و مقارن
 این حال نظر بهادر خان علی از سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت علی قلی از کور بدایت اقبال بر جاسه خود
 خشک ماقده نرو سے سیرتو راه گریز یافت و بهادر خان عساکر اقبال یکدل و بگرد رسیده مخالفان برگشته روزگار
 از پیش بر داشته متصرف ساخته و شکستی عظیم بران حوام نمکان سیاه بخت افتاد بسیار سے علت تیغ خون آشام شده
 بقیه ایست برادر خان کمندان راه او را پیش گرفته و چون رعایا از دست تقدیری و قتل آن سبب اعتدالان بجان آمده
 بودند سردارها گرفته اکثر سے را بقتل رسانیده و نسیم فتح و فیروز می از سبب حمایت ذوالجلال بر پریم علم اقبال نریه
 و کلین دولت از خابین ارباب بنی و عیا و پاک شده و درین وقت نظر او برین زمانه نیست و گردان بسته در دین خود
 ساخته بلا دست آورده آنحضرت از کمال تقدر و عظمت پر سیدند که ما در حق شما چه بنه اتفاقا از موده بودیم که مصد این
 هر قدر و فساد شد و از مخالفت با دینت بجا بر است نمود و چون مکر پر سیدند بنویان آن خون گرفته گشت
 که آنحضرت علی کل حال معها آنحضرت در باب سیاست او تا مل و دانشند اما چندان از اولیای دولت هجوم آورده
 سالته بسیار نمودند که چه وقت ترحم و تامل است و پیشباز خان و بی بی و اس که بیو حکم شد که جهاننا از نوشت و چون دکنه آرد
 او پاک سازید و مقارن اینحال شهر یا کل را که از معتبران علی قلی در حلقه میدوانان بود مقصد ساخته آوردند و از نیز شیخ
 مکانات از بی بهادر شتافت و همگی توجه اشرف صرفت شخص حال علی قلی خان بود و هر کس از مقهوران را که اسیر
 سست آورده اند ما بر اسے علی قلی خان استغفار میفرمودند چون با پوسے فوجداران را بلا دست ما فرساختند و چون آن
 کرم و پریم که قبیل یکیدندان پا و شاهی او را گشت و نشا سنا قبیل و قبیلانرا گفت و بموجب حکم اکثر قبیلان تا به او نمودند
 و او بنین سکه نام قبیل یکیدندان را شتاز عرض کرد که بهین قبیل علی قلی را گشته است بعد از آن حکم شد که هر کس سر متولی اند
 حوام نمکان بیاره یک مهر یکدیگر و سر بند و ستانی را یکدیگر و بیاد پاسے شکر بطبع زدر ساز با نشا خسته بسرو و پند و پیران
 ندلم برودند تا آنکه سر علی قلی را آوردند و از ثانی نام پندوی که مدار علی سر کار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت
 واد سرداران را بر داشته بر سر خود زده پاسے پاسے گریست طاهر در جنگ مخلوبه تیری از شجاعت قضا به او رسید
 بود و ران حال سببها تمه فوجدار قبیل عین سکه را بقصد او رانده است و علی قلی بغیلان گفته که سن از اعیان این
 اگر مرانده بلا دست آنحضرت بری بگوسے تو بهر تو را چه شد سو بهناتمه بگرف او ملتفت نشده و وزیر دست و
 پاسے قبیل بالش فرمود و هنوز وقتی داشت که قبیل را بقصد دیگری رانده و علی قلی نیم گشته در زیر قضا قضا

که یکی از پاجان بر سر او رسیده بطبع اشرفی سرش از تن جدا ساخته است آورد در آن راه غلامی از چیلسامی پادشاهی
 بروزند و کشیده خود بخود آورد و انجام گرفت و چون از تانی سر او را شناخت و یقین شد که آن هر دو خود مکافات یعنی
 و زیاده سرری پا بال نوسن اقبال گشته اند آنحضرت از پشت زمین بر سه زمین قرار گرفته فرقی نیاید بگاه منتقم حقیقی بنام
 سیدان شکر کیماسه آوردند و سر علی قلی و بیاد و در مصوب عبدالعزیز خواججه را در یک قزوینی بجانب اراک خلافت کرده فرستادند
 و فتح مایا طراف مالک محمود و سوار سال داشتند و بی اغراق این فتح از کارنامه‌هاست جهان ستانی بود که بعضی تأیید
 حضرت ذوالجلال و تقویت دولت و اقبال از کهن ملون بنام ظهور بر تو افکند و حیات فتح اکبر مبارک تاریخ شده و لفظ
 و خون شد تاریخ گشته شدن آنکه خان و او هم قاست و دو خون شده تاریخ شکل این دو بر او همان روز بجانب
 پاک که بعد از آن به پاس مرده شد حضرت فرموده و در روزان شهر فیض اساس شکر یعنی داشته روز سوم رایات شد
 بصورت بنام بیافراشته و در آنجا بسیار که او مردم علی قلی و بیاد و در مثل شیخ پوسفت جونی و مرتضی قلی بدست افتادند
 فرد کار هم واقعی و مراد هم جلی رقم خود بر بر او حکم آنرا کشیده در سلک سار و لشکر او آن منتظر ساخته و چون ابل
 در دولت برده خود بسته بود و در تخت حکم تاریخ شده و به اندک دست اندازی باز در پیکر حرکت بچشم آمد و منع
 فرمودند و از آنجا شهاب خان را بجا است جوینو در قلعین بنو و در طلح خان را بسیر بر پور فرستادند و در دربار تو وقت
 فرموده حنان تو بچو بنو معلوف داشتند و بطریق ایلتار به بلده که که محترم او دوسه معلی بود و در شریف آوردند و در
 ایلتار میش از چار پنج کس همراه رسیده بود و از آنجا اکثر امر اسه حطام بجای گیر باسه خود خصمت الخطا و یافته که در
 چند با صلاح کشکتهاسه خود پر داخته از محنت مفرد زده بر آسانید و همی از منفدان فخر مرشت که
 روسه اخلاص از درگاه معلی تا فخر زمره حراخوران محمود و منسلک گردیده بود و در مثل شاه نامر خواجه و
 جانقلی با و بیک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدششی و پیر شاه بدششی و بخششی و بخششی و جلایان که که
 که میرزا عسکری یکیند مکافات گرفتار آمده بیاسار رسیده و میرزا میرک شمس را که از منصوران علی قلی
 باکنده و دستان پیش قبل انداختند و بیلیان اشاره شد که بقدر بالشی بد پرانا قصد حیات او
 نه نماید و بعین دستور تا پنج روز او را بسیار نگاه معدلت آورده پیش نبل بست و آنما نهند و چون
 عنان اختیار بدست فیلیان بود و در آنجا خبر طوم بالشی میفرمود و از گشتن محاکمت ستم و در روز پنجم
 بیعت از مقریان بساط عزت و انساب سیادت جان بختی فرمودند فرمان طلب باسم شرم خان شرف
 صدور یافت که توجیه آستان بوس کرده و مهنه نو کب اقبال در تواجی که با یکپور و در سعادت
 داشت که شرم خان از دار الخلافته اگر رسیده ادراک زمین بوس سعادت جای دید اند و حقت دنا می
 محال متعلقه خان دمان و بیاد رخاں را تا کنار آب جو با یکا گیراد مرحمت نموده رخصت جوینو و آن خود
 فرمودند و روز شنبه شانزه هم تیراه آملی موافق بیستم ذی القعدة عنان معاودت بستقر خلافت معلوف
 داشته کوچ بکوچ شکار کنان و صید افندان متوجه اگره شدند و در ضعیف کوره که بجای گیر حجت خان خاص
 فیصل بود شاکر التماس ضیافت نمود و فرقی عزت او را به این نواز شمس بر افراشته و بعین در آن
 شجاعت خان مجلس پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهاست لائق گذرانید و روز سنبه باز در هم مردم

تصدیق نمود و فریخ درود مویک اقبال بدار انکلا که اتفاق افتاد و حقیقت فوجی که با شلیخ محمد قلیخان برلاس
 تیره و تا دویب اسکن ریغان و سایر مقبولان تعیین شده بودند برین نجیست که چون مساگر فیروز بی باکثر به او در سید
 اسکندر در قلعه او و محسن شد و او را اسکی عظام بجای مره آن بیست گانه مشهور طیبها تقسیم نمود و در بیرون شهر
 کل بلند بیست بناییت سرکوب و مشرف قلعه آنرا مرگ ده اری بنامویندا اسکندر و محسن از نو پیمان و مردم کالی
 خود بران کل باز داشته مضبوط مسافت و محمد قلیخان برلاس نخست بیست کز فتن آن بسته فوجی از اسبداران
 بیان شکار تعیین نمود و در بادوسه نجاعت انجا را به دست آورد و در آنجا مره انکلا تر ساخته و درین آنرا خیر کل
 حلیغلی و بهادر شیوخ یافت سکندر شکسته پالی و پرگزه بیخار راه نکر و درین حلیغلی او غلام ثرا که از مستبان او بود
 نزد امرا فرستاد که من با تقصیرات تو و گذر شده تمام و پیشانی نم و التماس و تمام که در من علی قوش سگی را
 و منفذ که خاطر متوشش بر امرا بیست و در ملک و در لیتوا با امرا تمام کرد و در باره در قلی با آغاز جانجی
 و در غلامان و اسبداران رفتن سخن کرد و قرار یافت که به پارتی و زمین پارتی و در آنجا اسبداران یکجا نشسته بسبب
 و سوکنه در رخ تو شیره زده خاطر او نماند و چون زبان را با اهل پارتی و اکتفا در مشرت و مقصد او تر شب
 اسباب عقلت بود و پارتی سید از طرف دروازه که رسیده پارتی و اهل پارتی و اهل و حمال و حمال
 و پارتی و کشیه نماند و از اسبداران نشسته و در آنجا ایستاد و در آنجا پاره پاره و اسبداران کوشش و فتنه
 ابتدا و از آنجا ساختن چو در قلعه مازو مشغول با اسبداران و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کشیه و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 پیام فرستاد که من بر پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 رسام تمام اکنون استعدا آنکه محسن قلیخان برلاس اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 در میان آب آسند و من به پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 اطباء این محشره متوجه و نگاه بجمع زبانه خود و در پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 اسبداران کرد و بعد از آنکه اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 فی انوار امانت بر رفتن در کالی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 در راه اخلاص و جان سپاری تدات سپندید و بنقدیم رسام تمام و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 و الا یکدم رود بچ و دست آورد و بر مستعد می بین بر استعدا تو اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 او در پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 مؤمنند و آن سید و دست اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 استاقب او بسته تا میان ولایت پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 مشغول به سواج در کالی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 رفت بر پناه اهل پارتی و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران
 از رفیق یافت که سر کار است و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران و اسبداران

پیرا گندگی را سکه آنجا که و ترفیه مال رعایا است گارو و امراتو بر دگانه آسمان جاه کردند و استعمال آن کرده نمودن الحاق
 بوقت دیگر حواله نماید نه غنیمت سوگند گویان شکوه و بفتح قلعه جنبو بیون یکی است جهان کنایه صفت بر آنست
 از سردار نظام بنده سستان و چارچمن این بوستان از خان خوش با باب بنی و عمار با که شده دلدالامریکا و در بنو
 که خان تورشید نگاه بر اندامتصال علی طینان و سایر ستمو مان و پادروخت و بر شهابست شمع آچار چهار فقه و آن صوبت را ننگ
 خود نشست و از آن سفر متفق و کفر مراجعت نموده بهار الحاقه اگر نزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پس از آن
 محرم از اسامع جلال رسید که بر ولایت مالوه و بهت تسلط و تصرف در آن ساخته اند و جمعی را بجا داشت و قهر طلب کرده است
 فرایم آمد هنگام فتنه و آشوب گرم دارند با آنکه سپاه فتنه از کرد راه و ترو دگانه و پیکاه نیاسود و بویوشش لایست
 مالوه و اطفاسی ناکره شورش میرزایان برگشته رود کار پیش نهاد و بهت کرده و نهار گردید بهر شکار چینه و آنموده و
 بیاطن صید وحشی طبعان دو سیرت مطیع نظر فرموده روز یکشنبه بهر شهر بوی راه آلی موافق است و پنجم صفر منتهی شد
 پنج بجای غنیمت سوگند عالی به پر گند باره اتفاق افتاد و از پرگند باری بجانب دیو بوی و کوالیا که بر سمست
 ولایت مالوه واقع است عنان عزیمت معلوف و مشتند و چون دیو بوی و مسکرا اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت
 فوج فوج و جوق جوق و طلس رایات بهانگشا فرایم آمدند و بوقت روز سه بزرگان بهر بیان گذشت که تا حال
 اکثر زمین داران در اجاسی مالک بنده دستلج بهادرت آستان بوسه سرفراز گشته فاشیدا طاعت و دشمنی
 گرفته اند بغیر از آنکه هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت بخت روزا و بار سدر انجام میدهند اوقات
 بر سر او ایلتا فرموده به آواز سم ستوران حاکم اقبال او را از گران خواب غفلت او باری بیدار خواهد
 و مطلب اصلی از انکار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلتا را شنیده بود و جمعی از خون گریختن
 که در ولایت مالوه علم شورش و فتنه برافراشته اند غنیمت سوگند بهانگشا فاضل شوند و بجانب مسکت جنگ
 پسران اودی سنگه که در سنگ بندها سگ و گاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که درین بوی
 باید که از فتنه مات شایسته بتقدیم رسد و او هم متفقدانه تقیلات نمود و چون مجلس با خبر رسید آن دست
 کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار بنزل را بجا نگاشته بر راه فرار شناخت و ازین اندیشید که هرگاه سوگند
 عالی بر سر رانایلتا فرما بدین مطلقون ازل و او بهر خواهیم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر بیخود آورده و از آن
 او آتش قهرمان جلال زیاده کشید و بزل صورت بد گرفته و بهت بهانگشا بتغیر و تادیبیت را مضموم کرد و او اول
 همراه آلی موافق ادا سطر ربیع الاول منهد و هفتاد و پنج رایات اقبال به سنجر ولایت مانا و سائر زمین داران
 که در اطراف ادبی باشند و حکمران و پیرا و دارند برافراشته شدند و چون حکم هر قلعه صومعه سو بر کانه تلاح حکم
 آن ولایت است مخیم اردو سکه گیان پوسه گردید و هر شد که قلعه خالیست که محافظان قادر است انوار
 کینی کشاسه راه سلامت پیش گرفته اند حضرت تاقانی از لومر این لطیفه آسمانی تقاول به فتوحات خلیف
 گرفته و در روز دران نواحی مقام فرمودند و آن وقت را سامان نمود و نظر بهادر را بگنومست و سلامت آن سرفراز
 ساخته و از آنجا بقصه گوته نزول اقبال اتفاق افتاد و حکومت آنخده و در امشاه محمد قنداری از آنانی داشته
 رایات عزیمت بصوب قلعه گاردون برافراشته شد و شهاب الدین احمد خان را با پیوسته از امر اسے خطاب

مثل شاه و برادر خان و محمد مراد خان و غلامی جوخان سیستانی و ولایت مالوه حاکی مرمت نموده بدفع قلعه و شورش
 فرزندان سلطان محمد میرزا نصرت فرمودند و عیش و سرور و وصول عساکر اقبال میرزایان خسران ملی منطقه نصرت بودکچال
 و قسین الوان فیروزی اجماع شنیده طاقت مقادست از حیرت قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند
 و چون بمند و رسیدند بالغ میرزا که برادر خان و سر حلقه بید و لیمان بود بهالمنه نیشی شتافت و دیگران روسه اولدیچا
 ولایت میراست نهاد و چکنیز خان که از ملاهان سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود حکم استیلا و استقلال در آن ملک
 برافراشته دعوی ریاست نمود و توسل بمند و امر اسع غلام لولایت مالوه و نایب هر که نام حاکیه باسه خود را مقرر
 شدند و هر چند داشت شمشیر بر حقائق احوال و امنیت آنحال بدرگاه صهر ارتقا ارسال داشتند و چون خاطر فرور شد
 متلا هر دو شورش میرزایان برگشته روزگار و منصب ولایت مالوه و آن سر کار و پر داشت همت جها انشا پتین و تاد بجا دان
 تسخیر قلاع رفیع البیان که کنده استیلا سیح یکبار سلطانین و الا شکوه بر حواشی ننگه آتیا رسید مصر و نداشتند
 نخست اصفهان و وزیر خان را پیغمبر قلعه مانده که از جانب رانار اوت بلوسه بدو لنگی بجهت دستار تمام کجاست
 آنجا تعیین بود فرستادند آصف خان به اقتضای اقبال روز افزون آن قلعه را مفتوح ساخت و بویکب عالی از ظاهر قلعه
 گذاردن کوچ فرموده پیغمبر قلعه عبور علم قمع و ظفر مرتفع گردانید و این قلعه از مجاری و در سه قلعه خطبه بند استانبول داد
 حاکم نشین بوده و موطن اصلی رانار است قلعه است واقفا و نومی به آید در سنه ۱۰۰۰ در آنجا که را یات اقبالی
 استیصال مانده بر مقهور دیگر کفار شفا و شفا آتا بر تو فرود آن مر با به کشت با بر سنه ۱۰۰۰ در آنجا که را یات اقبالی
 سال نموده پنج هزار سوار برار اند از جوانان نو نرسید بر است آن بار از این صلوات بر سر شد در سنه ۱۰۰۰ در آنجا که را یات اقبالی
 و شوار کشید و حواشی قلعه را از غله و غلت نبوسه پاک ساخت که در صحرای شرم از کباب مانده و کب که بر کباب بود
 حواشی قلعه در و اقبال فرموده بجای آورد آن بهت آشفت و حکم که بخشایان قلاع بر بیابان تفسیر نمود و هر دو
 قلعه بر قران آن داشت احاطه نماید در عرض یکماه حصاره خاطر خواست صورت نمیداد بود در سنه ۱۰۰۰ در آنجا که را یات اقبالی
 گرفته کار بر حصاران تنگ ساختند و قوی از بهاداران شمره قریب با داشت و امرات و ارباب و غیره بخت شد در ده منقار فتح
 ماند نموده پیغمبر را بود که خوست لبست و از انبیر غنوت ساخته مورد تیران و تیران و قریب گشت و حسین قلعه
 را سیما شاد و دیور و کوا میر که مقدر رانار سے مقهور بود فرستادند که اثر تو اندیشه شرم نایب رانار از آن ملک ترا
 حسین قلیخان بشمار او سپور که وارالایار رانار بود رسیده از نوب و غارت و قتیقه نامرعی نگذاشت و را چوت بهت
 عظمت فرادان بدست آورد و چون آن سرگشته باوچه نعلات ترک خان و مان نموده در تنگ باسه کو بهستان گرفته
 میگشت و هیچ با پا تمام نمیکرد و بوجبه حکم اشراف حسین قلیخان حصار مر اجمعت معلوم داشتند بهرگاه سلیمان
 آمد و در وقت که آنجا گیتی کشا بجا که قادر غلبه و کمر بست لبست بود در سنه ۱۰۰۰ در آنجا که را یات اقبالی
 پسندیده بهرگاه تملاق پناه رسید در تیره پیشکشها سے و فیصل و نوسه بود که گو تنها سے کلان داشت و از آن
 غریب از و سر میر و چون بسامع غر و جلال رسید که اجتهاد خان از چنگیخان و میرزایان شکست خورده بر اجد و کور
 پناه آورده حضرت خاقانی فرستاد باسه او را بتفدا ت و ملطعات گوناگون سر فرزند ساخته حسن خان غریب
 باقران استمالت نزد فرستادند که ریاسه سعادت او برگشته بهرگاه رکاب آورد لیکن درین مرتبه بخت او با و نجا که

که بدو نشت آستان بوس بلند مرتبه گرد و در حسن خان با عرض و اشتغال بر سوزن است مرا حجت نموده در اگره بسجا و شندین
بوس شرف اختصاص یافت چنانچه در جاسه خود نگاه داشته گنگ بیان خواهد گشت با لجه چون ایام محاصره با تیرداد
انجامید و بسیار سے از بجا در آن عساکر اقبال همورا نه بر قلعه تاخته فاد شجاعت و مردانگی داوند و بعضی نصرت تو پیک
شربت خوشگوار شما و شمشیر سپهر مرغ روسه دین دولت گردیدند و با وجود محاصره تنگ و تو چنان حضرت و بیعت
چنانچه باید کار بر پیش تر رفت حکم شد که بنایان تیر دست و نقابان قومی با زو نه برج دیوار قلعه را بموت ساخته
و پداروسه تفنگ پر کرده آتش در زدند که ارکان قلعه از هم ریخته راه داخل نیم رسد و مردان کار طلبت همادان
جان تار بقلمه تاخته کفار شقاوت آثار را طاعت منع آید سازند و از طرف دیگر سایا با نیزه ترتیب نمایند اگر چه تمام
در قلعه را بسا در آن غرض اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفتند و نداناسه مورچل عمده بود اول مورچل حضرت
خاقانی که محاذی دروازه لاکو بود دوم مورچل راجه تو در مل و قاسم جان میر بر سوم مورچل یا نصیر خان ^{خان}
و حکم شد که مورچل یا و شاهی که صاحب اتمام آن حسین خان چیتاسه و ساسه تیر و اس بود و در عقب زده
نه برج و دیوار قلعه را بموت سازند و از طرف مورچل قاسم خان و راجه تو در مل سایا با ترتیب نمایند و چون
دیگ کلان همراه مو کب عالی تر سیده بود در حضور اشرف و یکت نیم من غلوه ریخته و تحصیلان قلعه از طرف تو
و کهنه یقین دانستند که این و طه جان برون محالست در زمان استیصال قریب سیده تاگر نزد دست بچل
و تزویر زده ساز ای ساید دار و صاحب خان بانی در افرستاده ماه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش بر ساقبول نمودند
عیان دولت در کار کان مسالمت که از زود دایمی جنگ آمده بود و در زبان بشاعت کشود و در اما شکوه پادشاهی
و غیرت جهانگیزی دست رو بر ملتس آستانها و حکم شد که تا ما با ابر حث تنگ گردانگان ندارد که تقصیرات اهل قلعه
چاپش با اسلحی بجای بر اندازد و تا دوا سے بجه تحصیل بقصو و مرا حجت نموده بقاعه را آمدند چون وقت
بان مدن بود و در ده آغ سنده از پیشتر که پیاده شدند و تو یکی بسیار بر برج و با به قلعه بر آورده عمل و فعای
تیر مان کرد و کار فرمایان و صاحب آستان نیز با از هم گاو و تعبیه نموده پیشتر گرفت دست انداز باند اشتند
و به این احتیاط هر روز قریب و اسیب کس بقرب تو پ و تفنگ شنید شد و مردان سایا با پیش سے بر زدند و کس
تو ده خاکی میر شیت دامن زری میگرفت القصد برین دتیره هم سایا با به قلعه رسید و هم دو جا ستمن بکدیگر تقبیل
حصار پوست و زیر و دیوار محوط ساخته در یکسجوه صد و بیست من داروسه تفنگ و در دیگر سے پستان
ریخته و حکم شد که مجاهدان عرصه صحت و شیران میشه شجاعت دامن سلج و کلل یا شدند و چون آتش از پیشتر
و دیوار حصار از هم پاشید تیز و سستی نموده خود را بقلعه رساندند و بقرب تیغ خون آشام کار کفار سفادت
به انجام رسانند بر حسب قرار و در قمار بازی و در قمار یک مجنون پیشتر گرفت و برتی که مجاز سے آن بود و آن
گت به باچی از کمار در انجام بود و در پو ابرده و اندیشه شامش با سید و نوبه از میان که در همین
قلعه اتمام فرست و پستان راه یافته سستی و دیدن که خود را برون اندازند درین وقت قبله خود دیگر
گرفت و مجاهدان جان شایا جمعی از کفار که بدانجا آمده بود و تدبیر آتش نما سوخته نیست و تا بود و شدند
و غزوی از زمین و زمان برخاست و آن عهد سے ترتیب تا پنجاه کرده پیشتر رسید و فریب و در نیست

کس با تها که اقبال سمائی مرتبه شهادت خود نمود و آنحضرت از نظر و این حادثه که موجب شهادت حاکمان گردید
 بود و نیز از پیشتر بهت و تعجب قلعه گامشته سوخته بمقتضای نفس خود میفرمودند و بند پاسی فعالی را بر مردم
 نگارداشته و گدی می نمودند و بالاسه سا باط برآمده بندوق اقرار بهای میگردند و بسیار سے اذان سپاه محارز
 بوقت شیرلا میساختند از آنجمله روز سه در مورچل لاکو ته بندوق اخرازی میفرمودند و جلال خان در ملازمت حضرت
 بود و واسطه استاده سر خود و سایر دیوار سا باط نهادند از زیر سپه گاش میگردیدند و یکجا از توپچیان قلعه که بسیار می آمدند
 سا باط را آسیب رسانیده بود و جلال خان ترا نشانه کرده بندوق را غماخت و بخواست از دشتالی پوست مال گذاشت
 و چند آن آسیبی به او نرسید و حضرت خاقانی از فرط محنت و مهربانی بجلال خان فرمودند که اگر چه آن بندوق اقرار بنظر
 دوخته آید که انتقام ترا از او کشیم اما از دوسه قیاس و قرینه در جاسه که سر بندوق او نمایانست بندوق که اندام او
 که تیر قضا انتقام ترا از او بکشد اتفاقا بندوق آنحضرت از وزن گذشته به او رسید و بعد از تشخیص احوال بر توپچیان
 که آن بندوقی اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که سخت سینه خطا سے انداخته و از قضا سے آسمانی به تیر بندوق
 حضرت خاقانی نشان شده اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه سه روز در سینه بنیان زدند و هم
 ناه آلی بود و قیامت و نیم سپاه از نزد بندوقی که پادشاهی آن قلعه فلک را انقراض مینمودند و پنج این ایضه غیبی بود
 چنین سا باطها قلعه انقراض یافته در نسیب گذشته بهیچ دولت و اقبال که روز فتح و غیره زنی بود و بهادران قلعه
 از اطراف و چو اشیاء جنگ انداختند و زنده با در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدند گرفتار اخصا
 دست از جهان گشته هجوم آوردند و پند و بهیزم دروغین و دوار و سه تنگ بسیار برغانیان آتش خود میزدند
 و آن سیر مردان گشته و سوخته پیش میزدند و روسه همت بر ستمی تا قلعه درین اثنا به انوار شمع اقبال دروغینی
 آتش شعله بگردد و درین آنحضرت در آمد که جبهه سینه برار یعنی در بردار و در مردم را بحد اقد و مقابله با
 اقبال ترغیب و تحریص نمینماید و علامت سرداری از او ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداخت
 بشما محتاجان و را چه بیگونت داس فرمودند که از سبکی دست و نشانی خاطر یقین سے یا تیم که غالباً بندوق
 من بر آن جلیه پوشش رسیده باشد و مقارن اینحال از درون قلعه چندجا آتش برخواست با چه بگردد
 معروف است که این آتش علامت جوهر است چه رسمیت قدیم که هرگاه را بنیوتان از محافظت
 قلعه عاجز میشد دست از کار بازداشته خرمین از صندل و عود و اقسام سینه تنگ و دروغین میساخته متحرکان
 خود را بر مال و همیال و سایر جوهرات سے گمارد که چون شکست متیقن گردد و مردان گشته شوند عودات
 بدین خانه کرده آتش در زنده و بعد از ساعتی مشخص شد که بنده قی پادشاهی که بنو ته بود از غضب آلی بجلال
 قلعه رسیده و از گشته شدن او اهل قلعه دل پاسی داده حرکت خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع
 در جبهه کرده اند و در خانه بجهل و بگردن فغان تا از نویشان را تا دیگر در خانه صاحب فغان و جاعله شوی همان دیگر
 در خانه سیر اسیر فرستادند و بجز آنکه سید من و آتش قدر آلی سوخته و هنگام طلوع صبح اقبال موجب
 تکمیل شدار بهادران حسا که با او سلیم و کس شده از اطراف مورچله درون قلعه درآمدند و را حبه تان حرکت لیل و
 کرده و نیز به جز آن جوق بر روی سینه روزه نما نگاه حکم شد که فغان سینه نامی مال را از راه سینه آوردند و اول کل

در کورنیز پس آن در تپه ای که چنگیه و مسیدیه و کاه و در آمدند و آنحضرت خود بود و است و اقبال فریل سوار شد بدرون قلعه شترانند
 و از خواستب انگ ایسر و پس چو همان خود را فریل مدبکر رسانیده پرسید که این فریل چه نام دارد چون فریلیان نامش گفت سبے
 می یا یک دست دندان فریل مستحکم گرفته بدست دیگر همه بر باله خسته طوم فریل زود و در دستگی فریل او را زیر کرده بود و فریلیان
 گفت که بجز اسه من پیش بادشاه قدردان جو عسر شانس خواست کرد و در او چوسته و دیگر شمشیر خنجر طوم فریل جنگی انداخته فکرم کرد
 و او با وجود خرطوم بریده که مدار حیات فریل بر آنست حملی را زیر و زبر رسانته اگر چه پیش از رسیدن زخمی کس را کشته بود
 بعد از افتادن خرطوم نیز یا زود کس دیگر اپامال قهر ساخت و نیل کاه و از فریو غلطی و خوف غای مردم را و دیگر نیکو داد
 و درین دویدن جمع کثیر از خون گرفتار او زریه دست و پا نیست و ناپدید گردانید و عظمت ثمان خو جسد ار که به سوار
 بود زخمی شده بهمان زخم در گذشت و راجه پوت دیگر بجانب فریل سپید و دیده شمشیر انداخته و اندک بر روی او
 رسید و سپیدیه او را زریه دست و پا گرفت و قدری سانس داده گذارشت او باز خود را جمع رسانته شمشیر از عقب
 فریل انداخت و در خلال این حال راجه پوتی یکی از جسد او را در حرکت جان فشانی را بجای آورد خود طلبید او تپه پشاور
 پستانه قدم به سمت پیش نهاد و دیگر کسی از او را در آن عساکر تصور نمود و او شرافت و آن شهید مرد با تمام تمام مرغ
 نمود که این معنی از آن مردی در رسم مردت بجای است و عاقلان که غیرت تهنیتی آن باشد که کافر سے مراد بپادرت
 خود طلب زاید و تو با من سرافقت کنی این دو کس با یکدیگر کارزار نمودند و او شجاعت داد تا آنکه راجه پوت کشته گردید و
 به از شمشیر بر سپیدان نفس آن نمود و عملاً شمشیر از او ظاهر نشد با ناپدید گردید و تقدیر نور و ضربت شهادت چشید
 باشد و در دست که آنحضرت و تمانه گویند تمام سپید سبک از جسد او را ن پادشاه سپید پاد که دو فریل بود
 خنجر فریل که این آلوده و جسد از زمانه در گذشت و درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجه پوت خود خواری
 بود و اکثری از آن کشته شدند و از بیضی خود کار نامها سے شجاعت بظهور آمد و از طلوع مسیح اقبال تا نصف نهار
 نمرگان در حال کشته شدن حال بود قریب سی سته از کس حلقه تیغ قیامت امر کرده بودند جمع کثیر امیر شدند و آن
 خنجر آب آلوده بی از بند و قچیان کسریه که در آن آنها در نواسه کالی است و درین قلعه بود در دردت محاسن بسیار
 از بند محاسنی کار آمدند را بر جسم جانستان به سافر ملک نیستی ساخته بودند و آنحضرت مکرر به زبان الهام
 بیان میدادند که بتائب بیزه جل سجان چون قلعه مقبره بود یک بند و قچی را زنده خوانیم گذارشت قضا
 روزی که قوی شمشیر پند می از سرداران بند و قچی تمام بند و قچیان را که قریب بنامه نفر بود بدست
 و گردن بستند و آنرا در و آنرا قلم بر آورده و هر کس به آنجا سے پرسید میگفتند که بند و قچیان قلع
 در حضرت با سپید اند که بیرون پرده بوس و ایم و چون حضرت بدولت از قلعه برانند است که تمام آنها را
 کشته از سرانند انگاه که سواریم هملا با این حیل تمام تو چیان سلامت از قلعه بر آید و هر چه چند بعضی آنکس مردم
 تعیین شدند که بدست نیامد و در آنجا معلوم شد که باین حیل و تکریر بر آمد و آنحضرت خود بدولت و سعادت
 به تپه ای که بیرون پرده اکثری را و پیران ساختند همین تپه ای که گاه که یک کار سوار نهادند خببات شکر این
 سو چست منظری است که یک رسا میدند و بعد از نیم روز به او رسد که همان است مرا جسته نمودند و نامه روز نیکیت
 استقام بعضی مورد و برید تو خف فسر بودند و چون در مبادی سے این غر بخت قدر کرده بود و کله بعد از خستگی پاد و تپه

روند نور خواجه عین الدین چشتی قرص کسره الغر ز تو چه فرمایند بنا بر اینغی تنگ از صمیم خاطر و صدق قصدت بود از
 درون کله پیاده بهار و تشریف آوردند در روز فروردین نوزدهم اسفند از قضاای موافق سستیست و نیم شعبان کوهس
 مراجعت باند آوازه سازند همچنان پیاپی و توجیه جمعی شدند و منزل بمنزل قطع مسافتی ۲۰۰ تا ۲۵۰ تشریف بردند
 و در نازل شکوت فرزدول که پیشتر به اجمیر رفته بود و بر عت آمد و عریضه خواند آن روز که عریضه خواند و در عالم
 خواب نموده اند که آن پادشاه ظالم و باطن بطن غاصه عقیده و حسن ظن انغای تدریس بوده پیاپی متوجه این جانب
 اندر نیندازد که پیش ازین قصد بود و قرار نداده از مسر جا که رسیدند سعادت سوار شوند که بغایت ایندیو چون پادشاهان
 ریح مسکون خاشی وجودیت آنحضرت را بر دوش عزت گرفته پیاپی در کباب اقبال سعادت پذیر خواهند شد چون
 در انقض منزویان رفته و عیثیه مسامح علیه رسید امر ضامه حضرت نواب را بر اردو خود تقدیم داشته بر بارگی
 اقبال بهمان آنراست فسر بودند و نغمه اسفند از غده الهی موافق یکشنبه یازدهم رمضان خط فیض اساس اجمیر بود و در وقت
 دولت روم رونق پذیر گردید و از گره راه بر و غصه قدسیه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز بقدم رسیده
 او در دوران خط روح اسفند اقامت فرموده بترلال مکرمت قباها تسلیح از چهره حال فقر او را گن پاک شستند و از
 سعادت قیال که در پیام حاصره قلعه ظهور یافت مصالحه منع خان خانمندان است با سلیمان حاکم نکاله و آسا سترج خطبه و سکونام
 است و القاب گرانے خاقان مالک استان سطله ازین تفصیل آنکه چون در نکاله جلال الدین انور استقلال یافت تاج گن
 در اردش که حکومت بهار داشتند از اسب جلال الدین مورانیشید و همواره با خان زمان مراد آشنائی و آوازه شهرت
 انقوج داشتند ظهار دوستی بیخبرند بدین وسیله از اسب محمد مر جلال الدین به تاسیست بود و بعد از آنکه جلال الدین
 از دست چستی بر بست تاج خان بر ولایت نکاله استیلا یافت جنگ و جهار بر استقلال حضرت شد و چون او فوت کرد
 سلیمان برادر خرد جهان نشین گردید و در اندک و بسته جمعیت فراوان در سامان سپه پایان از تقود و بنا بر و فینا
 های بهم رسانید و هر چه افغانی بود بگرد او فسر اید و با خانان زمان رابطه دوستی و دواد استمداد داشته سر رشته مسلح
 و صواب از دست نمید او تا آنکه خان زمان به تاج اقبال خود گرفتار شد و حکومت جو نو رو آن سرد و اندک کلام
 بهم خان خانانان لغوی حق یافت و لودی که وکیل سطلق العنان سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت بعد
 با خانانان طبع دوستی نگنده بهارسال زسل و رسائل و تحف و هدایا استکام مسانی اخلاص و اختصاص نمود و چون
 سلیمان نیخواست که با سطله راجه آویسد و ابراهیم که یکی سلطنت نکاله بود متوجه شود و از اسب سعادت افران
 قاهره به بیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بود لودی محرک سلسله دوستی و یکجستی شده استمداد نمود که با هم طاعات
 کرده و در حضور بیو و موافق استکام مسانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکونام ناسی حضرت نقل الهی کرده
 شود و قرار یافت که خان خانان با جمعی از مردم سپیده خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا با هم طاعات نمایند که بعضی خیر خواهان
 صواب اندیش به این انگاشش رانی نبودند به خانانان با سطله گزیده خود و موجب علیخان پسر میر سلطان دین
 قیماق و میر چشم برادر شاه ابو انصاری و اسلم خان و طانان این امر که مجموع حسن بر کس باشند متوجه
 شده و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام تقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لودیم
 افران و اکرام طاهر سعادت و چون بیخ کرده به تپه ماند سلیمان خود به استقبال آمدند و در داری بیخ

آورد و خانانان مجلس طایفه ترتیب داد و سلیمان را پیشتر خود بطیبه در نزد پسر سلیمان برهنی آراستند تا نکان را بکانه میر و طلب
و سکه بکانه حضرت خاقانسه رونق جاودا شد بخشید و پیشکش کرد و سکه لایق گذارند و بین وقت اجتناب از خندان واقعه
طلب خسر یکسکه گشتن هم خان کرده سلیمان چنان نمودند که ریاضت همان کشت به خمیس میچو رتو چه دست و اکثر برای
عظام در خدمت آنحضرت اند و خانانان که چنین مفت بدام با افتاد و او را از دست دادن خلاف همین عقل و کفایتش
سپاگیت همین که او را ساسل ساحتیم تا پاس تحت کسی که کاب مقاومت ما داشت باشد نیست و چون لودی حرکت
نور و اراده باطل آنجا اطلاع یافت خاطر نشان سلیمان نمود که با چنان پادشاه نبره سگه طرح خصوصیت آنکس در
سبب جهت خود را در محله عظیم انداختن در عقل موافق اندیش سبب سگه غایب و بیفکرات معقول سلیمان به اندام برای
خطا و راه غلط باز کرد و انید اما افغانان به حال خود ایستاد و ازین اندیشه باز نیامد تا کثیر بیستم خان اورودی خود را
گذراند یکنگش نو و سه با سعد و سه جریده متوجه جو پور شد و بعد از آن که راه بسیار سگه کرده بود و افغانان اطلاع
یافتند بخت زود آمد و باطل نویسی کرد و در هر دو با نری و نو و سه خود را متعاقب بخانان رسانید و انهار بعدت
و عطایت بسیار نمود و نامش خان از آب گنگ گذشت بود و قح تا میر میور رسید و موجب تقویت خاطر اولیای دولت
گشت و بیان نیز از جانب خانان خاطر و سرد اخته بنایب امیر رشتافت و آژلب را بفریب و تدوین گرفته
را بجا آورد . . . گشت . . . امیر امیر را بفریب و سوگند آورد و روان ملک بیستی ساحت آقا نور و و م از
تاریخ سال سیزدهم الهی ابد سوگند درین زمان که موکب جهان آمدی خاقان گیتی استان در
نیشینا حاس اجیر استقامت انوار حقیقت و امیر از طریقیت میفرمود و ریاضت سلطنت بسیار بجا چمن روزگار سایه نشاط
نگارده و عشرت تا شری یا حسین پانزده روز زمین در رسید و شیر عظیم علی کش عالم بعد از آن تقاضای سه ساعت و نه دقیقه
از شب چیشب یازدهم رمضان آمد و تا پنج بفرست راست قل تحول فرموده سال سیزدهم الهی از جلوس بدترین
حضرت خلافت پنجاه چهره را بدو بعد از تسبیح بخش نور و سه لو اسن مراجعت بستر سیر خلافت ارتقا
یافت و در آنخانه راه قرار لان پادشاه خیر همیشه شیر آوردند و خاطر قدس سلطان رشکار شیر تو چه فرمود و چون بیست
رسید و شیر سه قوسه باز و بیاورد و ان تیز دست همان انضیاء از دست داد و پیر و شمشیر آثر از هم گذرانید
و این بیضاقت و پیش دستی پسند خاطر اثر شرف نهاد و حکم شد که بعد ازین حکم هیچ کس دست بالا نکند و این
گفت و شنود شیر و دیگر عظیم تر از آن بر آمد و متوجه آنحضرت شد و بخت پاس علم لکران رکاب اقبال قالب تنی
کرد و ای آن نماشتند که دست بکار رسانند و بندگان حضرت تیرے از کمان قدرت برکش سانه بجانب
او انداختند و شیر زخمی شده در کمال خشم بر لبندے بر آمد و نشست و آنحضرت از سبب فرود آمدند و در کمال
ایستادند و امیران عرض بخت برگردا و دانه زنده حضرت خاقانسه بنده و قی بجانب او انداختند که بکج و حسان شیر
رسید و از بنا گوش او پوست مال گذشت و شیر غضب تمام برخواست و قابوسے جستند که تیر و دیگر با و مینامند
و بصر جانب که حضرت تو چه فرمودند شیر بهمان جانب میدید و قابوسے دست سگه افتاد و شیخ ابو فضل نوشته
کسب واسطه از حضرت خاقانسه شنیدم که از حضرت جنت آسپانے نقل سے فرمودند که تیر و دیگر دست چنان از دست
که بجهت که در رشکار شیر باشد پوست نظر شیر به شخص سے آمد که از دست او کشتن خوا بردش و م بر تیر که کلا

در وقت بیرون آمدن از آن وقت است مشایخ و افغان و غیره پیوسته آمدند چون قایم بدست می آمدند بر شرم خان
 حکم فرمودند که شکر قدم نسوزد شاید شیر بخوابد او مقید شود و قایم بدست آمدند عادل پسر شاه محمد خان قندهاری که وقت
 چند روز معاتب بود و بعد مجراست خدمت پیش دستی نمود. شیر شویج عادل شد و او در بی وقت تیرسند خلافت و کسب
 سر قوتت نظر کرد و شیر آمده همه دو پیچه خود را بر او انداخت و آن شیر دل مستر به جهت نیز شیر در آن وقت و دست پر
 خود را بدستان او داد و دست دیگر خنجر برده و چون وقت پیر به او تا تیر وقت بود و خنجر به بند خلافت مستحکم شد عقاب
 بند شیر دست عادل را فسر و فائید بعد از آن خنجر کشیده و در خشم بر دهن شیر نهادند و بار دوم دست راست
 خود را به دهن شیر داد و درین اثنا و دوران عرصه شجاعت تاب نیاورد و به شیر حساسی آید ار کار او را تمام ساختند
 در آن مخلوط به عادل نیز زخمی رسید و آن غیر شکار جان نثار مدت چهار ماه بر سره جان کنان رفتاد و بود و وقت
 بهمان زخمی که جان سنان به عالم جاودان مشتاق است تا آنکه بعد از قسراغ نشانی و نایب شکر از قلع مسافت
 فرموده روز چهارشنبه پنج ماهه بهشت ماه الهی مدتی پانزدهم شوال نار و دولت و قباستان بیرون رفت
 اگر انداخته چون سوگند کرده مشکوه مستقر سر خلافت نزل سعادت فرموده حکم شده گشتند از راه و از آن
 درگاه والا که در فتح جیتور سعادت خدمت و جان فتنه شده از نو و نه به قتل و قتل در وقت و استخوان
 شسته این قلم جیتور است همت گماشته طلسم آن نقش پیر نماید پس از امواج محمد نادر قاقشمال و سماج بخان
 و محمد خان و کیمه رخان و دوست خان همایند. کیمه با و آن در وقت جان سپارنده بهر و ار
 اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امر در راه بود که خبر شور و شوش وقت شد انگیزه از حسین حسین سیرزا
 و محمد حسین سیرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمساج بخان رسید و بجای آن پیران و کچک چون شهاب الدین
 احمد خان و محمد مراد خان و شاه بدیع خان به افغان گشته از باغ شور و شوش آن حق نامشتاسان
 شویج مالوه شدند سیرزایان تاب نیاورد و دوسه از با با بصوب ولایت کجرات نهند و نیکبندی شاهانه خانم سلطان
 محمود گرفتند که بعد از شهادت سلطان به قلع جانپای شیر و دولت و پر وچ استبداد یافتند بود و طی جسته
 و چنگیز خان که بهوار و اراده گرفته تن احمد آباد و استعمال استخوان ۱۰ ثقت قدوم خود است لزوم بیزایان
 اناز اتفاقات شد مشهوره بحیثیت خسران متوجه احوال باشد و در حواله شایه با اعجاز خان میازرت نمود
 و اور شکست داده احمد آباد را تصرف آورده چون ان جناب از سب زایان که رسد و نمایان بظهور رسید
 بود چنگیز خان در مقام همتا حال آنکه در آمد به و چ ما با یک حال بجا گیرایش و مقر ۱۰ ثقت و اربس طبیعت
 آن سید و لسان خسته و شورش بمول بود با شو پس نیامده نمایان است انداز ۱۰ رسختند
 و چنگیز خان شکست گران بدفع آن نو دسران تعیین فرموده نادانگه چ چنگیز خان شکست ۱۱ نیکین چ
 مقاومت با چنگیز خان از حیث قدرت خویش بر تیر یافتند و سه به ولایت خاندریس نفس را از انچه
 مالوه شدند و در حواله رسید آمد و قبا رقت و آشوب بر آنکینتند و محمد مراد خان با گیر
 احبین قلع ۱۱ استیجاب داده صورت حال بدرگاه آستان جابه عرض شد و مشهور حکم
 شد که اقوام نا به که بر سر بیستور مشتاقند اند. طعناسه ناگروه این فتنه را

بر تیره ظهور نمود و پنداشتند متوجه مالوه شوند و امر که خدمت بستر در عین استقامت و ابرار از وی محبت بود است مالوه و پنداشتند
 و از درگاه سلسله شیر خلیج خان و خواهر خیاث الدین علی قزوینی را که بختی حضور بود بان بیکر امیر خنجره حساب اگر احتیاج ساخت
 رخصت فرمودند و چون افواج کینی کشا میر و پنج رسیده شتاب الدین احمد خان که حبس گیر دار آنجا بود با فوج شتابسته
 بلخ شد و در سارنگ پیر شاه بدین خان تیر مبارک اقبال پیوست از جمعیت مطوبت افواج قاهره میرزایان برگشته بودند
 ذل باپی داده راه فرار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجمن برآمده با سایر اراستاقب شتابست و میرزایان
 سر کسبیه خود را با آب زنده زدند بسیاری اثار و باشان او بار نشان بر داشتستی مجموع خیر من ارخت و درین اثنا
 خیر منک خنجره خان و نفرته کجرات شیوع یافت و میرزایان قانونه استه بجان کجرات شتابستند و امر آنکه
 آب زنده نقاب نموده عثمان معاودت مطوبت داشتند و انا نهان کردیم که جا گیر دار مالوه بود و فرقت نمودند
 و سایر امر متوجه درگاه معلی گردیدند و میرزایان برانده دانه یا پندی از او باشان خود را با بچراست رسانیدند و چون در آن
 ملک حاکم مستقلی نبود قلعه بابا نیز و سورت را بی جنگ و محنت تصرف شد و در این حین حسین میرزا بقلعه بروج شتابست
 در ستم خان غلام ترک که خواهر شکر خان در خانه او بود قلعه را استخفاف داده محض شد و تا دو سال قلعه را نگاه داشت
 و پیوسته برآمده و نیروهای مردان و مصراعهای رستمانه میکرد و اما چون از ملک نا امید طالب بود آخره جمیع زود قلعه را
 سپرد و همه احوال و خواست مال میرزایان برگشته حال در جایی خود زخم زد و ملک بیان خواهد شد انشا الله تعالی و تقویس
 و از مواعظ این ایام رسیدن امر آنکه خلیف از پنجاب درگاه خاقان ملک شتاب شریک این بر هم اجمال آنکه
 چون میر محمد عثمان و سایر اراست آنکه کرده و مهار در ولایت پنجاب جا گیر داشته بر تاسست و فراموشی که از آنجا بود
 حکم شد که در آنجا معلی آمده از سعادت خدمت حضور بهره و گردید چون فرمان بطلب اجرائی پنجاب بزرگ بدست
 رسید ازین ایست متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را بجا که حسین خلیفان و امیر قلیخان برادرش
 حضرت قزوه سر کسبیه استیل بجا که میر محمد خان تقوی این یافتند و در کار مالوه بطلب الدین محمد خان تاسست شده
 و سر کار قروج شتابست خان بگریست نمودند و چون میرزا گو که پیوسته در خدمت حضور سعادت پذیر بود چنانچه فریم
 او را که در پنجاب از شتابست بجال خود و اگر شد و شتابست الدین احمد خان از مالوه بموجب حکم اشراف آمده سعادت
 استا بیوس دیانت و مظهر خان را از اکثر اشغال مالی و ملکی بختی سبکبار ساخته استقامت برنگ ملک خالصت آمده
 کار و مالی شتاب الدین احمد خان حواله فرمودند و او نیز استقامت شتابسته کار برده قانون ملک طاهر را که مستغنی بطلب
 و تصرف فراوان بود بر طرف ساخته از روی فهمیدگی و خدیگی جمیع خالصت را نسق است شتابست موکب قبایل
 پیشتر قلعه قشور چون حکم است جهان کشا صورت و مطوبت بر آنست که سوار و غلظتند و نشان بفرود تیغ عالم افروز
 روشن بکنور گرد و وزنگ کفر و ترک از عرآت روزگار و بیعت است جبا کشا زود و شود و راهی نور شب بخلا بر استیز
 قلعه قشور که در تصرف کفار شتابست آثار بود و اقتضا فرود و تاریخ شهاب الهی موافق و شتابست خود بطلب شتابست موکب عالی
 با تقویس اتفاق افتاد و در بار سلطنت حضرت ولی شرف بزرگ نیابت الدین شکر که اولیای خطاط استقامت است
 است و است فرموده و در مالی شتابست که متعین شکر است حضرت شتابست شتابست بعد از فرات نشاطتکا بر راه سعادت
 استیز قلعه قشور شدند و از غرابت قائم آنکه چون تصدیل صوت پنجم روی کبان پوی گردید خیل سنی سنگ که از غلظت کاف

طایفه خاندان بود در همین سستی او خوزنری بر خیل شیخ محمد بخاری بود و جان خیل بعد از آن خود چنان برداشت که چهرت افزای
 نظام گیلان شده و آثر زور بر سینه خیل منی سنگر رسید و بعد از دور و در میان تسلیم کرده و باور قبیل او ترک آید و از آن متوجه تاسد روز
 که خوراک انگشت و روز سوم از پی حجت خود شفاعت با جمله بعد از طایفه متانک و قطع مراحل روز سه شنبه نسبت و یک شبان
 ظاهر قلعه رتسور و مسکراته اقبال گردید و این قلعه بر فراز کوه نسبت در خایت رقت و استحکام و اطراف آن نیز کوه ناست که در آن
 ایام برای سرین ناو و اچکو مست آن قلعه کله گوشه نخوت و استیکار کج می بنام و چون با ذائقه و لو از مقله واری خاطر جمع
 داشتند بدو و مقابل پیش آمد حضرت خلیل الهی بی نیروی قدرت و اعتقاد و محبت نیکامه آن پر و خشت که یک مرتبه مذات
 اقدس اطراف قلعه را سیر فرموده و داخل و خارج آنرا بمحقق نظر نموده و بنفیده به بخشیان خطاب حکم کردند که مور طلبا تقسیم
 نمایند و در آنک فرصت محاصره خاطر خواه صورت بست و مخصمان نیز ملو از مقله واری با پی شلقا و کت و آتش زدند و غیره
 و قوی و اسام آتش بازی به کاسه نیر و گرم ساخته و از سواخ ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است از سفر حجاز دور
 اوراق سابق نگاشته فلک بیان کرده که بعد از قاسم خان از ولایت کت به بی حضرت متوجه انبارت خانه مبارک شد
 و بعد از حصول مقصود و عنان مساوت معلوفت داشته از راه عراق بقنده ناره و از آنجا متوجه زیارت کعبه مراد گردیده
 در ایام محاصره قلعه مشهور به عادت استانبوس شرف اختصاص یافت و اسپان عراقی با دیگر نقاشی آمده و نواد
 روزگار بر سر پیش گذرانند و آنحضرت از قول مردم ذاتی و غیبی معجزه او را مشهور و از آنجا که در آنجا بود تا آنکه
 ساخته شد لکن نور ایجا که او در حجت نور بود و قانع سال چهارم الهی از چابوسس خاقان و مالک کستان
 درین ایام خلفا بنام که متوجه بی کتسای محاصره قلعه زانو کمر بست بنده استکار بنفرت و غیره بی داشته عساکر حجت مآثر
 سلطان مبارک بنقل قلعه اندوی شده و نیم برج پر دراز سب عنایت از بود او که بر چشم علم اشجار و زینت گرفت و آفتاب کتاب
 بعد از انقضای حجت ساعت و ده دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان تصد و عقدا و کشش سحری بر تو سعادت
 بیست و شرف نخل انداخت و سال چهارم هم اچکوس پاوشا صورت معنی مبارکی و خرمی آغاز شد و چون عروج
 بر معارج قبح و نصرت خیر شو بسط سا باطل مکان نخلی نداشت بر اجه تو در مل که در این ایام وزیر مطلق العنان و عدالت
 دو دمان مالکینان بود و قاسم خان میر بحر که در فنون سمایی و کار گذاری باطلوی داشت حکم گردون ارتفاع شرف نظام
 یافت که در تاسیس بیانی سا باطل استقامت شایسته فرموده بزودی سر انجام نمایند و بموجب حکم کتسای امضا از اطراف و
 اکناف آتلیک اصناف عمل در محله و خارج آورده و راندک فرصت که با با عظیم ترتیب دادند ضرب زینتاسه
 کتان که بر کله اتم خلوه بخت جوش شخت منی و سنگ منی میوز و در زمین مسلح دو بیت حجت گاه بنزار بر خیل
 سیکتید بالاسی سا باطل بره در کوه زن که سر کوب طلعه بود گذاشتند و بر آتش دادنی چندین حسانه و عمارت گردید
 قنایر نشت و عالی ما بیروز بر یکروز و مخصمان قلعها که از بیم جان ساز خانه نمی توانستند بر آورد و خلوه بر حسانه
 میوز و با اهل خانه نیست و نام بود میوز سرین استاید به اقبال بی دست و دهن شده چاره بغیر از قلع سپردن نماند
 لاجرم دست نماند به ابرق قرمان با طاعت زده شخت سپران خور آورده و بیوج مدگاه بی فرستاده که چون اتمام
 عقود حاجت میرش خیران زده می بیند استانبوس شفاعت قلعه سپارید جدا از آنکه سپران او سعادت شریف
 بوس حد یافتند و سنیاری حضرت خیار نجات آنچه حال آنها پاک ساخت بنویز و غم خورده جان بخشی مستمال کرده زنده

رخصت انعطاف ارزانی داشتند و از هرات و قانع آنچه چون سپهران سرحد را بکلیت پو شاییدن از بارگاه امسال
 بیرون آوردند یکی از راجه پوتان خون گرفته را بخاطر رسیدگی که آنهارا نهند آن می برید پای جهالت افشوده دست پشمشیر
 و باگداس سکر وال نوکر راجه بگوانت داس بر بصیحت پیش آمده خواست معقول او سازد آن خون گرفته شمشیرند
 ساگداس انداخت آن قوی دل پای همت بر جا داشته گفت که کار من سلسلت تو بظلمت رفت و بر زه خود را و صاحبان
 خود را بورد بظلمت می با نذازی معذرت آن دیوانه شمشیر کشیده متوجه بودن دو تخته شد و پورنمل سپهر کاشته شقاوت
 و بیکه کس و یکبار ز منی سناخت و شیخ بهاول الدین مخدوب دادنی را که در جواشی دو تخته بطور خود اسفاده تماشا
 میکرد بزخم شمشیر و نم کرده در وقت یکی از ملازمان مظهر خان رسیده آن خون گرفته را بقتل آورد با جمله چون سپهران سرحد
 شایسته عفو و مراحم شایسته سی به در خود رسانیدند سرحد از توید بختایش جان تازه یافته بجهت از دیار آمد و عزت
 و قرونی قدر و منزلت التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال سایه افتخار بر فرق عبودیت من انگشت در دولت
 آستانه بنوس بلند مرتبه گرداند و آنحضرت التماس او را بقبول مقرون داشته حسین قلجان را رخصت فرمودند و سرحد بیرون
 قلعه به استقبال شافیه حسین قلجان را بمنبری خود سپرد و لوازم معانی و ملایمتاس با فراط اظهار ساخت بمراقبت حسین
 قلجان منوجه نگاه معنی گردید و روز سه شنبه روز دوم فروردین ماه الهی موافق سه شوال مسعودت آستانه بنوس
 شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لائق با کلبه پامی قلعه که از طلا ساخت بود بنظر اقدس کز ناسید و شمول
 جلالت مراعتم گردید نگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده و اهل و عیال و احوال و انتقال خود بیرون بر آورده قلعه
 را بپنده تاسک درگاه سپارد و تا بر آمدن او و سپهران او در ملازمت با شند التماس او پای قبول یافت و سپهرین
 بقلمه و راده تا سه روز نه و بار خود را بیرون کشید و معجزان حسب اسلحه قلعه را بمنبر خان سپرده روز دیگر
 حضرت خاقانی بدولت و کامرانی برسد فتح جهان سمانی سوار شده تماشا ک قلعه نشین بر روی و حسب از فراغ ضبط
 قلعه و انتظام آنک بزیارت روزه معینیه قوس فرمودند و در خطبه فیض اساس اسامی جمیع بر اسم زیارت و
 لوازم نیاز مستجاب شد و استقامت از باطن قدسی موطن حضرت خواجبه قدس سره انور افروز و معجزان
 معاد و کت بمسقر خلافت معلوم داشتند و چون تصدیق آنکه وطن بانی بگوانت داس بود خیم سواد کت بنال برین
 راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذاید و هم درین ماه خیر فوت و مبارکان از اگر رسیده و بر خاطر قدوس
 آنحضرت سخت گران آمد ولی تکلف اخلاص با و تمام عیار بود و کسایستگی تاسف داشت چنانچه در کت شروع و صحبت کرد
 که مراد زیر پامی سگ پاوشابی در نون سازند بموجب همیشه در جهان گینه گذاشتند شتر قلعه کالینو پامی پس
 اقبال روزی قرون در وقت که همت جملگشای شتر قلعه رتبه و لوازم حضرت پاداشت فرمان خصمانشان بجنونشان
 قاتل و شاه جهان جلالت و سائر جاگیر داران مالک شرف بر صده یافت که قلعه کالینو را بکلیه پامی جانشینان
 سازند و این قلعه آن ماطم ملاح بندوستان است که در سمرقند و در باره آن نیز در انعامان زبجلی خان سپهر خوار و با
 بر او کت شد گران منکواره نیست او در روزی که در قلعه داشت چون فرات از پامی و انعامان
 بر میان جهان بسته بچهره آن پرداختند و در آنک در وقت بجز این تک ساختند و در حال از چنان خیر قلعه
 در تیسو رفقارن یکدیگر بسوی راجه را چندی که از فریغ عقل بر دانهائی بچنانی داشتند

انحصار در قلم سپردن و داشت تا امان طلبید و بعد و قول از قلم برده کلبه های قلم را با پیشکشهای مناسب محرم بکلاس
 خود روانه درگاه عرض اشتباه نمود و آنحضرت و کلاهی را بعد از این اوضاع نوازش سر فرزند فرموده رحمت مساویست در
 داشتند و حراست قلم همچو نخان قافشال تفویض با بنت ولادت فریاد روانه سبقت اقلیم شاهزاده
 سلطان سلیم نغمه نورالدین جهانگیر پادشاه غازی پادشاه ملک صورت و منی که پسر و یک پسر است
 در چند یوسف نامی نگذرد بچشده به بنت اسباب گامزانی ظالم و باطن او را از آنچه باید و شاید بی شائبه سمی و خالید
 طلب در دامن و دلش شد بجهت انتظام سلسله دینی و دنیوی خلفه شایسته از با نگاه که با مسالت نمود و باطن
 قدسی موطن مقربان درگاه سعادت و مقبولان با نگاه احدیت ما و سید این خواستش ساخته منتظر طلوع کوکب
 جهان افروزمی بود در یونان بقریب شیخ محمد نجاری و حکیم حسین الملک و چندی از مقربان بساط حضرت سرور شد
 که شیخ سلیم نام در پیشه در قصبه سکر می اندازد اخلاقه اگر که موازده کرده است توطن دارد و خالی از صفای لطیفی
 در ریاضت ظاهری نیست و بقایت مبارک نفس بیستاب الدعوات است لاجرم آنحضرت خود بمنزل شیخ فرستاد
 تیار منده را پای پرتر رساند و چون از بشارت طلوع که کب مراد صاحب افروز گردید پسر سینه که نام
 صاحب فرزند فرموده کلک نقد یا است آن داناسه روز آسمان به موجب البامه بانسه بوجه دست فرزند
 گرانه بشارت بخش گشت و چپ نخه پزیزان حقیقت تر جهان آن پیر روشن کنه که گشته بود بفسه
 ظهور جلوه گشته با بجهت راسه صواب اندیش خافشان حقیقت کیش بران قرار گشت که چندک از
 منظوران حرم سراسر عصمت را در حوالی شیخ بجا بدارند و عمارت که در نور محل پادشاهی باشد و در آن اشیا
 فیض آتما اساس سنه تا از یکت انفاس تو سید تنرت شیخ و قرب و چو آن نیز در گوا این امنیت بیسول
 ایجاد و باطن آن عزیز فرزند نور این نیز اقبال ناصر و معین باشد چون از صدق اخلاص و سوج اعتقاد ختم این نیست
 فرموده بود در اندک دینه که کب مراد از مطلع امید پر ظهور آنگذرد روز چهارشنبه بعد هم ماه ربیع الاول سال مقصد
 و بختا و بخت سیری مطابق بیت چهار روز به میزان که سر کتایمی خلافت و شریاری اقبال و بختیاره
 سلاله سلسله خلافت و سروری چراغ افروز دو دمان تیموری دو ریاض سلطنت و جاهداری شجره سعادت و
 روح گذاری کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپرد دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نمود و جاز از سر بایر امنیت
 جاوید گرامت فرمود سلسله آفرینش را سر رشته انتظام آید بدست افتاد و در دمان خلافت را چراغ سعادت روشن گشت
 بطن سلطنت را سبار جان نگار چمن آرائی کرد و شمع دانش را مشتری جوهر شناس بدیاد روز بازار نشاط کریم
 پذیرفت عروس ملک را خواستگاری جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب خردان بدست آمد دولت
 آبروی تازه بهر رسید و از غرائب تقاطعات آنکه خاقان گیتی استمان در چهارده سالگی امیر سلطنت بر فرق حضرت شاه
 سنده آری خلافت شدند و چون از ان تاریخ چهارده سال و یکصد گشت پادشاه قسم دولتی خدا و او فرین روزگار بخت
 آنگار دید با بجهت این نوید روح افزا بشارت نشاط آرد و از اخلاقه اگر که سبب مع عز و بلام رسید و آواز بخت
 در گنبد اعلا سجد و بشتایع این شوره جان بخش خرم خرم زرد و سیم شاره فرمودند و بخت ادای شکرین بخت
 عظمی که بخلایق ربیع زاریا که در قاع کعبه آمده بودند شرف ارتفاع یافت و بنا سبت سعوی و منوی آن سال در دمان

تلاوت و چنانگی ری را سلطان سلیم نام نهادند و خدیوین سطر است در وضع این رسم بسیار که بطریق خاطر اشرف گشت اولاد است
 ذات که سی صفات آن چشم چرخ دولت و اقبال دیگر نوید سلامت آفاق همیاس آن مولود عاقبت محمود دیگر قناعت
 بهنامی آن عزیز استیجاب الهی که در طفل محافظت خاقان کینیستان کامیاب مراد است صورتی و معنوی از دود به نام
 حمد و دولت بر سرش اگر چه فضلا و شعر او تاریخ ولادت اشرف است معنایین غریب و معانی در مع یافته قصاید خرد و ملک
 نظم کشیده اند از جمله یکی در شہوار بجز اگر گفته و دیگر یکی در کج اگر شایب یافته اما خود حسین هر وی کمال شدت طبع حدت
 فخر ظلم ساخت عقیده که کار نام منخوری توان گفت در شخصیت گذرانند که مصلح اول بر بیت تاریخ جلوس جهان آرا
 خاقان کینیستان است و مصلح دوم تاریخ ولادت عالم افزو حضرت شایب شایب است و با وجود آنکه اسم این در تاریخ
 لفظ و معنیش نیز آراستگی و پر استگی تمام دارد و مینی چند از ان قصیده صیرن اقبال نامند نوشته میشود همیشه

<p>فدا کرد از پی جاد و جلال شمر یار کو کیسے از او چ عزو تا زگر وید آشکار و ابر سپهر از مهر با نیا سے فضل از پی زیب و جمال نہرہ ساتھ گو شوار شاد شد دلہا کہ بازار آسمان لعل داد و ان شمال آرزوی جان شاہ آدم یار حادل کامل محمد اکبر صاحبقران حادل با حلقه حافل بے عدل روزگار سایہ لطف الدان لائق تاج و تاجین با عدو گاہ از زبان مرغ گوید انوار سوکب منصور وی زانجا کہ ماند حاسلے بر سپیدی با سپاہی سپرد لیل و نهار والی والا علم حال مدول کیوان سر بر با مہمان مہربانی از گریبان یادگار عدل عالی و حسان بیخ لطف در کیم عالی والا علم کان کرم کوہ و ستار کی بچرت مانگانی باز صیاب پیش صحاب بیگان آمد گرامی باز بوی و گوش و ا</p>	<p>گو بر محمد از محیط عدل آمد در گنار گلبنی این کو نہ نشو نہ دور دور چمن سیزہ با گل چمن زبان لولو گو گو پر کرد یار و خدم مولود می اقرہہ زیب شد اگر باز دنیا زندہ شد ز مسدا یام ہمار شاہ اقلیم صفا سلطان ایوان اوقا بادشاہ نامدار و کامجوسی و کامگار از نظام ادبیان حال بیخے مستفاد بادشاہ دین پناہ آن حادل عالم ہار مجلس وی را ساسی چاچین ان جو در خوار بمن گویند زمین یا سیر و اتھا ز میار اسی جو صغ لا بزالی آفتاب ملک بین والی والا آب و حادل عالی شہار شاہ صبح عدل و دوا ماہ شام جاد و گام با بہا و بادل و دین چہرہ پر شہکار نیر بروج وجودی گو بہر بیای جو با وجودت می ترید جو دار ابر بہار کس نیار عدیہ زمین بہ اگر دار و کسے</p>	<p>اطالیہ از انشیاں جیاد و چو آؤ نرود لایہ زمین کو نہ کشو و انشیاں لالہ زار سر میگوید کہ می زید کہ آن سپہ را لولوی لالا فرودی زیب و شایب ہار آن بلال بروج قدت و جاد کہ برون شمع جمع بیدان کام دل امیدوار کامل و اناسی قابل حادل شان ہار و از کمال او بنامی دین و دنیا استوار بر زبانتھا از جوم خمر آرد الامان سوکب وی را ساک راج آمد نیز دار حکم آن گللی کہ دار و حکم بر آب روان ابا اقبای معانی ساسی پرور نگار مالک مال جهان نامی بادشاہ بحر و بر برق گاہ خرم و خرمی کوہ گاہ پر دیار حامی دین نبی اسی ماسے آشمار از سپہی او چ دلہا شاہ باتجان شکار بادشاہ سلک لولوی قیس اور دہم بر کرد آرد کو میا چہر سی کہ وار و کو سپار</p>
---	---	---

یک نیک بیات سرو بگاہ چہا ہدہ | بر کی جوی خرد مقصود و بیایی و دیار | اصبح اولون و کی ال عبور من ہوشام | از دود مولود نور و دیدہ عالم ہار
 نامہ دینی حسا یز ماہ و سال | اوان عالیہ زمان و ماہ روز از ان لہجہ | شاہا ایدہ باد و باقی آن شہزادہ | روزا کیسیات مہارانی شہار
 و بعد از انصاف سے دو ماہ و دو روز از ولادت کثیر السعادت حضرت شایب شایب صیاد سپہ و جرم ہر می حضرت شہ

است و آنرا نخل آراخی مراد قات حضرت شاهزاده خانم نهاد سپا و در فتن خاقان گیتی استان از اگر و نیز
 زیارت در روضه فقیه اسانس خواججه معین الحق قدس سره العزیز در آن مکان خاقان ملک استان
 جویان با تشریح علت بود سوار یکت طلوع که کب مراد از باطن قدسی موطن برگزیده کس در گاه حدیث استقامت
 است و نیز با جان بخش جان آفرین عهد شده بود که چون شاه مقصود از نمازخانه امید قدم بپایه گاه شود و نیز شکر این بود
 خلی بود اما خلافت اگر سپا و تا اجمیر شتافته زیارت روضه علیه خواججه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و است
 عبادت و ادراک سعادت فرمایند بنا بر ایفای نذر و تجمیع و جمع آبان ماه الهی موافق دوازدهم شعبان قدم در شاه
 است سنا و هر خط پایی با وی شوق گردیدند و مسافت تزل در آوده کرده مقرر شد و روز هفدهم بر روضه منوره رسید
 در دو سعادت اتفاق افتاد و معین اعلی بر آن استان ملاک مطاف سنا و مرسه زیارت و لوازم عبادت تقدیم
 رسانیدند و نیز فرائع زیارت بجز است و زیارت پرداخت معانجان حواشی آن روضه قدسیه و سایر مستحان ما پیشکش
 حساب کمرست سیراسب امید گردانیدند و چون سیراسب سلفی گرانند بر ستم ذرات مقرر بود که از خزانه حاکم و اصل متولیان
 آن روضه قدسیه شود و درین باب عرض رسید که جمعی که بموجب تالیفات شریفه آن مقام و از آن خصوصاً شیخ حسین
 که دومی فرزند می آنحضرت میباشد اکثر آن مبلغ را منصرف نموده بفقرا و مساکین پانزده یا بیست و پانزده و معنی آنجا
 ظاهر شد که دومی فرزند می نیز اصلی نزار و با جرم تو است آن استان آستان رفت و شیخ محمد بخاری که از اعاظم ارباب
 سنده استان بنیک ذاتی و خوش صفاتی آراستگ داشت خود بیض یافت که در ترویج مآثر آن بقعه مبارکه و تعمیر بنای
 غیر و اجاری ممالک و مراعات خاطر مستحقین و تاجا بال فقر و مساکین مساعی جمیده تقدیم رسانند و در ساعت بجزا شایسته
 همان مراجعت بدار خلافت و علی اختلاف یافت که زیارت مراد اولیای عظام و شایسته گرام که در آن عصر سعادت
 اند فرموده متوجه دارالسلطنت است اگر شورش سوا شیخ سال پانزدهم هم الهی چون مراد جهان کشاسی خاقان گیتی سنا
 بدار الیه که دلی و رود اقبال فرمود سلطان چارباکش کرده و نیز با نزاران مینت و شرف بترتیب سراسی عمل بر قریه سعادت
 اکنه و روز شنبه سیوم شوال سفید و سفید و هفت پیروی تحویل شد و بعد از فرائع مراسم جشن نو روزی و زیارت
 مراد مبارکه و طواف مراد اعیان الانوار حضرت جنات آشیانی امامان مدبران حضرت عالی مکتوب مستقر خلافت آنوقت
 افتاد و بیست و دو ماه روسی بیست الهی موافق روز سه شنبه بیست و هشتاد و نصد بدار خلافت اگر تزل اقبال
 روسه داد و داد است شاهزاده شاه مراد با نزار خورد و الهی موافق شب چربش بیست و دو ماه منصفه و هفتاد
 و بیست پیروی حق علی، ملا فرزند سے فرزند و نیز و نکلجی خجسته گوهر باد شاه ملک صورت و شکر انگشت فرمود
 کلی نازده از گلستان خلافت شکفت و جانتان را شایسته بر شایسته اقر و این مولود و مسعود نیز بدار خلافت
 مقرب و در حواله منازل شیخ سلیم قدم اقبال توام بود و وجود سنا و نام این شاهزاده عالی مقام
 شاه مراد چریفه دولت و اقبال مثبت افتاد و درین طوسه تیر شینا که طایفه ترتیب یافت و پنجم
 خلی خاقان بیست اداسه تعینت از جوینور متوجه در گاه معلی شده سعادت زمین بوس و دریافت
 در چون باد شاه حقیقت آگاه و پوسته شاه راه حق بود و خدا علیه کام بیست زده نزار و واحد توفیق علی
 منازل شریف بفرموده سوار روسه توجیه زیارت روضه علیه خواججه معین الحق و الدین قدس سره العزیز

۱۱۱

شتاد و استوار سمت از باطن قوت سے موافق آن برگزیدہ و نگاہ انیز دے می نماید رخصت اجمیر در اینوا که از
 ریاضت شگفت گله تا زده شگفت و از سبقت و احوال هر در رسید بخت او اسے کو اجمیر شکر
 رقت و عجم مراسم حق گذار سے و تخم همراه الهی موافق شنبه عیبت و دووم ریح الشانے سفنت موکب عالی بصوب
 احسب اتفاق افتاد و منعم خان کا خندان ما یہ انتظام مالک شرف رخصت العطاات ارزانی داشتند چون
 اجمیر در عجم سداوق عزوجلان گردید حکم احداث قلعه و تاسیس منازل و دکشا و عمارات عالی بنا شرف ارتقا یافت و
 به جمع ملازمان عقیدت اقبال نیز حکم شد که منازل مناسب بخت خود مرتب نمایند و در عرض سه سال حصار و
 دولتخانه و سایر عمارات با تمام رسید و بدانند که فرشته شرف عظیم آری سنگی پذیرفت و بعد از فراغ زیارت
 عیان غریب بصوب ناگور منقطع گردید و در حوالے آن شهر میر علی خان خان کلان که جاگیر دار ناگور بود به
 سعادت اقبال شتافت و ازم شمار و پیشکش تقدیم رسانید و در وقت معروض بارگاه اقبال گردید
 که آب این شهر و معبود سے اینجا منحصر و دو کو لایت کی گیلانی نام و دیگرے شمش تلاء که در اس وقت
 باو کر تلاء و سمت اشتمار یافت چون بعد از ایام اکثرے بجاک انباشته شده در موسم تابستان و بکے
 آب و باران بسیار سے از اهل شهر و وطن خود را گذار شته به اطرافت می روند تا بر عموم شفقت و یافت که
 شبیه کر می آختر است حکم شد که کو کر تلاء و را که منحت عظیم و وسعت دریا می وارد و آبش تمام اهل شهر
 کفایت می کند حضرت تائید و بخش بان عظام دوران را سافنت کمزور به امر او سایر ملازمان رکاب سعادت
 قسمت فرمودند و در اندک فرشته صورت آری سنگی یافت و آن را مشکر تلاء و نام فرمودند و چون وجب تشبیه
 کو کر تلاء و عالی از غزائے بنت درین اقبال نام فرمود ملک بیان میگردد که بنده که سقوا اگر سے صاحب شرف
 و سامان بود و به اقتصادے حکمی دولت از و روے یافت و سحر در سباط او خاندانے اسکے و از تاجان معیشت
 آن سگ را نزد دولتند سے گرداننده و قدم جابوی طربت بناؤ تا گردید بگا پوی هبت فتح البایے شود چون
 هستے معذبین گذشت روز سے آن سگ از حقیقت و وفائی که داشت بر سر راه رفت و از غزائے اتفاقات
 آنکه جان روز آن تاجر با کمال سامان و دستگاہ دران سرزمین رسیده بود همین که سگ صاحب خود را دید شتافت
 لایه کنان سرور قدم صاحب بناؤ و برگردا و بگشت و روی به خاک می مالید تا جان تسلیم کرد و آن سو و اگر نیز از
 حقیقت و معرفتے که داشت دران سرزمین کو لابی عظیم ساخت نام آن سگ شرف و آوره است با بچه و کن
 ایام که موکب سپهر اقتصاد به انتظام ولایت ناگور و کتب داشت اکثر صاحبان زمین و دران آن تو اسے حلقه
 عبودیت در گوش جان افکنده به استلام حقه قدسیه سعادت پذیر گردیدند و از جمله چند زمین سهراسے مانده بود
 از احوال زمین و دران بندوستان سجد و نگاه سپهر ارتقا بلین مرتبه شد و ماسی کلپانل و اگر ولایت بیکانیر با سپهر خود
 راسی را یکسنگ تیر سعادت آستانوس منتظر گشت و بسایر نظر بان سباط عزت معروض داشت که آرزو سے
 آن دارم که حصیه پراور من در زمره خادمان سداوقا حفت سرفراز گرد و و به این نسبت کله گوشه سباحات
 برافراشته کامیاب دولت صورت سے و معنوی شوم انا سجا که کام بخشی شبیه کرید خاقان گیتی سمان بود
 متمسک بفرجول مقرون گشت و آن حفت قباب را بجم سر سے سلطنت در او روند و از سوانح اقبال

حکایت

یاد است که در سبب سعادت استا شو کس و شرح این بر هم اجمال آنکه چون از مالوه برآمد ماه او بار پیش گرفتند
 در میان شهر جو زمین دار بگلانه روزگار بپسرد سخته تر و چنگیز خان گذرانید و از انجا پیش شیرخان فولادیه
 شناخت و از پیش شیرخان تیر برآید به کن رفت و نظام الملک توکل حجت و در انجا نیز صحبتش خوب نشست
 و مرا حجت منوره تر و رانآ آمد و چون حقیقت پریشانی و سرگردانی او بعرض انحضرت رسید از محافظت فرست
 و صورت خیلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان قرانچی را فرستادند که آن آورده دشت تا کامی را به وطن
 خرد و از استمال و اسب دار بکاشت بدگاه سلاطین پناه آورد و در بیولایر بنهونے اقبال سعادت آستان
 پوس در یافت مشمول انواع نوازش و مرآتسم گردید و بعد از فراغ انتظام مهمام انصوب خاطر قوس
 مظاہر تزیارت هزار فاضل الانوار شیخ فرید کبچ شکر که در پیش صوبه پنجاب آسوده اند توجبه فرموده کلمات
 شیخ از توجیه و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت از ضایع است شمار محتاج به بیان نیست باو شاه حقیقت آگاه
 مثل جبریل بر نشاط شکار ظاہری پرداخته و به باطن محبت در صید مطلوب معنوی بستر توجبه فرمودند و
 چون تلوکند سے راسه طلا والدین که در حوالی دریای ستلج و اقصیت مورد عساکر اقبال گشت قراولان خیر گله
 کور خراوردند و شهر بار شیر شکار با چند سے از مکرمان بکاب دولت متوجه شکار گردید دوران دشت با و سه
 قراول سپاره شده بدوق در دست خرم شکار فرمودند و به تیر اول یک کور خراقتاده و از صدای بندوق
 گله رم خورده بدور دست رفت و آن شیر دل سرور و شبال گله بناده با نظور سپاره شناخت تا بگله رسید
 و بگریه شکار فرموده و با بگله قدر سے راه دوید و آنحضرت باز خوردن سانه بیک با بدوق زد و چنانچه
 سیزده کور خوردن از شکار شد و هر تیر که بیکه را میزدند گله دور تر میرفت و حضرت طا قانی آن دشت تهنید را
 به قدم شوق طے سے فرمودند و چون راه بسیار در ان ریگستان سپاره رفته بود مد عطش بر مزاج اقدس غالب
 آمد دوران دشت اثری از آب پدید نیود و آبداران خاصه بحجت ملاحظه شکار گاه دور مانده بودند و قراولان هر چند
 تک و دو می نمودند راه بپوشیده مقصود نمی بردند و ضعف تشنگی بجای سے رسید که آن بجز معرفت را با راسی گفتا
 ماند و در وقت فیض فضل ایندی جانکه سواره رفیق طریق آن مسند آرا سے ملک تحقیق است آبداران شکار
 را در چنان دشت بی سرورین خضر راه شد و باو شاه حقیقت شناس کو از م شکر و سپاس این مو بیت بقیاس
 تقدیم رسانیده سعادت نیاز بجای سے آورد و از سوانح این ایام کشته شدن قبول خاست به تیغ نجه با گے
 جمال وطن دار نیز و محلی ازین سانحه آنکه قبول خان که از سپاهیان مقرر و امر سے مقیم این دوران عالی بود بفرغ
 تیغ سمبتمردان آن ناحیت را ضبط فرمود و بیلال نهم زمین داری بدوام خدمت و اظهار چالو سی و مزاج او تصرف
 کرد و در لباس دو لختی ای بداندیشی خوده اکثر نوکران و سپاهیان معتاد و را با اطراف و جوانب فرستاد و آن ترک
 ساوه لوح تیر سر رشته خرم و احتیاط از دست داده اکثر مردم خوب خود را جدا ساخته حتی یادگار حسین بپس خود را
 بنوشتره و ضبط آن حسد و تعیین فرمود و او را باز زمین و در ان نوشتره ستازعت روسه و او و مخالفان
 گستاخ سے کوستان را گرفت جنگ عظیم کردند و کس بسیار از مردم یادگار حسین بد رحبه شهادت
 رسیدند و یادگار حسین تیر زخمی سے عینت برداشته نیم جان در میان گشته اما اقتاد و بعضی از ویناران

ترجمہ بجالی اور وہ از انجا پیر اور ہندو مقارن ایصال جلال با جمعی بر سر قبول جان رنجیت و ادا زکمال شجاعت و قہر تیر
کشت خشم نظر حمت دنیا و رورہ نامقدور جو دست و پا زورہ مردانہ جان بچن تسلیم کر دو چون حقیقت ابن علی استیلا
وسے باکی زمین داران بسامع اقبال برسد فرمان قضائے مثال از قمران جلال کہ پناہنجان عمنسدر از نطرح
پاقت کہ خویشی از عساکر حضرت قرین بر تینی و تاویب آن خون گرفتار سے برگشتہ روزگار نقیبن تا یزید کہ خارین
ارباب خصیان و ضلالت از بیخ بر گشتہ شود و عیب از زور و فرمان جہان مطاع خانہنجان فوجی شایستہ
از بہادران کار طلب بر آن ناحیت فرستاد و در لیران جو صمد کار دار گر کم و سپہان شتانتہ بحساب تنوختون
قشان غبار منتہ و آشوب اہل خصیان فروت آئینہ آن سرزمین را از زہود کشتہ آئوہ ارباب منباد
پاک ساختند و قلعہ سال شتا تر دہم از جلو کسری شرف و درین پنجم کہ موکب اقبال احصا صم
خاقان گردون خلام در ظاہرین و رود سعادت داشت بہار فیض آثار ظاہر بہمان را چون باطن ارباب
حال شکستگی بخشیدہ کہ نوروز سے کہ اودکان عرصہ خاک را طہارت تجتے فرمود و زمین و زبان چون
چشم و دل اہل و جب بچو شیدن و خرد شیدن در آمد و بعد از گذشتن میت ساعت و دو از زورہ و قیصرہ
از روز یکشنبہ چار دہم شہر شوال نصد و پستاد و بہشت پر سے نور شیدہ جہان تاب را بہ برج محل فرست خوئل
افتخاق نامتادہ سال کہ شتا تر دہم الے از جلو کسری ابد قرین خن خاقان سکا در آئین ہبیار کے و خورے
آخا و شدہ و پادشاہ خد آگاہ بہ زیارت روضہ شیخ قد سے جاب فرید لاقطاب استناد و حمت
نورہ مشو بان آن آستانہ را بر شگات سماج کہ مت سیراب امید گردانید و سائر فقر و مساکین
کہ باستماع حضرت موکب حالے از اطراف و اکثاف ممالک و روحانی سے آن در گاہ و عرش اشتہاد
فرامہ آمدہ بود و فیض مستونے یافتند و از سوانح رفتن محب علی حسان است بہ تنوختہ سے تا سپہ
و شریع ابن برسم اجمال آنگہ تا سپہ بیگم و ختر قاسم کو کہ حضرت فرو و کس مکانے یا بہر بار تہاہ است
کہ از مسوخی اعتقاد و صدق اعتقاد خود را مردانہ خدا سے آنحضرت کرد بیان ابن کار نامہ میت
آنگہ در محراب کہ حضرت فرو و کس مکانے را با عباد اشرف شان دست دار و بوقت نما سے او دار فلکے
و ظہور مکروات آنحضرت بہت ختم افتادند این جو انمرو و قاکیش خود را بغیر رسانیدہ گفت کہ پادشاہ
نعم شامین نو کہ مزاج اگر منتہ اید و شکالہ خود اوز بجان دست از با و شاد با زہر شکہ اور اگر نہت قتل ہوا
وہ ابن مدیر بیان خود را منتہ شاد راہ اخلاص ساخت حضرت فرو و کس مکانے از ان کہ از آب آشوب
بیا حل سلاست رسیدہ و اہل عبال اور در ظلال تربیت و حافظت نویش جہاست فرمودہ و قہر
را بہا کہ از دواج محب علی حسان در اوردند تا حاجی بیگم سلوک سے او کہ و ختر مقیم سپہر زوالنون بود بہ
میرزا حسن پوست و بعد از وفات او میرزا محنی رسید کہ تا سپہ بیگم قبضہ مذاقات اللہ خود رخصت
گرفتہ متوجہ تہ شدہ لہا پیش از رسیدن او میرزا عیبہ عالم عباس شتانتہ و محمد باقی جو انشین او گشت
چون بیگم آنجا رسید چنانچہ با پد پیش نہا و از قدما شتانتہ سلوک تا علامت کہ دو بیگم کہ تہ تہ تہ
ساخت و در ظلال ایصال حمت از متقنان آن دیار کہ عمدہ آسنا جان با با و سکین ترخان بود با اتفاق بیگم

قصه که سخن محمد باقی کردند و محمد باقی از صورت این خدرا گاهی یا نسته آسمان بدست آورد حسان پادشاه
 و مسکین ترخان را با یکدیگر رسانید و حاجی بیگم را مقید ساخت تا در میان حسان از زندان حسان
 نجات یافت و نامید بیگم پیر و دلاوری که داشت از آن ملک برآمده بود بگریختن است و سلطان محمود
 بیگم که مقدمات تیرا آینه در میان آورد و خاطر نشان بیگم نموده که اگر محبت علی حسان و مجاهد حسان
 میراد با محبت متوجه این محمود شوند من تمهید که نترسانم بختی از دلیلی که دولت را درم چون بیگم
 بدرگاه آسمان حیا رسیده التماس حضرت محبت علی حسان و پسرش محمود و برین با حیا صلح و با التماس
 بسیار ظواهر ساخت و از آنحضرت رضت گرفت متوجه تیرا شد و بعد از وصول بجواسی که سلطان
 محمود پیشام فرستاد که در آن وقت برتنی بجهت خاطر جوئی شاکفته بودم و این کارانند جو صله قدرت
 من بیرون است زمین را که بیشتر ازین نصیر خود نماند و بعد از آنکه که آهین سرد کو رفتن است
 و اگر بعد از راه حیل بیگم متوجه شود محبت علی حسان از استماع این مقدمات برانگشتند روی کوشش
 و ندراسه پیش رفتن و چون محبت بلند و عظمت از حیدر داشت تخت دل به نسیج بگرم و محاربه سلطان
 محمود است و در حواله قلع ما بتا بهر دو شکر هم پیوستند و با آنکه پیش از دو بیت کس به راه این پدر و پسر
 نبود سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت تا تکبید ایزد که همواره کائنات سعادت و قرین حال منوبان
 این دولت ابد پیونداست به اندک زود خود و مظهر منفور شد و سلطان محمود شکست یافت و در قلع
 ما بتا تخمین حبت و محبت علی حسان به راه آن پرورخت و درین سامان قلع واری نداشت در اندک
 فرستد اما نخلبید به یاد و آن نخلبید پیوسته محبت به راه را در این صده شواهدت مفتوح کردید و غنیمت
 فراوان بدست آورد لیکن دولت افتاد و خاطر زین کار پرورخت به نسیج بگرم حبت بستند و مقارن این کار
 مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که عده سرکار او بود و هزار و پانصد سپاهی بر راه محبت علی خان را
 دید و در محبت این قلع فتور غلطی را دیانت و اگر بی محبت علی حسان بشم خلع بر احوال با و درخت قصد
 حیات او نمود اما مردم او را نسل کرد و نگذاشت که متفرق شوند و به نسیج بگرم حبت به نسیج رسانید
 و بتا سید اقبال روزنا کزین و احتفاد دولت ابرمقروان قلع مفتوح شد و چنانچه در جای خود نگذاشت
 کلک بیان کرد و انشاء کند تقالے و نقد من چون سوکب بهمان کشا از درانیر که پیش عنان مراجعت معطوف
 داشت منزل منزل شکار گستان بقیص و بیالیور تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز کو کلنا شش که
 جاگیر دارانجا بود بلو انم شش و پیشکش پرورخت التماس خیاقت نمود و با و شاد بگردد نواز قبول این ملتس
 سرفراز کرد و اتسب و خان اعظم حش علی ترتیب داده تقدیم مراسم خیاقت پرورخت و به جمیع شاهزاده ها
 عظام و امرای کرام و سائر ملازمان کتاب عزت اعتماد و خیرت سبب شایسته فراوانا نسیجت فرستاد
 و مطلق حسین ملازم خان اعظم این عده ای از نسیج خیاقت یافته حضرت بهار از این عزیزان شد و شادانه و این
 منزل بنیوسان را کلا فکلا سوراقت اتقان را در شش و در شش و در ماه الهی مؤلفی بخت بدست دوم نوی حبه
 این بهر جامع سعادت و در و اتان و در و اتان که اسیر لوانه شش به نسیج تقدیم رسانیده به اول

۵

اگر چه اخطافض سلسله جمیر متوجه به سنج که است ششده چون مرکب اقبال بجای ناکور رسید نوید ولادت فرزند سعادت چویند که در حق
 اشارت فتح و غیره بود مسرت افزای قلم از ادبای دولت گردید ولادت شاهزاده و انبیا چون مرکب جهان گشت
 از جمیر حضرت اقبال فرمود یکی از برادران سر اوق حضرت ما که حاصل کوکب دولت بود بنا بر تعقد نقل و حرکت در خانه شیخ و کاتب
 که از متنبیان رفعت میبند به صلاح ظاهری و صفای باطنی اختیار داشت گذار شد و در حواس ناکور نوید ولادت شاهزاده است
 نهاد مسرت افزای خاطر قدسک منظر گردید که جدار القضا چهل و یک دقیقه از شب بیست و پنجم ستر لور راه الهی موافق چهارشنبه
 دوم جلای اول منصف و منقاد و نهم بجهت قدم بر سر وجود نهادن نور تامل گشتن خلقت به نسبت بهنامی شیخ و انبیا به
 سلطان و انبیا موسوم شد و ظهور بین غایت ایزدی را بفتح کجواته تقابل گردید لواب سکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و در خولا
 حضرت سیدان کردانی حکم بنگاه بجز این شرف رسید بعضی از دو تنخواه ان بقصد دریافت و مرتبه بیست خویش محمود فرستادند
 که فتح غریب کجوات نوره منوره شرف ولایت بنگاه بید شد لیکن این گفتارش پست شرف شیخاد چهار ایت جهان گشت به سنج
 کجوات از تقاع یافته و وظیفه حضرت مرکب جلال بدر و نزدیک مسیده شیخ این عزیمت مناسب دولت می نماید و نیز در حواس
 است نیکو که بود از فرزند او متوجه فتح ولایت شرفیه باید شد و امید است که بیروی است ادبای دولت بر وجه خواه حسن
 انجام پذیرد و نیز باطن بجهت حصول آن مطالب کفایت باشد در ساعت قرآن فضائلان بنوعی ان شرف لغلا بانست که
 باخانی امرای انصوب منوره شرف ولایت بنگاه شود و از و قاع زخمی شدن خان کلانست و شرح این سانحه بر رسم اجمال آنک
 چون خان کلان دیگر امرای که بر رسم منقلای انون بودند بواسطه سرویی بپستند رای مان مسنگه دلوره راجه سرویی عذی بخاطر
 اندیش خود را پاره در لباس و کشتی و طابعت را جوت چند بر رسم رسالت فرستاده انظر اطاعت و فرمان برداری نمود
 راجه پستان نزد خان کلان مشتافه ادوی رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت حضرت خان کلان انضباط اهل پند یکیک را
 طلبد رشته بلان میداد و حضرت میگردد این میان را جوتی خود انجان کلان رسانیدند چنگه شیده با این برقره خان کلان زد
 مقدار سه گشت از زیر شانه سر بر آورد و بهادر خان نام انکس از نوکران خان کلان دلیران راجه پوت را گرفته بر زمین
 و صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیر کسند که ای بابک را چو کس اسفل فرستادند از تقاضای او نیز در ان منلوب نقل
 رسید و بهادر خان حسین جبرست و دلیری متناظر نظر جبرستنا سر زینت باخانی گردید در سنگ نور جهان تو صبر تمام
 یافت چون آنکه شجاعت و سروادی از تو صیده انوشان پیدا بودند خود بچنگه شد و بوسه نمود دست و کار طلبی در جگر
 اولوسه عظام مسنگ گشت و مندرن بخال مرکب نیل نیز و قور غنقه چو است چون از مردم سرویی چنین بی اشتها
 ظهور رسید بود حکم شد که بهار ان سکر مندره سر و سپه شتافه استصلی کن و در کشته روزگار نازند و اثر نازان
 مقدر ان آورده رشت او بارگردد به انشعاب جابل پناه برد و جلیه نون گرفتند در گود بخا خا پاره انشعاب انشعوب بر کجا
 پاک مانده و کز سلاح این انیم آمدن بار علی ترکمان الهی صلوات محمد بنده فرمان سرویی ایران است بدنگاه پادشاه حضرت
 اقبال چون نوبت سلطنت سلطان محمد رسید بجهت تقدیم بر رسم بیست و نهمینای قدیم بار علی ترکمان الهی را با اسبان
 حاکم بود و نفاس انتمه بر رسم رسالت روانه تو نگاه ترست پندتواند و چون بجهت روشن درود صاحب که اقبال لفظ انشاء
 شاه قنبر لادین را با فرات استقامت نرو انموان که برست از انگیزان انامه فرستاد و انیکس با این مرکب چنین
 گشت پیروز حضرت فرمودند بعد از نرو و کجالی انقبه زنده خبر برید که سنج خان نواوی که احمد با این مروی حضرت از غنقه

شخصت راجات جنال ترک خاصه احمد اباد منوره بولایت سورته چون مذکور شدت و میرخان و به خان پسران خود
را برین فرستادند و ایل و عیال او را بر او رسیده بجای مستحکم رسانند الحال پسران او را پیش انداخته بجای
ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین میرزا که بگو یک اعتماد خان گرفته بود و کجای متعلقه خویش مراحت نمود
و اعتماد خان خادم ملازمت است عاقان کیتی مستان راجه مان سنگه با فرجی لجن سر سودند که خود را
بفرزدان شیرخان رسانیده دستگیر سازد و اگر چه راجه به حساب داشت پای آنها رسیده دست
نمود و پسران شیرخان بیشتر خبر یافته خود البشعاب جبال انداختند و بنیت و ششم آنان ماه سنگه
مواظف مشبه غره رجب بلده پش که در سوخت ایام بنهر و الله بسمت شوار و سنت مخیم بارگاه اقبال گشت و
طیقات انام در خلال مدهلت با دستاه سپهر بارگاه کامیاب امن و امان شده و از اینجا حکم عین الملک را بکیت
آوردن اعتماد خان و میرالوتراپ رخصت فرمودند و در خلال اینحال میرزا مقیم خلیفہ سکرک الدین حسین میرزا
از پیش فدان شاه راه سعادت گشته شرف آستینوس در یافت چون بموضع چاقه و رسیدند محروم لهماط
اقبال گردید که مظفر لخصه در سر میر نمان خودی جدا شده درین فوجی سپه میگردد حکم شد که میرخان پسران
و فریه سوال بتعاقب دوست افتد دستگیر سازند و از پی آنها میرزا ابوالقاسم کلین و کرم سنگه نیز بجهن خدمت
مقرر گردیدند میرزاخان چون قصه را حس کرد و چتر و سبیلان او بدست افتاد نام برد تا به اتفاق یکدیگر فرقه م
بست و در قلع او نهادند و بانگ سرود می میرخان او را در غله زاری بنمان یافتند دستگیر ساخته بگذشت
آنحضرت آورد و از فرط حافظت جان بکشتی فرموده او را به کرم سنگه سپردند در بیوفت سید چاند بخاوسه
و الخ خان چینه با مردم خود آمده سجده عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه محمدرالدین و حکیم عین الملک
میرالوتراپ را بملزمت آوردن محروم شدند که اعتماد خان لطاق عبودیت بر میان جان بسته
متوجه ملازمت است و پیش از دستگیر شدن شاه محمدرالدین میرالوتراپ روحیه الملک و مجاهد خان روانه
در گاه عرضش کشتیاه نموده بود که بفرم احم بادشاهی خاطر نما مطمن ساخته معاودت نمایند شاه فخرالدین
در شناسی راه بانهامه پیوسته نزار اعتماد خان شناخت منجبت حکیم لیلیک نیز رسید و بعد از و رازی سخن صحیح
امراسه بکرات حاجیان آن حک از صمیم قلب اختیار دولت طلب نموده و وجه دراهم و روس خابریه را
بنام نامی و انقباب گرامی آنحضرت روئی و بنا بخشیده و چون بقصبه کمری رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین
و عین الملک را با میرالوتراپ بکشتی روانه نمودند ساخت و حضرت خاقانی را از کمال غلظت و صدق استی
توجه جان و خلق عظم و سائق خاوار را به کشتیال میرزا رسانده با خرفدا شلوم آوردند و روز دیگر که بوزنانه کوچ فرمودند
بخواججه جلال و میرالوتراپ حکایت کردیم شسته اعتماد خان را سعادت است بپوشس معزز و مظفر سازند و جان
و زرخاقل سینه مستان بر جنبار آسمان منگوه سوار کرده انبوه ندست به عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند
به اعتماد خان سعادت و عین الملک و میرالوتراپ فرانسے ساخت و بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و چهار خان
سینه و عین الملک و مجاهد خان آمده سحره سر لیکه کرد و در کرام در خردالت و مرتبه خویش نواز شش
سر زده شرف رخت عیال بکشتند و اعتماد خان و چند سکه را حکم شد که سواره نزد یک بگردند چون

بجای

تجربه گری نزل باجلال اتفاق افتاد و صاف و صاف در چندی از اهل کربلا کباب نهرت قباب را بجز و با بر سر ستاد
که سبب لنگ جسته و بگردد که هنوز متوجه ملازمت نشده اند بشاه راه نبود میت را میبری تا میستند
و درین منزل بجهت مراعات حرم و احتیاط و حفاظت ملک مستانه در چهار دوازده امر ای کجرات را طلب داشتند
فرمودند که چون این ملک را ببا عتقاد خان مرحمت میفرمایم ملازمای کجرات بر کلام رانگس کند میرای او مستحق
شدند بیکر که همه ضامن معشر بدینند تا سر رشته آن نظام در دست حکام نیر و اول میرا بطلب ضامن اعتماد خان میشد
بعد از آن اعتماد خان عقد ضمانت جمیع اعیان لنگ نمود و بجز از طبقه جثیه و در باب جثیه آن حکم شد
چنانچه نظام سلطان محمود بود که اهل در مرز بندگی با پادشاهی اخفا من خواهند داشت : غلامان و احتیاج خاص
نیت لیکن بجهت بعضی امور که در لوازم قانون سلطنت و جاگلوبیت هر کدام از آنها سببیکه از امر سبب معشر جماله
منزوعند که روز دیگر جمیع نژاد و باستان آوازها ختمند که حکم تمام از روی کجراتیان شد : نژاد انبوه از ایل
رجال در دایره انبار نخته دست تقابل و تاج دراز ساختند و فتنه فطیم قائم شد : چون حقیقت این بی ارضال
معرض بدگاه عدلیت گردید بخشیدن نظام و میرا اولان صاحب نظام لغین فرمودند که با تمامه را بیه دست رسانند
نگارند که متغی خود را جدا اندازد تمام اموال او بخشیدای کجراتیان که تمام از رفت ضبط نموده از روی سبب
و تشخیص بعضی ایل و نژاد خود بدست و اقبال بر سر عدلیت نشسته با تمام داد و بستان مستدرا حاضر
ساخته آنجا عا با ببال خمران جلال نسر فرود و در آنک فریخته از شروع مصلحت با دستاه سکنه صلوات التواریخ و
آمان برود جات حل جهانان یافت و نایره فتنه فریخته است در روز یکان دهم آذر ماه آنی موافق چند دهم رجب ظاهر
احزاب و دستوریات اقبال شد و طوائف نام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سر کسب خلافت نهاده کامیاب امن و آمان
گردیدند و تعریف احوال و ملک کجرات محتاج بیان نیست چنانکه هندوستان در اکثر صفات بزمین با عالم روی زمین
ست ملک کجرات خلاصه هندوستان شمار یافته است از جمله محمودی احوال و بشمار بود که سیرصد و هشتاد و نهمه گداوان
داشت و پوره عبادت از جمله بزرگست مشتمل بر عبادات عاسله و بازاری علی از نفایس و نوا در هر کدام در حقیقت
شریعت فطیم و سبب کلفت زمین لنگ حسن خیزد تب و در پیش عشرت انگیز واقع شده و در آنکه که آن مهر جامع فشریح
سدلت حاقان اقلیم کشان مشرق دولت و سرور و دامن آسایش و حضور گشت و در آن روز که حضرت قاسم
قلال باقبل بران خطه فرود کس شمال انگنند جیش وزن مبدک جبروت طواف رخت و خرمن خرمن مزد و سبب تفریق
کردن ساسه شد و بعد از چند روز عرس داشت این خان خوری با پینک شمای لابی بدگاه کیوان بدگاه رسید و ابراهیم
حسین میرزا نیز عرس داشتی از روی اضطرار از نفایس آن دبار رسم پیش ارسال داشت و چون از وقت حقیقت بود
اختصاصی با فرین خان عظم حکومست ملک کجرات و توجه کجرات به تماشای مبدک سببیت و در ایامی مسترچان با کجرات
چنانکه تمام ملک کجرات را از جمله کجراتیها بر وفق مولا و دایره بدست نیر نیرت کجرات و از تمام آن بلاد که در آن
توابع نیت و پرتاقی که در بیرون آب حشره بود بجاگیر آنگونه لنگ مستر خنده و دیگر نماند مثل بر زده و جانبا نیز صورت و جزو که
میرزایان در تصرف داشتند : امرای کجرات که بعد از اتفاق بندگی بسته در سبک و در آن زمان آن حکم داشت بود که رحمت فرمودند
تا امر کجرات نه در قبیل از قبیل میرزا نیر در سبب فتنه و بنگار که در ظاهر نظام نیر لنگ شمای آن در خاقان عظیم کجرات بود که در

جمع ساختن تمام دل از آنکه گزینده می باشد و ولایت بجا است و در آن روز که برود آن خود را از آنجا میبرد و در آنجا میماند و در آنجا میماند
 اقامت و جانپانیر و نواسه آن را شده میز اخاوندی کرد و خاقان مالکستان حسن خان خزانچی را بجا است بنده
 کتابت گذاشته ریاست اقبال محبوب برود برافراشته و از نوای بروده شبانزخان و قاسم خان و در بهار خان
 را با قوسه از اولیان هر صدهست بر تنه جانپانیر فرستادند و خان اعظم میرزا کوکه را به ایالت احمد آباد رخصت فرموده گوش
 هوش او را بصفای سعادت مقرون گراستار دانش ساخته و شاه فرزندین و دستم خان و معصوم خان و سپه حاد
 بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بدنامی اقلاص پذیر بکوکه آن رکن السلطنت تعیین شدند که در جرات شهر
 و حمایت رحاب او تغییر ملک ممت گماشته شده است مقرر نمایند و اگر میرزایان به آن خود آمده غبار نرفته برانگیزند سر
 کردار در دامن روزگار آن سرگشته خان با دیده او بار نهاده آید در قصبه برود و خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را
 استحکام داده در حدود جانپانیر فراساده اند لاجرم خان عالم و سپه محمود بار بدو شاه قلیخان محرم و راجه بکونت بکوت
 مالنگه و خواجہ غیاث الدین علی اصفهان و قوسه از عساکر فیروزی مآثره تنبیه و تادیب آستان تعیین شدند و در وقت
 بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزانا حال در قلعه هروج بود و دستم خان رومی را که فرستاد استسعاد زمین پس
 داشت بشادست رسانید و خود نیز از هروج پآده اندیشه آن دارو که در اطرافت مالک شورشش اندازد
 از راهی که خواهد گذشت تا اردو که گمان بود که هشت کرده مسافرت است با آنکه اکثری از امرای عظام و
 عساکر اشقام بیشتر استیصال میرزایان تعیین شده بودند و اندک ما به مردم سعادت همراهی اختصاص
 داشتند آنحضرت به اعتقاد و جنود جمعی توسن اقبال بر سر ایلغار برانگیزید متوجه تلبیه و تادیب او شدند ایلغار
 خاقان کیتیستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در عرصه و خا
 چون خبر جرات و جبارت ابراهیم حسین میرزا با سماع عروضا رسید که از قلعه هروج آمده اعلام منت نهادن شوب مرتفع
 گردانیده است حکم شد که شبانزخان میرنجبته بعبت شافقه امرای عظام را که بیشتر دفع کیزایان تعیین شده
 اند برگردانیده موجب اقبال بلخ سازد و میر محمد خان خان کلان و خواجہ حسان و شوااعت خان و صادق خان
 را بجا است اردو و خلف قرین گذاشته ریاست حضرت و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حال برافراشته
 و اسامی جمعی که سعادت همراهی اخصاص داشتند نوشته میشود خواجہ عبدالقادر جلال خان قوسه مایسال
 در باری احمد خان و وزیر جمیل بیاد در حسان نور دار مقبل حسان و قاسم بیله سرخ برنجه متراد اس مسلک
 آدم جابک سوار و بدلا در حسان حکم شد که در حدود اردو بود و به تمام نماید که سبکس یکم از عقب نشانی و
 طلب آن شمسوار بهیت آنکه مبادا اگر تیر مردم دل پاپه داده گاه خوار پیش گیر و لاکین که خلعت او کیا
 دولت در نظر آورده پاسه شقاوت قائم کند و کبیراے اعمال خود برسد و چون از شب دو سه ساعت
 ماند با مختصا و جبل المیتین توکل پاسه بیک در رکاب دولت مناره توسن اقبال را بچولانگاه
 فتح و تصرف سبکستان ساخته و ملک شرق بجا تے را که در آن ملک بلده بود همراه گرفتند و از
 مشغرت خمی که ناسپ بخش ممت اولیا سے دولت و مسرت افزایه خاطر قدسه مظار بگریزید آن بود
 صحیح اقبال و سپه آجوه کئے موذار شد و میرزایان حقیقت تر جهان گذاشت که اگر این آسودنکار فرماهم

هر آینه تفاوتی نفع و غیره نسیه خواهد بود به این غریبت چه را نگذاشتند و فی الفور آنطورا گرفت و باعث
 اجتناب و انشراح ملتزمان رکاب سعادت گردید و تا آخر روز بهر عت بهر چه تا متر را اندند و همسلا نشانی
 از غنیمت ظاهر شد و بانا که صیت العار باد شاهی شنیده بر صبح استعمال شده و چون از روز و ساعت
 ملا بر کعبه از بر پا بر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین میرزا از دیار کعبه که شسته در مقصود منزلت
 فزاد آن فرود آمده است و مسافت چهار که در خواهد بود آنحضرت از غفایان رکاب اقبال انگاش برسد
 جمال خان پیر من رسانید که اگر کعبان شکوه هنوز نرسیده و غنیمت را بجهت نشان سپید با سواد
 که در خلل راهات جهان کثا سعادت پذیراند جنگ روز حجاب سپا بگریه راست نمی آید و از حسن مزاج
 و احتیاط بعید می نماید صلاح دولت آنکه چون شب پرده ظلمت بر چهره حال مخالفان اندازد شیخون باید آورد
 که این کنگر مشن مستحق خاطر آن مظهر جلالت نبیست و در بر زبان حقیقت تر جهان گذشت که قصد شیخون در زانو
 سلطنت نمی گنجد و حاشاک نمک پروده مانع این دولت شیخون مشتاق و جزو نبیست را خیمه باشد و بعین
 الهی را سپید چنانست که دروغ آن مقهور به تنوع همت معدود که در رکاب اقبال سعادت حضور اند صورت بند
 احتیاج پیغمبر نشانی لشکر نشود جهان بهتر که کار روز را بشب نینداخت خود از روز بر سر بدر رسانید و چون مقصد
 منزلت بر سر تزل واقع است از دور نمود و قدری راه دیگر طی فرموده در کت آب مندره که حکم پیغمبر پوشیدان
 شد و در آن وقت از راه از جهل کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه جهان ساعت خبر آمدن مساکر اقبال رسید
 و بخت دیر آمدن امرا از روسه غضب حکم فرمود که این گروه را نگذارند که در جنگ شریک شوند و چون مظهر
 شد که سبب و بر رسیدن خلط کردن راه بود و مع هذا شبها بخشان هم در بر با ایشان خبر رسانیده و تقصیر از
 مهر دیگر نیست الا هم جمعی که پیشتر آمده بودند سعادت کورنش یا منتقدان عالم و سپید محمود خان باره و راج
 سبکدوش و اس و شاه علیخان محمد و کنور مانسنگه و باباخان قاقشال و سبوت و سلیم خان کاکره و بوج و
 حاجی پوست خان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر مسفور قریب بدو است کس کشید و در هنگام عبور از
 کنور مانسنگه التماس هر اولی نمود آنحضرت فرمودند که بگذارم لشکر تقسیم افواج باید کرد و وقت مقتضی آنست که سبکدوش
 دیگر و کارگزاران و پیر من رسانید که در هر صورت قدمی پیشگیران تار شدن فرض نسبت عقیدت و اخلاص است
 و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او جنس از جراتان کار طلب را همزه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا
 از سپاهی لشکر مسفور که فی الحقیقت شعله افوا را اقبال بود شکوه باد شاهی و قوتل الهی در یافتند محمود خان خود
 گفت که همانحضرت پادشاه اند که باین گریه و سرعت می آید که از نجات بر گشتگی و شقاوت قلب و رسالت
 با سواد مبارزت برده اخته با حجه از خون گرفتار سر بستاند توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال
 از آب عبور فرمود در کتار در میان ما عظیم و شکستگیا که غریب بود و در آن حضرت طلب بشوق
 پیشدستی در رشته غیر اندست داده هر که امرا است شتا فتنه و آن شتابان عرصه بجهت با سعادت
 این مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه منزل که مقابل دریا بود برآمد و حین می از منبوان در مقابل
 حاضر شدند مقصد ایشان عظام طلاق با بیخه از بهادران ناخسته آن خون گرفتار از بهر توجیه و غیره

بر تاجک پلاک نداشت و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند در برون شهر درآمدند و از کوهی
شهر که پنجم حسام و از حسام بیار و او پرتال ملو بود بهزار چ نقیل گذشتند خود را همچا لغان او بار نشان رسانیدند
و آنکه قتال استتعال یافت و با یاخان قاتل و جمعی از بسیاران او جمعی را همچا لغان زور آورده
برداشتند اما دیگر دلاوران خان شاربای حبت افشرده بسیار از مقهوران را همچا ک و خون انداختند
در وقت اکثری را در اینجی و کجی بگشتگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و سگله داد و گیر
گرمی پذیرفت و بهادران لشکر مقهور کار نامها سے شجاعت ظهور آورند از انجیله هونپت پاد زاده میگوش
داد و در آنکے واده شمشیر سے نمایان زد تا رتھے داشت از کار باز نگرفت و پروانه محنت در شاه راه
حسان شارب شد و در زمانے که آنحضرت متوجبه دفع ققیم بودند خار بست ز قوم پیش آمد دستہ نفر
از ان سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و سیکه از انکھا متوجبه صاحب میگوشت و اس که ملاکوت
حضرت خاقانے بود تیره حواله نمود و صاحب تیره او را در کوه بر چه بجانب او انداخت و مقاتل ایچال
آن دو سوار دیگر حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلی خان محرم و چپن سے که سعادت قرب داشتند
توفیق تاختن تیاختند و آن شیر پیشه حبت بزور بازو سے بد اسے گلگون اقبال را از قوم زار
جسایده بد اصف مقهوران برگشته روزگار توجبه فرمودند و آن دو سیاه بخت تاب مقاومت نیاورد
از عظمت و شکوه شاقان مالکستان سیدل و دست رو سے بگریزند و ابراهیم حسین
میرزا از مشا بد تیرنگه اقبال و کار نامها سے بهادران جلالت آثار رسیده تیر از دست داد
سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیه السیف بهزار جا بگنجان از ان در خطه پلاک خود را سیاهل بخت
رسانیدند و بسیار زان جنود اقبال تعاقب نموده بسیار سے راعفیت تیغ آتش ریز ساختند
و بمیان حبت جهان کشا چنین فحھے که گلگون رخسار فتوحات تواند شد قرین رو کار محبت آمار شارب
اقلیم شکار گردید و چون ظلمت شب در میان جان محالغان سیاه بخت و راه موکب گیسان شکوه در قصبه نال
وقفه ابطال فرموده سخ بدخشی را با قتلنامه روانه اردو سے سطح ساختند و روز دیگر همچان قلع و نظریت
متوجه اردوی نظرفرین شدند و شاه قلی خان محرم و صادق خان را با قوی سے از جانب اوردان جلالت آثار
بطریق منتقل بر سر قلعه صورت تعیین فرمودند چون خبر وصول افواج قاهره متحصنان قلعه رسید گلنج بیگم
حسین میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا سے سپه خود را همراه گرفتند با چندی از مستدان
بصوب دکن شتافت و امر بخرید سعی در مقام تب نمودند توانستند سه بد آن شیر زن خواند ببرد رفت و در
خلال اینحال محمود پسر سلیمان قاتان که حواله شارب خان شده بود از قبیله او گریخته بجانب دکن شتافت و
بیا برین تقصیر شارب خان را سعادت و محاطب ساخت قبیله بلنغ فرمودند که باعث شجرت و انجالی سائر
ملازمان حبت به خلافت گرد و نهضت موکب اقبال به تشریح قلعه صورت چاره بر وقت
عرض رسید که آن سید و لغان قلعه صورت استخوان داد و بهزبان نام قور سے پاد شارب که
در زمره باغبان داخل شده سپه اند لا جرم حبت جهان کشا به شارب آن قلعه توجبه فرمودند

که صاحب تودرل که درین فتح بدو طوسه دارد و قلع عظیمه بنیر و سه سمت و کار دانسته او مفتوح گردیده حاصل
و مخارج ابرو بفتح نظر منبده و سنجیده مورچله تقسیم نماید و شاه جهان جلازیر است قلعه یا شب حضرت
یافت که قاسم خان میرجو را که در انجا است روانه درگاه سازد که در ساپا طاسا عتق و نقب زدن بقاییت
شما صفت تجویز بود و فرمان قلعه نشان جهان اعظم میرزا عزیز کو کلماتش ارسال فرمودند که در محاطت لهما با
و سپا اگر بلاد سمیت گماشته اگر میرزایان روسه او بار بر آن دیار نهد تا دسب براصل نماید و شیر یک توایس
سفر آنسے امراسه هو به مالوه تعیین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیران آن ناحیت را
لیکوک خان اعظم رساند و روز و شبینه سوم اردو سے بهشت موافق بفتح رمضان تکمیل آن کلمه است
اساس بضر بنیام نصرت اعضاء گردید و چون با نگاه گردون شکوه تریک اقلعه واقع بود و طولی ضربت بنا
و توپها بجا اسے سر برده دولت برسد و صیانت الهی کار خود میکرد و بنا بر آن بموجب القاسم او یاسے
دولت مخیم بارگاه جلال در جوانسے کول تلاء شد اگر چه اینجا هم نزدیک بقعه بود لیکن از ترکها شمار
وزمین سست بلند بقدر حاجت داشت و با آنکه محاصره قلع بر وجه و نحوه صورت بسند بود و تحصنان
بقره سنے ازوق و بسیار سے توپ و اهما و کومک میرزایان غره شده در لو از م قلع داری سے موافق
بظهور سے رسانیدند و پوسته جیسے از قلعه برآمد آنگاه جرات و حیا رست خلا هر سے ساختند و با غایان
حضرت فرین مبارزتها سے نمودند از آنجمله روز سے چند از جوانان برآمده و دیدند و سیف خان کو که
مردان تراخته شمشیر اسے غایان زد و در وقت مراجعت بندو ته از اهل قلع باور سیده تا یکماه
نیز هم آن صاحب فرانس بود حاقیت بخیر انجا سیده از سوانخ ایام محاصره بدست آمدن فیلان
و اسباب میرزایان است آن سے دولتان درین شورش و تصرفت صند زنجیر منیل با اسوال
و اسباب سے خود تره را تا نام دیوزمین دار فرستاده بودند که در پناه باشند اتفاقا جمعی از جوانم الناس اردو بخت
و تاریخ میرفتند که در انسانی راه آن خیلان با اسباب بدست این مردم افتاد بر گاه محلی آورده مشمول انواع مردم
و از ازش گشتند و از سوانخ فرستادن اطراست بدبا اختلاف اگر شرح این مقال بر هم اجمال آنکه چون ابراهیم حسین
میرزا شکست خورده در حدود پنجم حسین میرزا شاه میرزا پست روزی بیان برادران حرف سپاهگیری گذشت
بطریق مطالبات شکست سوال سخن مذکور شد و نبل بکشید و کار بدوشی انجا سید و ابراهیم حسین میرزا با کمال شجاعت
تالی از سفاقت و کم و سگی خود از بلوران آزرده خاطر گشته بجهت باطل و بی شقاوت بملقب خلافت نهاد و چون صورت
حال سباع فرود جلال رسید سید محمود خان باره و شاه طلیحان محمود و راجه بکونت و اس بتقا قبل بر ابراهیم حسین میرزا تعیین
شدند که تا در آن خلافت مشاقته چار بود دست از دوازده نذرند و چون مذکور میشد که او بجانب کالی بر فتا است ثلثا سیم خان جلازیر
تیر حکم فرمودند که از پانچا میرزا کالی که در جاگیر است شود میاسن اقبال و در نا قول پیش از رسیدن امرای عظام به از آنجا
اگره ناکره مستابرا سیم حسین میرزا فرود شده بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه سگامه شورش و فساد گرم داشتند و سیم خان
خانگانهان کوکاس فرانس را بر سر که مقصدی معات حال از خلافت بر امرای مذکور را لیکوک خانگانهان روان ساخت که از فرج
مستوره تا آنجا رسیدند و چون شک تفرقه جمعیت افغانان پریشان در کار افتاد و امر مساودت نموده دیار امانت آنگاه

۱۲۴۴

آمدند اکنون محلی از جای و لایق شرقیه تا که بر منصب سخن گزاریست و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان گریزان
حکومت بجا آمد داشت از دانی و مرتبه شناسائی سر رشته انخاص و رابطه خدمت ظاهری بجز زمان غلبه خلافت از دست
همواره بار سال هراتش و پیشکش خود را که باریگاه اقبال ساخته از خدمات افواج مسفوره محفوظ و صوبان می زیست
در یونان که پایه هستی او بر بر شد بصورت ایدید افتادگان با نیزه سپهر کلان او جانشین گشت و از خزانه سالی و بیخودی و با نیزه
خطبه بنام خود خواند و نسبت با زکشت و عاری می که بدین بدگاه سلاطین سپاه داشت مطلقاً فرو گذاشت و مسند با
احیان دولت پر و عمده نامی آنکس سلوک ناسپار پیش گرفت و خاطر را از متفرحیت و دانشوی سپهر عادی زاده او که
نسبت و امامی نیز با او داشت به افوا سه و دیگر اهل مناد با نیزه را گشت و لودی مدارا خطبه آن ملک بود بافتان
سائر احیان دولت و او و سپهر و سلیمان را بر گزیده و دانشوی مذکور را بدست آورده بخصاص رسانید و کوی
کرانی که خود را همسر لودسه میگرفت و در شجاعت به همه تفوق داشت و صوبه بهار سپهر با نیزه را جانشین بدین
و هم از مخالفت و لودسه با لشکر فراوان متوجه بهار و موضع اعدا شد و از بی توجهی منعم خان خانگهان لودسه
بجای لودسه و سالومی گوچر را ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان بنام خانان رسید
بر قلعه حبشه بفتح بهار روی سمت سناده و در همین ایام سکندرا و زبک نیز در گشت و خانگهان تگری علی و
فتح بر ظیق و پاینده محمد بیگ سگ کش را با فوسجه بر سر حاجی پور فرستاد و طایبی و سپهر علی و ندیم بیگ و جمعی را
به جنبه روان ساخت گوچر تا ب مقاومت از خیر قدرت خویش بیرون دیده به ارسال مکاتبات و سخت و در ایام
انخاص و یکجندی متوجه شده قرار داد که در نهره نیشامی دولتخواه منتظم گردیده مستعدی قوی بجا که خدمات شایسته
مشوم و یکی بخش و استعدای از بده آنست که گوچر را بجهت تکلیف ایل و عیال من بدیند و صوبه بهار را به
یاد شاهی جایگزین کند تا آنکه حاجی پور را اسما بقید آنکه اند که حاصل آن شرافت سپهر عالی جواب گویم و سال و دیگر
منبتان و دیگر در جباله تجویز فرایند خانگهان باین هم سازی رهنی شد که گوچر را بگوچر و اگر اعدا درین اثنا لودسه
که مدتی بر که صاحب تدبیر بود روی کار را بدینا فته با اتفاق نام خان که عالی از اتفاق نبود این هم را بر هم زد و گوچر چون
خانگهان نامیده شد تا که بی لودی سارین خود و خانگهان پیشکش لکن از لودی گرفته عنان سعادت که معلول داشت درین
سنگام خبر رسید که پوسن هم گوچر را گرفته اسباب فتنه و شورش سلیمان سپید و جمعی ازین تفصیل آنکه چون قبل ازین
منعم خان پوسن هم سپهر سلیمان او زبک را بدگاه برده از بیولتی و پطیعی او و مباح جلول رسانیده بود و حضرت تا قاتی
او را برندان خاننداد بی سپهره نمود و بیوقت که ریاست اقبال با تخی گوچر است منعت فرمود آن بی سعادت از بندگی
و او باش چند با خود متفق ساخته گوچر را از همه پاینده محمد سگ کش گرفت و چون خانگهان بر حقیقت حال و وقت
یافت جان هم ببودی و پاینده محمد سگ کش و تگری علی را بدین و زاده و فرزند خود نیز از قصبه محمد آباد با هم علی خان پور
و چون خلق قتال و سائر امر روانه شده و نامی با همچون خان با دیگر افتادگان تو هم خطه خود را داده از لشکر منعم خان
گزیدند باعث این بیجلی آنکه در خواه اعدا که بیاغان جیباری و نیزه و شاه محمد و همچون و قشالان که در کتاب مظهر فرزند
نیز بودند شپار خان را که سپهر را این جمله شده اند و فرمان آنکه که خانگهان همچون خان را قصبه سازند چند خانگهان سپهر فریدون
او زبک و ایو سپهر دانه همچون خان فرستاد و پیغام داد که این خبر محض را بجهت و بیان است سو و نزد یغنا و بیوقت نوشتند

باباخان و چاری مشعل بر عینایات روزا قزوين و اظهار ميکند مستیاست خود از گجرات رسیده و همچون خان نخلت
دوره مذکور است گریه و متوجه لشکر خانخانان از فتح کورگور که رسیده است نموده بود که همچون خان پوست و ندامت بسیار
آمد کرد و چون روز او با دلاوری تر یک رسیده بود با لشکر گران متوجه سوپور شد و پیشتر از خود لودوی را با هم
صده و فیلان نامی بطریق منتظر روان ساخت و او با استعداد فراوان آه نهانی را محاصره نموده محمد قاسم
موسکی امان گرفت برآمد و خانخانان تبر بر او لان صاحب اتهام فرستاده امرای آنصوبه را جمع ساخت و همچون
خان برلاس و همچون خان قاتقال و قیاخان گنگ و باجه کج تی را با قومه پیشتر روانه فرمود و خود تیر مستاقب
برآمده آهسته آهسته میرفت و اسخالی بدیوان لسان العیب تفاهل حیت و اول صفح این غزل برآمده
ای با شته خویان داد از قهقهائی به دل سینه که با لاج آه فرست که اینانی و در خانخانان حقیقت حال را به نگاه
سلیمان جادو ضد داشت نموده همین غزل را در برنده و آه نهانی نوشتند از اهمیت از باطن قدسی موهبت حضرت
خاقانی نموده متوجه لطفاً این ناکره شد و لودوی بعد از گرفتن زمانه در کمال غرور و نخوت بیخ شمشیر نزار کس را
سپرداری پوست محمد کور که از کورگور گریخته بجا لغان پوسته بود از آب گنگ که زمانه به تقابل لشکر منصور
تعیین نمود و میرزا حسن ران و باجه کج تی نظر بر او و با لیبی زنگری قلی باخوب است از زمان خانخانان نگهبان
بر اقبال روزا قزوين خاقان رابع سکون نموده جنگ شایسته کرد و شکست عظیم بر خانخانان افتاد و بسیار
از خانخانان حاضر تنع سید پیچ شدند و بقیه السیف غریقی بیخ فدا کردند و مقارن این فتح محمد قلیخان برلاس
و دیگر امرای مستاقب یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته و رخازی پور فراموش آمد و خانخانان تیر بارنگر منقاد پوست
و لودوی مابین در بای گنگ و سپاه آب قلعه ساخت با سپاه گران و بر اقبال است و هر روز میان مبارزان
لشکر منصور و خانخانان مقهور و چشماشای نمایان میشد و چون فوج غنیمت حیت الکیت و اسفا و تو بجا و بسیار
فیلان جنگی و ساکرات حرب فزونی داشت و ایات اقبال با تکلام و لاجت گجرات و تسبیح ولایت گجرات
و تسبیح قلعه سور شته به پیر سختر خان بطرح صلحی می انگیزت و لودوی از کمال غرور زنده در صفا کج راضی نمیشد و در این
باطن قدسی مطالب را بنویسند اولیای دولت گردید و پاره از وی کار خانخانان برگرفته آمده شرح این اطمینان
آنکه چون دلاوری بیخاک رسیده به سعت پسر تاج که هم زاده او بود تو هم اینکه میاد لودوی او را سپرداری بردارد
صدا و ضو و لودوی که از قزیم کوکرتاج بود و دختر خود را بان پسر تاج کرده بود چون این خبر شنید از داد و در گشته پانچم خان
خانخانان سلسله دوستی و دوداد استخام دارد و پیشکشهای لائق در نگاه سلیمان جادو فرستاده خاطر از بیخانب جمع ساخته
نمود و دلاوری از ادک لودوی اطلاع یافت تا با مقاومت نیارده گشته گدی را ضعیف ساخته و خراسان پدر خود را به امر او
سپاسی نسبت کرد و باین تمیضیه اما نمود در خلال خیال جلاخان سد پوری و کلا سپار که راجه نام داشت از لودوی برگشته شد
او فرزند و تفرقه عظیم و جوییت لودوی افتاد تا که لودوی که بقصد او میرفت علفه عنان نموده در قلعه ریاس مستحسن شده و از
منم خان کوکرتاج به سبب نوشت که خود را بصیر قلب و رسلک بیده نامی بر تو خود و ملاقاتان و نگاه منظم ساخته ام و در این
برایه کشا او را که سعادت آستانوس خواهم نمود منم خان همی را یکدیگر استاد و شرح نمده این داستان در مرقع خویش
بمناشست کلاس بر خور پشیمانان و تقالی او تلمس مبارز است نبودن حال این عظم برز اخیر که کلاتاش باجه سپهر او

و در این

فولادیان و ظفر بافتن اولیای دولتی بنا شد ملک نشان چون میاسن اقبال روز افزون ابراهیم حسین
 میرزا از برادران برنجیده بیست و دو ساله بود که رومی او بار نهاد و در نگار سنگ تفرقه در شکارهای این برادران انداخت
 محمد حسین میرزا و شاه میرزا یا فولادیان چنان شقاوت استکبار داده بجانب پشیمان شناسند و سپید احمد خان پزشت کز
 اقبال روز افزون پادشاه ربع مسکون در استکبار تمام گرفتار است و چون اجتماع ارباب مصیبان خاطر نشان
 اعظم خان شد بر ترتیب افواج و جمع سپاه توتیه تیره از اتفاقات کجاست آنکه شیر یک توپچی که بطلب عراسی مالوه
 رفت ابودرد چنین وقتی قطب الدین محمد خان و شاه بدیع خان و مطلب خان و سایر بزرگان و اربابان مانور و اربابان
 ملحق ساخت و شیخ محمد بخار که حساب احکم از دوله غزنیست ولایت مسورت داشت درین خدمت خود را شرکت
 ساخت و خان اعظم است بر ترتیب افواج مسورت داشته شود با شاه بدیع خان و معین الدین احمد خان فرزند
 و معصوم خان پسرش در مطلب خان و معینی از بهادران قوی دل و ذوق پای ثبات افشرد و قطب الدین احمد خان
 و میرزا حسین بخارا سردار برانقا ساخته بعضی از مردم خود را در توپخانه و انبار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری
 و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و سپه خواص خان و در جراته تعیین شدند و در توپخانه و انبار شاه
 محمد الدین بمظفر مقرر و پاینده ارلات نیز گردید و در ستم خان و نورنگ خان و محمد قلی توغیامی و مهر علی سلسله
 در فوج بر اول رزم طلب گشتند و چون بان در مجموع بود که کثیر زایان از عقب لشکر منصور و راه خواهند داشت
 خرم و احتیاط میرزا تیم و جگس خان به جمعی از عقب خویش را فرمودند و با تکامل شایسته متوجه پشیمان شدند و با
 مخالفان نیز در برابر عساکر منصور آمده بر ترتیب مقرر شدند و در اخذ شیر خان فولادی و جنگیدگانی و غول لشکر
 استاند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین بهر دو سپاه شقاوت است این تعیین شدند و محمد خان لهر
 کلان شیر خان و سادات خان بر بسیار ادب و با ارفق گردیدند و در خان پسر خرد شیر خان بر اول شد و چون پسر خان
 حبشی و بعضی از سپاه بنگران رسیده بودند و چون در آن روز یک راضی نبودند باین شیر خان کس تر و شیخ
 محمد بخاری فرستاده حرف صلح در میان آورده و اکثر از او بیگانه گشته و با کینه معامله نکرده و با او داد و الا شاه بدیع
 خان بجان اعظم گفت که ز شمار قبول باین راضی نفرمایند و خشم و انیماس از حرف صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم
 بر دریاخت او و تخمین فرموده در جواب آنما گفت که اگر فی الواقع در ثبات اینقدر ثابت قدم و راضی است تا در میان
 عقب تر رفته فرود آید تا ما سپاهی شاه آمده منزل کنیم چون باطن ارباب خلافت از انوار صدق فرود می نداشت تعطیلت
 عثمان راضی نشدند و خان اعظم با افواج فیروزیه آنرا مستوجب مرخصی نمود و بعد از تکلیفی فریقین جدا افتاد و تیر جلوی
 نموده بر فوج برانقا سپاه نصرت گوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشتند و خان با سعودی قدم بهت
 افشرده کمال شجاعت و جلاوت ظاهر ساخت و ششیری میان رودندان قیل فنیم رسید و بهر اول مقهوران بر بهر اول
 لشکر ظفر قرین تاخت و درین شورش وزد و خود قیل نوزنگ خان که غنچه استی او بود بر یکی از سواران خود دیده
 پامال بلاگردانید و فوج بر اول تاب مقاومت نیاورد و روی جهت برافست و آتشش نیز بجای شد و افغانان پیشتر
 بتعاقب گریختند شقاوت درین وقت ترتیب با لصد سردار رومی فاطمه خانان خان اعظم آند و بتأید اقبال
 روز افزون شقایق خوره برگشتند و مخالفان که در اول آتشش با برداشته فوج جدا افتاد خود رسیده و شیر

اندر هم و اینها را نیز به جهت همی کرده و محمد مراد خان خود دست بکار نموده از دور تا شامی نمود و شاه محمد خان را که نزد
 شده بود نوکران او بود داشته راه ایما با پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و سپید بهاء الدین و سپید صیقل به راه
 سیادت و تقایت پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعه خویشان و او شجاعت و مردانگی داده در راه اخلاص
 جان نثار گردیدند و مخالفان صورت فتح در آینه خیال مشاهده نمودند و میرزایان میر قمر الدین و میرزا
 و میر تقی میر و سکرده عثمان تاسک از دست داد و درین وقت که قطب الدین خان با سعد و سکرده مانده بود
 و خیمه فوج او را ویران ساخته روی بتاریج داشت خان بیاضی جهت واد شجاعت داده بعد از آنکه مغلوب
 مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول بکو تک قطب الدین محمد خان رسید چون
 اکثر مردم خیمه تاخت و تاریخ مشاهده نمودند خود را جمع ساخت و بتایید جنبی فتح عظیم چه کوشای مراد
 گردید و خان اعظم با جمعی بر بلند سکه آمده ایستاد و درین حال با زغوفای سیز زایان شد و ایشان تو لقمه برانقا
 را بعد از جنگ بسیار برداشته مانده تا دو گروه مشاهده بودند اگر تا جانب مقید نمیشدند و روی شقاوت قبول
 لشکر مقصودی سنا و تدارک بصورت می کشید و اگر با نظر کسی بیاید ایما با میر فتند نیز مشکل تر میشد لیکن از سپاه
 اقبال در زمان قرون صلحت حنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود پانجم داشت
 چون میرزایان ترو یک رسیدند شاه بدایع گفت که وقت تاختن است و خان اعظم اراده تاختن کرد و اما یار محمد
 بیو خان را گرفت که با وجود چندین امر چه جایی تاختن میرزا است و هنوز کار تاختن ترسکیده بود که میرزایان خود را
 مردود مساین فوج یافته بنوگر و ایند راه ادبار پیش گرفتند و به اعتضاد دولت روزا قرون شجعی چنین روی داد و از
 غرائب و قانع آنکه نیل مستی از فوج خیمه که فیلباشش گشته شده بود خود سرگشتت سر جا آمانه تقاره می شنود خود را با تا
 فوج رسیده بر هم میزد و اگر بقارای شادی که در فوج می فواختند ملاحظه موقوف داشتند تا شورش او فرو نشست و پست
 مردم شاه بدایع خان گرفتار شد و درین جنگ کس بسیار از مقصودان برگشته و در کار صلحت تیغ خون آشام گردید و میرخان شوکاد
 روی او بار صوب چون گزده سواد میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان اعظم با ایما که سمت بتاقت آن سپاه بجای است
 و چون توید این فتح تازه مسایع اقبال رسیده با جازم سنگ و سپاس چه در اینجه تبشیر باو شایسته تر قیب فرمودند و فرمان قضا نشان
 با هم خان اعظم شرف ارتقا یافت که قطب الدین محمد خان و شاه بدایع خان و مراد خان و محمد علی سلطه و زعمی دیگر را که صلح دادند
 بتاقت مخالفان بدینجه تمام نماید خود بر جناح استقبال سعادت زمین بوس دریا به و دستم خان و نورنگ خان و مطلب خان
 معصوم خان را بجهاد آورد و خان اعظم مجید و سزای کسبه بود که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال حکم پادشاهی بر سر نوشت
 سعادت است و این داشته بتاقت ادب شگفت در روز و شب پادشاه هم استفاد از راه الهی موافق بستم شوال بدولت استانبول
 اختصاص یافته حقوق موصلت یکزان کرد و در سوانح ایام محاصره آمدن قوم مضامی است از نیکو گووه در نگاه پادشاه
 خلائق پناه در بنوقت که سنسان مظهر بخت استخلاص نمود و سلیلا انجمنه اسباب تربیت پیداوند پادگان نوشتند که اگر
 خود را نبرد می نمایند قلمه بتا سپرده وقت حیات باطل نجات کشیم و اسنا از کمال تدبیر و انانگی خود را بکپاس بلجیان
 ساخته ناقاض روز بخار و نوادر و یار خود تنویر بصورت شدند که اگر حصول آن مقصد قریب امکان باشد دست
 تصرف بنگاه دراز سازند و الا خود را آشنای آن کار ساخته بر سر بلجیان سعادت زمین بوس و بیانند چون

چنانچه

شکره سلطوت و غنیمت خاقان متصدد بظفر آن کرد و در آرزو قلمه قطع الطبع شده خود را المچی در نمود و فرق خدمت
 بسجود کرایس فلک اساس روشن ساخته اقسام نقاش رنگ بطریق پیشکش گذاشند و مشمول محاطت میگردد
 گردیده رخصت انعام یافتند قلمه صورت کبیا من بهت جها نکششا چون عساکر غیر و بی تاثیرت بگناه و فقه
 روزی بصره قلمه بروخت تقببا بدو ار قلمه رسید و هم در معاشرت شد و متحصنان را از همه راه نا امید کرد و دست را در صورت
 پلاک خویش در تکیه حال مشاهده نمودند و به زبان که محل و حقه قلمه بیده استقام او بود و خود در زبان قلمه یافت زبان تفریح
 و زاری کشوده ملا نظام الدین زاری را که پدر زرش بود در نگاه سلیمان جاهد فرستاده معروفی داشت که اگر بجان امان
 یا بجز یکی از بده نامی در گناه اعدا من روسیاد را بسجده آسمان علیین آشیان رکش چین سازد قلمه را بیکس علم شود
 حواله تمام اتنا جا که در باسی حجت جوش عمالی داشت بر عجز و تازی متحصنان قلمه بخشوده قاسم علی جان و خواهر دولت کلان
 را حکم فرمود که بخربان و ساگره تاران در دهان او بار شقاوت را بنویسد اطلاق و فخره بجات کستان و امید و ارساخته
 سعادت آستانوس سرفراز سازد و روزی که نبرد هم اسفندار نامه الهی موافق بخشیدند بهیت و سوم شوال اهل قلمه
 سرخیالت و پیش آفکنده و فخره عجز کرد کردن انداخته بکجوات شکر بجای آوردند از مال و جان و ناموس برات این
 یافتند الا خربان را که در سره بنیاد زنی و سره گوئی اسباب و مال خود سر بنجامید و حکم زبان بریدند و بنده
 تریاب اتمال سیر قلمه تشنه بنده در زبان بنیاد زنی که سره مکتوبات آسمانی بود و قلمه انتقال کبیت سر سر خلافت فرزند
 جانین و بجا از سلطان سلیمان بخودت و روزی که او را داده تشنه بنیاد از رنگ که در حد و وسند کاستان است تو بهای بی کجا
 مانده فراوان فرستاده بودند از بده بی حکام بجات حضرت سعید لشکر روم انترام یافته مرعیت نمود و آن تو بهای
 را با خود توانستند بجا برود و بجا صورت ما در از سه پنج این ایام آمدن راجه بهر جو حکم کجاست است بدگاه خاقان سپهر
 ایام و آورده شرف بهر حسین سبزه زنجیر و گردن پوشیده نماند که راجه بجلاند از زمین و ازان مقبره بنده و ستانست
 و بجا و ولایت از آن خود بر آید و در احوال آن بعد کرده در من می کرده پیوسته و در بنار سوار و در بنار بیا و بهای باشند
 و جمع آن ملک کسوس در نیمه روز و اقامت و سر کس خارا نام باشد آنرا بهر جوانانند سالیر و مولیر نام و وقت سنکین بر فرزند
 که در روزی که در بنار بنیاد بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 در سلاطین و در بنار بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 کتی متحصنان با خود در بصره ساخته راه را با پیش گرفتند کشتند جا لور را که بهانه قبال بود و از زمین و فخره بنده و در بصره
 را در روزی که در بنار بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 بجا برود و در بنار بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 و در بجا بنیاد کاری داشته بجا بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 رنگ تراسی سوار و بجا بنیاد است و آن ملک مالین ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 او با بصیرت کس مشاهد چون بجز و ولایت بجات و در کس است و از سلاطین بجات و در کس که
 ساخته اسباب و استیاسی او را خارب کرد و مقارن ایحال این و عبال ابراهیم حسین میرزا یا منصوب رسید
 و بهر بی سخی در بصره آوردن آسمان تیر کرد و اگر چه بالتام نداشت بقید آورد اما خود سکه در ابراهیم حسین میرزا بنیاد

افتاد و چون حقیقت حال بسیار معلوم شد که میرخان سپاه اول تیره پیر حرمی رفته مستمال خواطفت بیکار بیاد
 او را بگریختن از آن درگاه آورد و تیره پیر حرمی بر رسید میوه خان تا که خانه سپید بر او رنجور است طایمان را با پانصت در دایا
 روانه درگاه سلطین تپه ساخته و او بعد از دربار و سلطان بورد بدید مقتضای اندیشه نامی زمین داران نه نیت نمود
 است میرخان حکم فرمودند که او را نیز مطهرین خاطر گردانند ؛ به آرد و بعد از روزی چند به تکرار و بی تواریجی باشی و
 بلبله بر زمین تیره متقلب میرخان تعیین شدند که باجه تکرار با اخصار تو ازش و انواع مزاجها بدید از ساخته نزد دست
 مشهور و بافت سعادت زمین بوس گردانند و دستاره کار بند خدمت گشته بهر حرمی با بگریختن از آن درگاه کیوان بگریختن
 آوردند و حضرت خانقانی از کمال خاطفت و قدر دانی معصوم را بر اسم حسین میرزا بنامداران در راه با سه حضرت سپردند و
 زانو را کرد و پیش قیل مستی که بقیه ضبط قیلابان بود انداخته تنبیه و تادیب فرمودند ؛ و آنکه شاه از آن تیره پیر حرمی
 از کمال رافت و در خدمت اقبال مانتی شده بزرگان از بی سپردند و راجه پیر حرمی با همه آنکه ثابت اقل سواران است
 شرف اختصاص گرفت و از بدایح و فالیع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیده است پانصت پانصت
 شیر پیشه اقبال ؛ شرح این درگاه است بر اسم احمد آل کجوشی و نیز هم بهشت آفرین که فانیان در تیره پیر حرمی
 روح افزا خوش بود سخن از جماعت را بچویدان مذکور شد که جان در پیش آید اگر چه قدرتی و تیره پیر حرمی
 با چویدان برج با که پرو و در ایستگی سپیدند که مضبوط گرفت می ایستد و در و درانه که تیره پیر حرمی
 محاذی سینه خود استند رو بر سپید و که سنا نمای برج از پشت سپرد و بیکدیگر بگریختن از آن تیره پیر حرمی
 نیز به صولت شمشیر خاصه دست به بوار نهاده نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته تیره پیر حرمی
 که بروش راجه پانصت بپوش آوردیم نیز آنکه بهین شمشیر حله کنیم از ظهور این مقدمه حاضر این بیاطاعتت و عریب الهی دستاره
 که کن قدرت حرمت گفتن و نه بایست و هم زدن در وقت که جهان سنگ بر پای و بی اخطا می بود و در دیده جهان
 دستی بر شمشیر خاصه نو که تیره از جانب آنحضرت برآمده و مرا صادره و فرمایید با بگریختن از آن تیره پیر حرمی
 بریده شده و آنکه تیره پیر حرمی تمام لشکر را بر زمین انداختند و سپید مقلده با طیارین بیاریدند ؛ و آنکه تیره پیر حرمی
 که با لشکر را از جنگ آن تیره پیر حرمی مستخلص سازد و دست مروج آنحضرت را از آن تیره پیر حرمی
 تیره پیر حرمی بیشتر شد ؛ لیکن اجبیا است حکیم علی الاطلاق و در اندک فرصتی صحت کامل انفاق و افتاد و چون خط قدسی مظهر
 از تیره پیر حرمی تمام ممالک مفتوحه در آن حکومت این قلعه را بقیلح خان تیره پیر حرمی فرموده ؛ و تیره پیر حرمی
 ماه موافق در شب چهارم ذی قعد در ایست با صیحه بصوب احمد از مملکت داشتند و همه در تیره پیر حرمی
 حراقت یافت آغاز سال تیره پیر حرمی از جلوس پانصت پانصت برین حکام که در طایمان در بدو تیره پیر حرمی سکون
 قلعه سورت و ضبط آموخته و در ایست و در ایست با صیحه بصوب احمد از مملکت داشتند و همه در تیره پیر حرمی
 بیاطاعتت و در ایست گستر و مظهر جهان چویدان باطن اولیایی دولت طراوت و تیره پیر حرمی و تیره پیر حرمی
 که گفتن بیست و بیست دقیقه از شب چویدان تیره پیر حرمی تیره پیر حرمی و تیره پیر حرمی
 و سال تیره پیر حرمی از جلوس ایست و در ایست با صیحه بصوب احمد از مملکت داشتند و همه در تیره پیر حرمی
 و بفرمان این سال قتل و بیست ما ست فرمودند و همه از تیره پیر حرمی است که تیره پیر حرمی بود و تیره پیر حرمی

آنکه چون مایات اقبال سایه عدالت بروج آنگند و الهه شکیله خان با استقامت و ادواتی پزگاه معدلت با گاه آید که چهار خان
عیشی در لباس دوستی فرزند اخاقل ساخته گشته است هر چند بروج یعنی از اثباته تعنی بود معنی آنحضرت کجاست اعتبار
حکم فرموده که چندی انابل دیانت و اعتماد یکجا نشسته و چهار خان را حاضر ساخته خود غلطی در تشخیص و تحقیق این معامله نمایند و خلا
مطلب را بر عرض اشرف رسانند و بدین معنی عدالت باشد حکم شود و القصد بعد از تمیز و تشخیص منیقین گشت که چهار خان بعد
چلین خون ناشی شده و حکم خدا استغنا از قهرمان جلال شرف از تقاضای آنست که او را به بی زینل مست انداخته بجهت خاص رسانند
و آن حاجزه مظلوم را بدو اینه رسید و بیست چاهم فرودین ماه الهی در غایب جمعیست و خود بقدر دلتا را اجاب و نعم
با نگاه معدلت و در او گردید و بعد از آنستقامت ما آنکس مقنونه توجه عالی معروض و در آنستقامت و کرامت آن ملک استقامت
سیرت غیرت که کلماتش تفویض فرمودند و سرکار چهرت میرزا خان کلان که شرف خان اعظم است تربیت شده و سوار
بروج و آنقدر و بطلب الدین محمد خان عثمانیت نمودند و در وقت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
ممال کبر است با امر است عطف و تقسیم فرموده بعد از شرح تطبیق نسیم آنستقامت را با استقامت و در آنستقامت
بر آنستقامت هر جهت مؤلف اقبال از ولایت کجاست بسیار استقامت که اگره دیوان بعضی از وقایع
چون خاطر قدسی مظاہر است مقام ممالک فتوحه شرح یافت روزی بیست ماه الهی موافق و در شنبه و یکچو بعد از
ترقیب کو نام حسین عید ششم که کرب جان کساره است و حاجزه بسو بر آنستقامت که اگره از آنستقامت و در آنستقامت
را با سار امر استقامت که کرب کساره است و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
حدود و پورخصت انحصار از آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
نمود مظفر خان را یکجاست و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
رای بیوج با فوج شایسته از راه ایدر بدو کرب و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
بنگی بر میان جان بناند استمال هوصلت با دشمنان آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
لائق اگر آن خواست و بار بار ساخته ملک اورا پادشاه استقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
عرض داشت امرای چپا رسید که اینستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
افواج قاهره مستعد گردید و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
دست قضا استقامت فقره در حقیقت میرزا ایان بیدولت آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
بدار استقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
و آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
را بستگ و میر که کولانی محمد حسین شایسته استقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
کجاست در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت
تا آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت و در آنستقامت

حضرت فرین ترویک رسیده اند آن بی سعادت تاب مقاومت نیاورده از کرب قلعه بر فاسته ابرعت روان
شد و امر این گو رسیده یعنی با سه سنگه جنت بر تعاقب و بستند و فرخ نیر یا جمعیت خود از قلعه براده ضمیمه
عساکر اقبال شد و برعت هر چه تمام تر رانده آخر آن سه روز دیگر در حدود موضع کتوسه از مقامات
نگاهو. آن گم کرده راه رسیده و شب از حبت احتیاط افواج ترتیب داده جایجا ایتاد و صباح آن
ابراهم حسین میرزا مردم خود را سه توب کرده بر لشکر منصور حمله آورد و سپاه آن عوض اقبال داد و حیات
و دله سکه داده خوب آنگشتند خصوصاً مبرک کے خان کولانسه کردان. فوراً سخت مراد و شمشیر را سه
رایستگه لوزم مردار سے چنانچه باید بجایه آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدم افواج قاهره نیاورده
رو سے گیر نیزنگاه و بغیر از تعیب خان که زخم خیزد خود و خیر انتخاب مید و گیر آسب به هیچ یک از بنده ناسی گاه
فرسید و چون شب میان حبان مقهوران و راه امر در میدان فتح استوار و بقاقت لبثا فتنه و میرزا
سبب ال شپاه راه قرار پیش گرفت چون اسپیش نبرتم تیرا فتنه بود از هول جان قدر سے راه پیاده
سے گرد تا آنکه سیکه از ملازمانش اورا شناخته اسپ خود را کشید و بیان اسپ سوار شده با سواروں کے
رضت حیات از در طله بلاک بر او و امر اسپین فتح نیز سناگشت بریکر. و همه با چیر خود معاودت نمودند
و میرزا سے فکاک نرود از ناخجسته توب و بی مشه را سپ پارجل که میرا سنده از اخلافت آری شرف
حقیق اص داشت نگار و چشمه را بجا قفلت و سبک و مدافع آن مقهور عقین فرمود و اکثر جاگیر داران
آن حدود دور و سبک فراسم آمده و میرزا به سناگشت فتح این عزمیت نمود بجانب مسینل شناخت
و دوران ولایت بدست انداز فریات و مقدمات بعد رسا داشته میر رسا نید و حسین خان جاگیر دار
یتا سکه با سار حبا گیر و مان آن حواسے یکجا شده همه اعدا مذکور که بهت بستند و تقارن
آن سال خبر نسیج صورت و لغین از افواج گیر بیان شد و بنا آید آن بهر شکر روزگار
ست استمار یافت و چون خانجهان با اکثر اعدا استعداده و بیچا به بر سنجیه قلعه بگر کوٹ
استقام داشتند تا بود استند به اندیش. تا خود سپه یوسه از انرا با لدا است تمام منساد
گشتند و در کجا کار سے تواند سمانند و انادوست برود. و در سینه با ز خود ابریات
انداز و انقصه خانجهان که سنجیه قلعه بگر کوٹ است بجایه نرسد نزدیک رسا بنده بود. ان استماع این خبر
و حشت اثر متوزیع حناطه گردید از امر انکشا سنجیه حواسه به چله خان و میرزا ای سنده و ان و فریم خان جیسے
صلیبه رفت و ان بر بنده که بالفعل هم فاعل الصباح قریب راه از این که به بیان بمیان ولایت با پیشرفت و پیش از
رسیدن آن پر شته. در کار و در انقاسی تا نره و تته و آشوب او تر بجایا اسباب پدید فرمود لیکن جانجهان با چندی از
منصوصان خود بصباح سبک نمیشدند و بعد از گفت و شنود بسیار به چوم امر از انجهان گفت که بشرط
صلیبه سے کنم که جمیع اعدا ظلم این لشکر محض سے گوشه بشیر خود رسا نرسد اگر این صلح
بمیرت خطا شرف نیا شد امر از حده جواب بر اینند تا گزیر امر خطا سپردند و راجب
نگر کوٹ حد و شایان واقع را فوز عظیم دانستند به انچه او لیاسے و ولعت

و

دولت تکلیف نمود و در منت بر جان انکارگان صلح بجا آورد اما در ابتدا اول آنکه راجه دختر خود را بخدمت حرم مرا
مقدم بلند تر کرد و اندوخته هم بیکس لائق ترتیب نماید پس او که یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را همراه سازد که اگر گران
دولت بصلح راضی نشود تا سپردن قلم در گرو بوده باشد چهارم آنکه چون ولایت بجا گیرد راجه پسر بیست و هفت
سالگی که آمدند به او رساند راجه بقبول بر چهار شرط دست منت بر سر نهادند اول آنکه راجه پسر بیست و هفت سالگی
خود آید و بیست و برای تسلی خاطر او مقرر گردد که چندی از برادران میرزا ابوسعید خان بدرین قلعه نهند تا بکشتن راجه
در اینجا بوده باشد و راجه از روی آدمیت فرستاده را همراه گرفته بر آورده و با خاننجهان ملاقات نمود و برگردید از زمانی
باز راجه برگشته آمد از کمال مردی و مردی چنان بود که در این وقت که شما بر سر نغمه میروید و عجب باشد که ترک رفاقت
نمایم و بیست و هفت نغمه عساکر اقبال شد و چون میرزا بسجده و دیپالپور رسید از صحبت نهضت افواج قاصد و خان
نجات از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احوال و احوال آرد و اگر داشته چیده و روی بیست و نه نقاب
و استیصال او نهادند و چون قریب بقصبه تلین از مصافقات عدو به ملتان پیوسته معلوم شد که میرزا از گذشته یازده
آمده و امر و مقام کرده بیست و هفت لاجرم امر به ترتیب افواج پرداخته خاننجهان و اسمعیل قلی خان و جمعی از برادران بدو قول
پای بیست و هفت و تحب علیخان و میرزا ابوسعید خان و در دست خان بهاری و شاهان خان قره سنی و
و بر افغان و جعفر خان و قنوره چندی از دلیران کار طلب همراهی از هم طلب گردیدند و به این ترتیب و تسبیح روی بیست
به استیصال مقهور نهادند و در آن روز امیر حسین میرزا با چندی از شخصه همان خود لشکر گرفته بود مسعود حسین
میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از خون گرفته که همراه داشتست جنگ شد و کس بطلب میرزا فرستاد و میرزا
نیز بخدمت سرعت متغافته خود در وقت کار رسانید و قدری بتوزک فوج پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و به باندک
زود خوری که با فوج مراد و جعفران شد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال هدیه و در این وقت حسین خان که از حدود
سنبیل متغافه آنها رانده می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا به گفته بیست و هفت او لیاقت
دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ نکافات گردیدند و ابله میر حسین میرزا بجال تپاه راه فرار
پیش گرفته بصوب ملتان آورده شد و امر او در فتح را بشعش بیست و هفت آراستگی بخشید و همان تعاقب باز
کشیدند و مکتوبی بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما ازین حدود دورا بر آورده بحال جاگسیر خود شش هشتیم
اکنون نوبت شماست باید که بمقتضای اخلاص و کار طلبی در جست و جوی او که بیست و هفت تا بیست و نه از
از خود تسلی نشوند و چون امیر حسین میرزا بسجده و ملتان رسید و جماعه بلوچان سرد راه گرفته کار بره تنگ
ساختند و بقیه السیفی که همراه داشت بکشتن داده خود زخمی و پناه یکی از بلوچان خرید و سعید خان بدان حد
شتافته او را بدست آورده حقیقت را بدگاه سلیمان جاها عرضه داشتند و پیش از رسیدن فرمان طلب
بعان زخم قالب تنی ساخت در حال این حال در دو موکب اقبال بدار که انجمنی و اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم
نیارت و نیاز مندی بجزایرت مبرات پرداخته مرایات غریمت بمقتضای خلافت پرداخته شد و در سعادت مسعود
مختار و در سرور فتح پور بود و موکب منصور رونق آسانی یافت و حصول موکب گهسان شکوه
بدار انخلافت فتح پور چون دار الخلافه فتح پور مقرایات جلال بر دید چشم باطن بین آن حضرت

شور جمال جهان از اسب قره العین خلافت روشنی پذیرفت و امرای عظام و سالطینات انام از اطرافت بلا ادب و انصاف
 روی امیر بیدرگاه سپهر بارگاه نهاد و سعادست جاوید و خستند از آنجمله حسین قلی خان حاکم لایق و بالکنری آقا
 آنحضرت و بجهت کرباس فلک اساس فرق بغت برافراختند و مسعود حسین میرزا با سایر اسیران مسلسل و مجوس
 در پوست پاسه گاو که شاخها از آن جدا ساخته بودند گرفته بجنور اشرف آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت
 و مهربانی بر حال آن سنیاه بنگران بخشوده که بگردام را بیک از مستعدان درگاه حواله فرمودند و حسین قلیخان بجهت
 بطلب خانجانی خدمت استسماز پوشید و مقارن این ایام کنور مانسنگه و دیگر لایق را یاد آورده شرف بساط بویس
 دریافتند و تفصیل این باطل آنکه چون افواج قاهره بحدود دکن گریز رسیده زمینداران آنجا قدم شقاوت پیش
 نهاده بیازرت سبادت نمودند و مجاهدان عرصه فیروزی داد و ستد نجات و جلالت او را بسیاری از کافران را
 پیش خود نیز بر خاک پلاک انداختند حدود دکن گریز را بی سیر حساگر اقبال ساخته بناختند و تاراج قصبیات و قریات
 پراختند و چون مانسنگه بواجی او می پور رسید را نام اسم استقبال تنقیه می رسانیده خلعت پادشاهی را
 پادشاه عبودیت پوشید و او را بمنزل خود برده و لوازم ضیافت و عمامه را بر سر کوشید و در ریاضت
 استانبوس تقاضا حسیته عذر بایش آورد و کنور مانسنگه بمقتضای صلاح وقت عذر را بر ما مسوح
 او را بجمع رضا انصاف فرموده متوجه درگاه معلی گردید و از سواد این ایام تعیین فرمودن افواج گیسان نسکوه نیز صوب
 بنگ و بهار چون خاطر قدسی مظاہر از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات و سپرداخت شهباز بهمت گیتی لشکر ربوبی شهباز
 بل وادگشود نخست خان عالم و اشرف خان و سعید الدین احمد خان فرخوردی و قاسم علیخان و میرزا علی جمعی از بهادران
 عرصه فیروزی تعیین شدند و فرمان قضا مطاع با اسم منعم خان شرف از نفاع عانت که بحدود سب درن افواج قاهره
 متوجه گجرات آن بلاد شود و متعاقب آنها را به تدریج کار بند خدمت شد که بکویت و کینیت لشکر فیروزی با شرف و توان
 در پیغامهای چند زبانی بجا نماند و دیگر امر رساند و راجه بر جام استیصال شافیه و قانق آن کار را بتعمق نظر سنجید و خبر رساند
 با اقرار فرمودن خاقان گیتی استمان بصوب گجرات و فرین فتح و فیروزی مراجعت بمسئله خلافت
 چون موکب گیسان شکوه بعد از فرس انتظام مملکت متوجه گجرات را بابت مراجعت بمسئله خلافت برافراشت و مان
 اعظم میرزا غریز کوکلتاش بخواست احمد آباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت بجان اعظم خراسید که اختیال
 خبر حسد و ایدر با اتفاق را می نرین زمیندارانجا سر بشورش و فساد بوداشته و پسران شیرخان تولادی نیز با او
 بچخت شده اند لا جرم صلح در رفتن احمد آباد نشستند بدفع مخالفان عطف حمان نمود و میرزا مقیم که جاگیر آنشده بود از
 کثرت مقنن ان جایی را گزاشته بجان اعظم پیوست و در خلال اینحال خبر شورش محمد حسین میرزا آمدن او بتاریک صحت
 یافت این سانچه برهم اجمال آنکه چون محمد حسین فرزند حوالی دولت آباد خبر حضرت موکب اقبال بدو اطلاع آگردد
 قالی و استه سجد و قلعه سورت آمد و قلیچ خان در قلعه تحصن شده و لوازم قنودار می مر اسب حرم و احتیاط مقیم و مان
 چون آن بی سیرت نظر حضرت ریافت که قنودار سورت پذیر نیست بر بروج فت و آنجا از بی سرتی و بی حقیقتی بازان قلب الدین
 متصرف آورد و از هر وجه بگریختن شافیه از این زبونی و بگریختن حسن خان انجی متصرف گشته و حسن خان بصحبت
 با او رسانید و مان اعظم رسید و رسید با اندین تیغ محمد زنگیری و جمعی را که یک قطعه از الدین محمد خان

فرستاد و در مجال اختیار الملک با دیگر متهوران که در شتاب جبال محقق بودند قومی دل شده قدم پیش نهادند و خان
اعظم از شورش اطراف جای مستحکم را پناه خود ساخته نشست چنانکه مخالفان نتوانستند دست به یافت ناگزیر
باشند و از آنکه خود را با احمد آباد رسانند با گر خان اعظم از آن محکم بگریز جنگ کنیم والا احمد آباد را تصرف شویم چون
رفتن آن بداندیشان بلصوب احمد آباد بخان اعظم رسید شب یلغار کرده بمقام طلوع صبح بشهر وارد و از اتفاقا
مستعد آنکه در همین شب محمد حسین میرزا از کلبا این شکست خورده بیچاره رسیده بود از آنجا که جمعیت نیک داشت از فرج خان اعظم
دو تنگ شده با اختیار الملک ملحق گشت اما اکثر پتان اسباب و تصرف مبارزان بر ضد قتال آمده شرح این عطیة عسی آنکه
چون قطب الدین خان سید جاه بخاری و نورنگیان با فوجی از ملازمان خان اعظم کلبا بیت رسیدند آن زیاده مسراجه حکمت
و استعداد در برابر آمد همیشه از مقدمه و پاره شکست یافت و پس رسید بهاء الدین درین جنگ و او تیر و توپ
داده جان نثار گردید و امر همین فتح تسلیم شده گشت بتخالف السی عاقبت بستند و الا اغلب نین آنکه انگ
گرفتار شدی با بجز چون محمد حسین میرزا با اختیار الملک جماعه کبرائیان پرست سنی تمام آمدن احمد آباد نمود لیکن گویان بنای
انقلاب را می تاسد روزی که میگردند این از شایع باقیال رضا فروزن بود که خان اعظم فرصت یافته داخل و محاصره قلعه
داد و امر که کلبا بیت زنده بودند با پرستند لافه محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فلول ایشان ساگر کلبا بیت آمد بجای احمد آباد و اقتدار بر توپها
کا طلب از قلعه برآمد و چقا شها سے نمایان گردید و اگر چه جمعیت دولتورانان اقتدار بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ
معدت توانند کرد لیکن چون خان اعظم بر ملازمان خود و مرم قطب الدین خان اعتماد داشت بجهت مراعات جزم و تقیاً
درین کار جرات و جسارت نمی نمود روزی از روز دانه خان پور بر آمده مبارزین طلبید و جمعی از مخالفان بر سر و هجوم آوردند
و داخل خان مروانداخته آنها را بر داشت اما زخم کاری با و رسید و همان زخم و بعیت حیات سپرد چون دولت خواهان با
سلاح جنگ صفت نمود خان اعظم عرض داشتی ششمل بر سوانح و قتال مصوب سلطان خواجه بدنگاه معالی
استیاد لوجه طبری و باطنی نمود و چون خواجه بعقبه قدس رسید و حقیقت شورش آشوب ارباب خلالت و جرات
مروض با رنگا قبال کردید آتش غضب از قهر مان جلال زبانه کشید فناموس سلطنت اقتضای آن کرد که بر سر یلغار
نصفت فرموده سنای این جرات و کس تا می رود امن در نگار آن بی اعتدالان و تمه کار نهاد آید چون وقت تنگ بود وقت
در رنگ بر نمی یافت از خراسان محمود و مبلغهای گرانست بر بیم انعام و در خرج لبس اگر فخر و زری تا آخر رحمت شد و جمعی از
مثل شجاعت خان و راجه بگونت و اس و سید محمود بار بر روی رای سنگه و غیره با چپند سے از خاوهان سرلی عز
رخصت پیش یافتند بر زبان نقضاتر جان گذشتند که اگر چه این مردم را بجهت احتیاط بیشتر رخصت فرمودند
اما چنان میخامد که پیشتر از میخکس بر سر یله نخواهد رسید و خان جهان و سید خان با دیگر اسرا
بجراست و ولایت پنجاب تعیین شدند و از جایداران پنجاب میرزا یوسف خان و مخصوص خان
بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان و سایر جاگسیران و ولایت مانده
را همراه گرفته از آن راه خود را بگیرات رسانند و کنور مانسنگه جاگیر داران کجیوار و و آن حد در فخر
آورده بلا زمت شتاب و راجه بار بمل و شیخ ابراهیم حکیم الملک شیخ احمد و جمعی از سید و بای
با اخلاص در خدمت شتاب و راجه بار عالی نظر و بجا است دار الخلافت معتد رگر دیدند چون خاطر

قدسی مظاہر از استقامت و ضبط ولایت و سپرداخته و نیم مقرر بود ماه الی موافق یکشنبه بیست و چهارم
 ربیع الآخر بر جمہونی دولت و اقبال و بدرقہ تاسیخ حضرت ذوالجلال با فدائیان جان نثار چار
 سوار بیلغار شہر بودند بیست بیان بر شتر ترکش اندر کرد و شتر چون شتر مرغ در زیر پرده و چاشت
 روز سہ شنبہ در خطہ فیض اساس امیر در و دو سوکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ نوازم زیارت و
 نیاز سندی آخر ہائے روز بر توسن جهان نورد سوار شدہ گرم شتاقستند و صبح چار شنبہ در حدود
 سیرتہ شاہ قلیخان محترم و سید محمود بارہ و محمد قلیخان توقبای کہ پیشتر رخصت شدہ بودند سعادت
 رکاب بوس در یافتند و پاسی از روز گذشتہ بود کہ قصبہ حبیبان مہر باد پایان اقبال گردید و آخرا
 روز سہ راہ آہوی سیاہ نمایان شد و بزبان فصاحتہر جان گذشت کہ اگر صتیہ فاعمد آن آہور انکار کند
 تا و لا جان نوبد بود کہ محمد حسین میرزا امیر سرخہ تقدیر کرد و مجرکہ اشتن جیت آہوشکار شد و باعث انشراح
 و انبساط ملازمان سوکب فتح و فیروزی گشت و در وسط شب چہ شنبہ بسوخت رسیدہ تا تکام طلوع صبح استراحت
 فرمودند و در وقت سواری لبرض رسید کہ محل پادشاهی با فوج گیمان شکوہ کہ پیشتر روانہ شدہ بودند و قصبہ
 پالی فرود آمدہ اند حکم شد کہ ملازمان رکاب اقبال بدستور سیرفتہ باشند و خود با سعادت می متوجہ اردو گزیدہ
 و چون قدری از راہ طی شد لظہر پہیست کہ آن خیر را جیف بودہ لا جرم عطش عنان فرمودہ براہ راست آمدند
 و رای جان آرا چہنمین تقاضا کرد کہ سوکب گیتی کشا از راہ سروری کہ قدری قرب مسافت دارد متوجہ مقصد شود
 اما جمعی از اولیای دولت لبرض رسانیدند کہ چون دکان براہ ارباب تہر و عہدیان بسیار اند و در رکاب نصرت قرین
 مردم کہ رسیدہ اند مباد تا ناخیری در حصول مقصد شود و آن شہسوار عرصتہ ہمت کہ عنان بدست توکل سپردہ بود
 بجز ارباب ظاہر التفات نفرمودہ بشکونہ قرار اول حکم شد کہ بسمت سروری را بسری نماید و معذاد و لخواہ
 بنا بر پاس حزم و احتیاط بشکونہ در ساختہ قرار دادند کہ چون شب بہت راہ سروری وانمودہ براہ جالور شتابہ
 بحسب تقدیر در آن شب را مہر غلط کردہ بدرخت زار بر لای و کل افتاد و مردم تعذرو تہر بسیار کشیدند و آخر لای
 شب بقریر رسیدند و معلوم شد کہ این موضع از مضافات جالور راست و راہ سروری را گذشتہ است این راہ در آن
 آنحضرت بر لہر آن رکاب عزت مغضب فرمودہ لظہر در آنجا توقف نمودند و صبح جبہ شیرے از دست چپ
 نمایان گشت و سیف خان کوکہ و میرزادہ علی خان بشکار آن کمر بہت بستند و حضرت خاقانی از کمال
 عاطفت و قدر دانی سوگند بخاکپاسے خود داد و منع این ہرات فرمودند کہ چون مطلبی در پیش است
 و فرصت بقایت عزیز مباد ایکیے ازین جوانان گذردے رسد و چہنمین وقتی از سعادت ملازمت
 محروم ماند و بالجلد دوپہر از روز گذشتہ بجالور رسیدند و امرای عظام کہ پیش از رخصت سوکب
 در خدمت پر گیمان حرم سہ راے عزت روانہ گردیدہ بودند در پنجا سعادت زمین بوس عزت اختیار یافتند
 و حکم شد کہ اعیان اردو مہر کدام از لہر آن رکاب نصرت قباب را بمنشزل خود بردہ معافی گشتند و
 خود بدولت و سعادت بدرون محل لشکر لہی بردہ لظہر استراحت فرمودند و آخر ہای روز بر آمدہ
 نور نشن دادند چون سوگد گبران اسب بسیار بہراری آوردہ بودند تمام را بہسای دلخواہ خریدہ با امر و اسب

سیاه میان قسمت نمودند و شهبازخان با جگمال بنو لور خان جالوری بحرایی اردوی بزرگ گذارشته با دیگر پادشاهان
کارطلب بر جناح استیصال شتافتند و تا آخر پانی روز یکشنبه متصل و احد را نهد اول شب ده شنبه تقصیر و بسید
که بیست کردی پنجاه است عبور تو من جهان نورد اتفاق افتاد و از اینجا خواجہ خیاث الدین آصفخان رخصت
پتن یافت که خان کلان نیرخان و دیگر امرای عظام را موکب اقبال ملحق سازد و چاشت روز و شنبه
تقصیر پالی سانه که پنج کردی پتن است مورد عساکر اقبال گردید و خان کلان و وزیر خان و شاه فخر الدین و طیب خان
و کهنکار و دیگر امرای از پتن رسیدند و سعادت زمین بوس در یافتند و افواج گیسان شکوه بتبرین شایسته
انتظام یافت در قول که چاسه تورجیان حاضر است میرزاخان خلف بیرام خان و شجاعت خان و سید میرخان
بار سه و صادق خان پای همت افشردند و در بر اتقار خان کلان و دیگر پادشاهان صف آرا شدند و در جراتقار
وزیر خان و جمعی از دلیران کارطلب گردیدند و در پهل محمد تلمیخ تو قبا سی و نر خان دیوانه و بعضی از اولاد و ران
قدم جلادت پیش نهادند و آن شمسوار عرصه فیروزی خود با صد سوار که مرکز ام فوجی را کفایت گشتند طرح شد
و آخر با سه روز و شنبه افواج کعبه میواج از قصبه پالی سانه در حرکت آمد و مشکونه فراوان با محمد آباد رخصت
یافت که تیدتان را بنویستند و م نصرت کردیم مستمال ساخته آماده خدمت گردانند که چون موکب گردان
شکوہ تر یک رسد از قلمه برآید و عساکر اقبال ملحق گردند و چون پامی از روز سه شنبه گشت و در جود
فسیر وزی بموضع جوتبانه که از مصافحات کرسست اتفاق افتاد و بعرض رسید که رولیا نام ملازم شیرخان
نولادی با جمعی از مقهوران قلعه کرمی را استیقام داده آماده جان دادن است و بگمان آنکه مکر خان کلان فوجی
بر سر کرمی فرستاده از قلعه برآید و اطهار حرارت و جلالت می نماید تا حیرم جمعی از اولاد و ران تیز دست و
پادشاهان گران رکاب پیغمبر و تا ویب آن خون گرفتار اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کشیر حلفت
پیش روی گشته تقیہ اسیر بستند از جان کندن خود را بدهن قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده
پس خیر آن همت گماشتند و مقارن این حال موکب اقبال از پی رسید و امی مما ناک کشایران قرار
گرفت که چون همه عظیم در پیش است باین جزویات فرصت از دست دادن خلافت آئین سپاهی گریست
دیگر گاه کار سر دران ساخته شود علاج اینهایی رحمتی و نعی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر راه واقعت از راه
افواج قاهره این بیرون تان خود بچند ویران میشوند و قلعه بی سعی و زور و بی مقتدر میسارود و فضا را بچارا شد
که بخانه الهام با شرم تواند اخذ بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشتند غریبت پیش فرمود و شنبه دیگر
میرزا اب سعید خان و قاسم خان و جمعی از پادشاهان از راه رسیدند مستحسان قلعه فوجی حاضر پادشاهان
گردیدند جنگسار و دهشت او بار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی مجمع دولت و اقبال بود و رسد کردی
انها با عبور عساکر فیروزی با اثر اتفاق افتاد و آصف خان دستور یافت که بدرود قلعه رفته فرزند کوکه
سائر امرای افواج آراسته غارم ملازم مست سازد اسامی جمعی از پندامی اخلاص گزین شجاعت آئین گردین
یورش اقبال فرین موکب منصور بودند بدین تفصیل است میرزاخان حلفت صدق پیرام خان سیف خان و ککه
زین خان کوکه حسین خان خواجہ عبدالسدجگنا تمه را ایسان جیل جگمال بنو لور خواجہ خیاث الدین علی آصف خان را میرزا

پیش کرد و روحی بر حال زار خود کن که حضرت خاقانی در عرصه تدویر علمی این مسافت بسید نموده با فداکاریان جان تبارک
اند و از شکر این حرف محمد حسین میرزا را ولی بازمانده رفت و صدق خبر در خاطرش نقش بست و برگشته بجانب
اردوی خود ساخت و تسبیح صفوف و ترتیب افواج نامبارک پرداخت و چون بعرض اشرف رسید که غنیمت از آن
موکب گیهان شکوه آگاهی یافته مقام حبیب پوشیدین است حکم شد که فوجها از آب بگذرند و بر جوارگ
خطام مخصوص حلال کلان مقدمات معروض داشتند که صلاح وقت و آنست که تا رسیدن لشکر گرات
در بیطرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف نیفتاد و بر زبان حقیقت تر جهان گذشت که اعتضاد و ما بر تائید نیز
تغایبست نداشتند و بر لشکر گرات اگر این امور مسلم نگردد بودی چنین جریده نیابستی متوجه شد اکنون که غنیم
را استعداد جنگ است استادن و انتظار که یک کشیدن چو لائق و دیگر بحیرت منفید ناشد و با جمعی از
ولا و بان آتش شو که در فوج طرح قرین موکب اقبال بودند همسند بهت بدیاست جلالت درنده برهنه مونی توکل
از آب گذشتند و در بوقت خود خاصه را با بد و چند بجهول سپردند که همراه داشته باشند و در آن طرف آب حاضر
سازند که بر فرق مسدود نسیم قضا را در تیزه سیاه و افکار آب پیروزه بکنه نقش در پنا آب گذشتند را و بیچون
خجالت در پیش افکنده بزبان بی زبانی اظهار تقصیر نمود و اگر چه از مشاهده این حال خاطر بعضی از مخلصان حیران
قدری که انی پذیرفت اما حضرت خاقانی با الهام ربانی خال نیک زده فرسودند که شکر با بغایت خوب شده
و پیش روی مالک شادگی یافت و مقارن اینحال یکی از سرداران تیز دست سر مغروری برید و نظر اشرف در آورد
آن سر بر سر شمشیر و فتنه سیروزی گردید و آن شاه سوار عرصه منابر سپید افواج منفید ناشد باز جهان نور بر گشت
و امرای عظام متعاقب آنحضرت از آب گذشتند و محمد حسین میرزا افواج ترتیب داده در برابر آمدن خان سپه چهار خان
حبشی را که تیر در دست حضرت خاقانی در پورش اول گجرات بسیار رسید و بود سردار دست راست که آینده و جمعی
فرارند از پیشانی و گجراتی راه ابراه و ساخت و تیر خان سپه شیرخان را با فوجی از اغانی تان و بر سره سپه این داشت و
شاه نیز از سپه پوری رما از لشرف و پذیرای که سفر استخوان نشان تجار جمعی پذیرش یافته بودند و نرفته ردی بود
بصره باز زار و در خاقان کیمی ستان یک کرده از دریا گذشتند بر پشت بلندی برآمده عروج بردار چ فسخ و نظری نمود
و در این وقت آصف خان که بدلیس و جان بخشی خان عظمی را که گرفته بود آمد و در عرض داشت که تا حال لایزال که از معمول نمایا
اقبال اطلاع نداشت اکنون ازین بشارت جان بخش حیات تازه یافته و استعداد بر آمدن است و آصف خان
در سخن بود که عساکر نگفت تا شرف غنیمت سیاهی کرد و حضرت خاقانی بتائید آسمانی روی بهت بدیست اعدای دولت ساده باطل
قوی و مغرور دست همسان فسخ و لغت باز جهان نور در گنجینه و محمد قلی خان تو قبا می و ترخان دیوانه و چندی از بندگان
تیز دست که ایچی پیش تحول بودند بر فوج غنیمت تا خرد دست بکار نمایند و چون غنیمت زار آورد عنان تاب باز گردیدند آن شیر شیه
شجاعت کوه سعادت پامی بهت و اطمینان داشته بر او بگرفت و اسس سائر از خطاب فرمود که اگر چه غنیمت بحسب کایت قوی دارد اما
بیا نرند و گلا ایزدی را اعتضاد بحبل المثنی توکل زیاد و آنست که کثرت مخالف نظر بهت دراید و در جنب جنود تا کیری
فردونی کثرت لشکر مخالف را چه قدر و اندازه اکنون و طیفه لمران رکاب فیروز می آنکه شیران شب تزلزل و تند ب در خاطر
که نماند و هر یک را در بیست روزی بهت برین سرود و چون شناس نهند و خود در جمع ساخته بر فوجی که بر قبا می رخ دار و سپه ناکار شایان

محمد حسین میرزا است تا آنکه هرگاه این فوج را برده شستیم دفع دیگر چون گرفتار مسرت میسر خواهد شد در بی وقت محمد حسین میرزا
 را جمعی از مقبولان بیابک قدم جلادند پیش نهاد از آن فوج دیگر مقبولان نیز تیر خود را رسانید شاه قلیخان محمد حسین خان
 و بعضی از پهلوانان نیز جلو بعضی رسانیدند که وقت تاختن هستند تا این زیاد و کسب برای خود رسد حضرت خانقانی از کحل برود با
 کارهانی فرمودند که هنوز پاره در دست و بهادران موکب عالی بحسب کسیت نجابت کم مباد اسسک احتیاط از دست برود
 و در جمیعت پرگنده گی راه یابد و هر چند تریو یکتر شویم تا نه زور و تقوت خواهیم رسید و بمقدامات مقبول و لهی بهادران
 نصرت قرین فرموده قدم شمرده پیش می نهادند تا آنکه فوج با یکدیگر نبرد یک رسیدند پهلایان معروض اشفت
 که حالا وقت تاختن است و هنوز سخن تمام نگردد بود که آن تا شد یافته این روی با شیرین از بخیر کسل کلمه الهه اگر بر زبان
 رانده و مسورن انداخته بر مقهوران حق ناشناس تاخت اگر چه فوج را تعارتاب مقهوران نیاید و به اندک
 زور و خور می خنان شبانته از دست داده روی گردان شدند اما آن سوار عرصه کارزار بجزو تاختن فوج دست برآ
 عنیم را در هم نوردیده از پیش برداشت و محمد حسین میرزا فوج جانسپ را یک سیدان راه راند چون خنان با
 اثری از عسا کرد با بر ما شتر دیده از لطائف عیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه بر مقهوران بد سر شجام تاخت و جمعی از بهادران
 با اندامی قول جلونیز رسیده و در شجاست . باگی در لوبله با نسیب تا انقدر آنه بسیار بیایند از آن تا نسیب بسیار بود
 یکی از آنها از فوج مزاری پیچیده تریو در زمین زمان افکنده و مثلکی که سر حلقه میدان عنیم بود با بهیبت دست تران شعی
 شده فوج خود را در هم نوردیده و این تفرقه نیز ضمیمه نماید این روی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بود
 که کاران حق ناشناسان باطل ستیزه انجام رسید چون حضرت خانقانی خنان سمت از کشید و ایامان
 فوج طبع که سعادت همراهی اخذ ماصر ، اشته غیاز تا را بر پذیر خواص و خان مال و یاری حاضر نیاید تا سخت تظاک
 تنها و به باطن با جنود اقبال استاده تماشا می دید ایام اسما می فرزند است که دیداری بخدمت با عنیم کارزار کرده حال
 در آنکوداس کچو اسپه که بی سلاح تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان ترا گردید و مسدود خاص نیل و شجاعت داد
 زخمی باز اسپ افتاد و کرن پسرالدیو نیز در برابر حضرت شمشیر نمایان زره و اگر جراین مردم در پیش آن عیار سنجست
 کا استارنا بظهور آید و ندانم در آن روز که شری با بهادران نصرت تیر و نوبه با تیر کانی اما طایر بر اخذ تسانا اشتر
 محمد حسین میرزا حرکت المذبحی میکرد مین ^۱ تا یکی از جنت برشته تسانا سیاه باطن تاخته رسید و شمشیری بر سر
 سبب تخترت انداخت و اسپ چرخ پای شده بود که آن شمسوار عزمه حاله است بدست جیبی که در زین
 گرفت از آنقادون باز داشتند و خود را جمع ساخته بر جبهه آن فرود ازل و اینگونه در میرجه از سلاح او دست تیر خود
 فرستند که بر جبهه آید رده و دفعه دیگر فریاد فضا را زمین بر چه شکست و آن خون گزرت روی مکر ترناد و بر شاد از آن
 دیگری آمد شمشیر بر بدن آنحضرت انداخت و از هواسته این روی که چواره قرینا و کوبه اقبال است رسید و بر سر
 و از فرسکوه پادشاهی خنان تاب باز گردید و در بی وقت یکی از مقهوران ^۲ نسیزه توانا کرده و جبهه پر کوبه نیز هم چو کار داشت
 و چون سرخ بد جشی رخی خود را بقول رسانید و جیره ای خوش از جانان ^۳ انتظام پیش سلسله ظاهر ^۴ باطنی نه کور ساخته
 از طریق در خاطر با رها یافته بود حضرت خانقانی بجهت دلدی مردم توجه قول شده و فرود نا که ^۵ تا این سبب از
 و گم تر شدتا بند که بسایت الهی عنیم بی پاشده بیگ حمده دیگر کار به آخر میرسد شجاعت خان و چندی از بهادران

که طلب باستماع اولنا حضرت قوی دل گشته جلوه منوره و فرغ مقبولان سیاه بخت شریف و پیش ازین سید محمود خان
 بدای رای سنگه و فرحت خان و بیعت از دلبران فرج خول همان جبرادست داده تا خسته بودند بجزو تا ختن این مردم محمد حسین
 میرزا و دیگر خون گرفتار که در مکر استاده حرکت لغز بوجی میسر و در تاب مقاومت نیار و ره روی بگیرد بنهادند و سنا بیم
 تخ و خیر قوی بر پرچم علم اقبال و زبید نغاره بیاید ختن روی بیستی تواند شد از کس بیرون عالم ظهور صلح نمود و خاتمان گشته
 سنان لایق سپاس و مرگم نیاوردند بقیع رسانیده سوره احمد لایق است بلیکن نازدیر رسیدن میرزا که در لشکر گزشت
 مدتی خاطر نگرانی بود که در نیو قنت لال کلا و نعت معروفی در وقت که بیعت خاتمان که مبارزت نمود جان فدا کرد و بدید و بدید از
 تحقیق بوضوح بیست که در تا ختن اول چپ پیش نمایان کرده غنیم خود را منظم ساخته و بدوزخ تمایان که بر روی بیعت
 بداد الملک لغات شامه روز صحنی حیات جاود بیاقت هر نین خان بر او خورد او کشمشیر ای نمایان زده و کس از خاتمان
 را خبر و آورده و سبحان نظر کب را که در زم گاه مانده بود همراه بر داشته بلاز مت شهر بید قدر شناس آورد و از
 ظهور واقعه برادر بحسروح خاطر گردیده سر رشته کشکی باسی از دست داد لیکن بدلی بی خسرو آفاق ضبط احوال خود
 نمود و بعد از حرم بود بیک حکم شده درین استوب گاه دار دیگر محافظت او نماید بالحد چون خاطر قدسی منظر
 از بر گذرد و میر رسیدن میرزا که در از گزشتن بیعت خاتمان که گزشتن داشت بنشرفن فیسی بیعت بودک
 آفریده گرفتاری محمد حسین میرزا با سماع قدس سپه رسانیدند و مقلان این حال آن مرد و ازل و اید و است و گزشت
 بسته بخت آورده و چنان نمودند که از زخمی که بر روی او رسیده بود راه گریز پیش گرفت و پایی از پیشش بجز
 نود و پیریه بر خاک مذلت افتاد که علی نام از بگماسته پوش ای خود رسانیده گفت بیای که ترا ازین سر که بر آوردیم
 و چون نین در با پیشش اسپ خوشی سوار ساخته بلاز مستادر و در وقت سوار کردن یکی از هزاران خان کلا
 همراه شده و بتلاش جلد و هر دو معی گرفتار او بودند و بعد از استفسار حرفت را سست بر زبان آن برگشته روزگار
 گزشت که هر آنک با دست گزفته است بالحد با وجود چنین جزایم غلیظه که استحقاق قسام سیاست و تغذیه است
 حضرت خاقانی از کمال دانست و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را بس کشاده در پیش بندد و چنانکه در بار می
 شد که محافظت او نماید و معان این ملک شاه دست را که گزشت بر دار در میدان از پیشش نمان او بود گزشت آوردند و
 منظر حلال بیک ضرب بر چه او را بفرستستی از دست او و از انا عالم مراحم حضرت نالی آبی که در چنین وقت بد تو بود و انگذ است
 که محمد حسین میرزا از ننگه در بار می آب خواست و فرحت خان چله برود دست بر سر او زنی گفت که چنین در اجزای
 آب و اون جیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید افکنند آن سر چشمه فیوضات آبی از استمن این باجر از ننگه
 اعراض فرموده و آب خاصه طلب داشته اند بر موه گیار داشت ادمار را سیلاب رحمت و موهی گریه و ایند بازم دست
 حوصله و بر داشت در مرتبه تعدد و وجه شناسی و بایع حرم بخش و مجرم نوزی را و شرح مشکال کالات و در شرح
 و ات لک منظر معنات ربانی در فانی بیان و چه در تشریح مختصر این که اینها نوسکتی و از تو آید به سخن مختصر چون میرزا
 که که بهتر باشد که گزشت فرموده بود در نود این آیه شرح و تفسیر بود که بر موهی گزشت و استسکی متوجه است
 در محمد حسین میرزا بدای رای سنگه سپه در که بر چنین نمانده بود و در و درین زمان که از نری از بهار و است نشانی
 و در این نجات آیین ز صحت نرد و نماند با کرام خود را بگوست نشید و بوده و تنگی مزید و در این نماند

سعادت حضور و کشته شدنش بسیار گریه و لقیاس و تخمین زیاد از پنج هزار کس بشمار آوردند و بعضی از آن زمان که ملک نصرت قهرمان در
چنین ایام گذشت که شایب میرزا که با لشکر گجرات می آمد با شد و جمعی بر آن رفتند که شاه میرزا است و غافل از اینکه او در
میانه ی سیکار گریخته بجانب محمود آباد رفته است و آخر مشخص شد که اختیار الملک است که فرج بسته می آید و ازین رهگذر
خو اطر از باب ظاهر قدری دستورش گرانید و آن مشهوره عرصه محبت اضطراب باطن آنرا از نفوسش عیشانی دور یافته
و در پی فرمود و مقدمات مهت بخشش بر زبان معجز میان رانده حکم نقاره نواختن و کن کشیدن شد اما تقاضای
بر او هشت چنان فرود گرفته بود که دستش قدرت حرکت نداشت آخر بنده بر سر پرورش آمد و شجاعت خان و راجه
بگرفت و اسب بر بعضی از او در آن تغییر دست قدمی چینی پیش نهاده شروع در تیراندازی کرد و میرزا بان الاسام بیان
گذشت که در زمانی جلوی گنبد که منقریب سیر این آشفته بلخ برگشته روزگار مال عساکر اقبال نخواهد شد و درین وقت سیسی
راجه بگوشش محمد حسین میرزا که سر مقلد این فتاد بود ایتصاص رسید و فوج غنیمت که بشکوه هر چه تمام تر رسیده آمد هر چند نزدیکتر
می شد بر آنگه ترس گشت و چون اختیار الملک فرج خود را بے انسق دید با محدودی جدا شده خواست که بدمت خود را
از وسط بلالک بساحل بجات رساند پایه پیش بجا رستت زقوم پیچیده از پشت زمین بر روی زمین افتاد و سهراب
ترکان که از یکسای با دشمنی بود از راه دور قصد کرد و سرور و نبالی او داشت بچو دانست آن رسیده سهراب را
سبک برید و بنائید ایر بسجانه چنین قسمتی مجد دهره کشای مراد گردید در آن عرصه غیره نویسی بکنز او و ویست نفس
بشمار آید که از مخالفان بقتل رسیده بود و زخمی را خود شمای نیست از انواع فیس روزی نشان قریب صد کس
شربت خوشگوار شادمانه چشیده حیات جاوید یافتند و ازین مردم سعید خان که سهراب خال زاده صادق خان
و راکو و اسب و ترسک جلا را از مردم روشناس بود و چون سوکب اقبال قدری راه بیشتر شناخت فوجی از دست
ظاهر شد و شیخ محمد غزنوی به سرعت خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکرا است و حضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکرا
شایت انبساط و شگفتی فرمودند و آن سعادت مند را در کنار عساکرت و همراهی گرفته انواع مزاحم واقسام تفقدات ظاهر
ساختند و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بسعادت کورنش و زمین پوکس شرف اختصاص یافتند و
درین حال سهراب ترکان سر اختیار الملک را آورد و مورد تمسین و آنسیرین گردید و بجهت عبرت سایر حرا خواران حکم
فرمودند که متارسی از سر باخیمان ترتیب نمایند و آخری از سر روز متانزل درون قلعه آمد آبا که اساس نهاد سلاطین
گجرات است و در مقدم اقبال تو هم خاقان ممالک سستان رونق آسلسه یافت و فتحنا حرام محبوب مسرعان بر اطراف
ممالک فاکتاف المادار ساله اشتمد و جمعی از امرای سعاد بهاد در آن نصرت انجام کورین یلغار بسعادت ملازمت اسطرف
اختصاص اشتمد و در نظر مهت بخشش آن حضرت شمشیر بکس مردانه زده و ترودات نمایان کرده بودند فراخور غنیمت و
شایب کلی جو از شات خردانه فرق عزت برافزاستند و مجدداً مهت جهان کشا با استقامت ولایت گجرات معروض و همیشه قطب الدین
و تورنگ خان و جمعی از امرای محبوب بود که مقرر شاه میرزا بود تعیین فرمودند و شاه قلی خان محرم و لشکر خان و غویب
دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمین داران آن حدود را بقصد ضبط و آورده مطیع و منقاد سازند و حکومت
شهر برین بکسور سابق بجان مقرر شده و ندو و قود و آن نواحی به تیول وزیر خان مرحمت فرمودند و درین ایام روزی
شجاعت خان در مجلس هشتاد و یکمین حرمت اشایب نسبت بجنم خان بر زبان رانده و ملاحظه ادب و مراعات

قور و پادشاهی کرد و پادشاه سعادت بارگاه بخت حفظ مراتب و تادیب او را مصوب قاسم علی خان ترخان خانات فرستادند
 تا موجب عبرت و انگاری سایر زاده سدان گردد **ارفتار قبا** **رایات فتح و نصرت بستقر**
سیر خلافت خاقان ولایتستان مدت یازده روز تا طالع فیروز روز مصر حاج احمد آبا و پسر سدا اقبال
 متکرر گشته بعد از فراغ استقام ولایت گجرات و ضبط بلوکات مدنیست و یکم اردیبه ماه الهی موافق یکم شنبه شانه در حاشیه
 جلادئی لادول ولایت فتح و نصرت بستقر خلافت بر افراسختند و منزل اول در مسمومه محمود آبا و اتفاق افتاد و روز دوم ظهر
 دو لقمه مضرب نیام سپهر احتشام گشت و در غیا یک سوز مقام سدر موده خان اعظم میرزا گوگشتشش را به انواع لوازش
 و اقسام موافق شرف اختصاص بخشید که شش پوشش او را بدر رنهای گرانبار عزت ساخته رخصت انطاف
 ارزانی داشتند و خواهر عیانت الدین علی قرزینی را که بخشی کتاب خاص بود بخطاب آصف خانی بلند مرتبه گردانیده بخدمت
 بخشید گری صوبه گجرات تعیین نمودند که باستصواب میرزا گوگشتشیت حیات آن صوبه سے نموده باشد روز دیگر بقا
 دولت و اقبال متوجه دارالخلافه اگر میشدند چون سیت پر مسکرا اقبال گردید برض رسید که راجه بکونند اس که بجایان
 ایدر رخصت یافته بود بقصص بهنگر میر سدا و لیا غلام شیر خان خولادی که در هنگام عبور موکب گیهان شکوه کرسه با
 استخوانم داده بود بعدمان دستور بدنگر مضبوط ساخته است لاجرم روز دیگر بخت مراعات حسرم و احتیاط طور
 سیت پر مقام واقع شد که اگر احتیاج بود یک باشد فوج دیگر بجهت فرستاده خود و مقارن این حال خبر رسید که قلع
 مفتوح گردید در راه لیا با سدا برنگه این برآورد و آوازی پیش گرفت و بهادران لشکر منصور بخت و جوی او شتافته
 دستگیر شدند با بجز از انجانب دیو شریف برده صادق خان ما با فوی بخت تنیه قناریب سمران آن سرزمین
 در سر و بی گزشتند رایات عزیمت پرا البر که امیر برافراشتند و چون با جمیع ترول سعادت اتفاق اوختاد
 بروند علیه خواهر معین الدین پشتی قدس سدا الفریز شایسته برده لوازم زیارت و مراسم داد و بخش بقصد سیر رسانیدند
 عا فرود آمدن نجات جان عرصه خاک ریختند و از انجا موکب اقبال بر سیم بقادر متوجه دارالخلافه گردید و در قصبه بکسر دراجه
 تو ذیل که تا نعم ملازمت بود سعادت زمین بوس دریافت و حکم شد که راجه بخت شتافته تحقیق صحیح و متعصمات آنک
 نموده بمقتضای حدالت سینه شایسته اغراض نفسانی جمع بسند نسخ بدنگر نگاه و تواقین پناه آورد و چون قصبه بها و مغرب
 خیام سپهر احتشام گشت خواهر جهان و شهاب الدین احمد خان که از دارالخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت
 آستان بوس سربندی یا قند و بعد از ورود به قصبه بجز حکم نشد موند که کسی باز بهادران نصرت قرین که درین
 ایثار ملازم کتاب مقرر نگار نمودند نیز و یا بر بدست گرفتند همراه باشند و شمشاد گردون قلام در کمال شوکت و احتشام سدر
 بیست و دو سه همراه الهی موافق هشتم جادی الاضواء اقبال فتح بر تریول دولت و سرور فرمود و حضرت عالیات و شانزاد با سینه
 رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آن حضرت معترت و مقتر گردیده لوازم شایسته تقدیم رسانیدند و بتائید این سیمانه در هر
 چهل روز جهان کنوی و جهان بخشی و جهان آرائی بکلیه آید و یکاه بعد از رسیدن موکب اقبال راجه بکونند و اس که بجایان
 شتافته بودند شایسته کرده بسعادت آستان بوس اختصاص یافت و همراه پسر شیرانا را که الحال را نا است همراه بکلیت آورده
 در سلک قزاقان در نگاه سلیمان جاه نظم ساخت و را و با قلام شیر خان را که در دستور بدنگر دستگیر شده بود نیز به نگاه علی حاضر کردند
 مشمول انواع مرام سوز گشت و شرح این جزایط برقی جمال ناگه بتائید اقبال و در قرون راجه بکونند و اس که بجایان شتافته بودند

با دستگیر ساختن متوجه این شد و در این دو کسب بین داریا پسر میرزا حسن سعادت با استقبال شادانه پیشکش لایق بجهت درگاه
 منتهی به تمام نادر و این جوانی که گنجه معرب خاتم گردون قیام کردید را با یکبار از تقصیرات گذشته اظهار تاسف و معذرت
 نمود و باجه بگوشه تاس نامه دید و بعد از آن در خانه خود برده و بوزن ضیافت در مشرفه خدمت بجای آورد و پسر و مشیر
 جانیشین خود را با پیشکش همراه ساخت و چنان نمود که در نیتش از تاس نامه بی نیت و در نیت طبیعت که در نیت از میرزا حسن است
 از سعادت است تا بنوعی محروم مانده ام اکنون پسر خود را بدو نگاه میدارم که با مستغله شما رقم مغرور حساب تمام تقصیرات
 من کشته شود و چون بنایت شمرده و در محرم بدست آمد مستعمل و امیدوارم که در خود نیز بدست بساط بوسه خلعت انعام
 خواهم پوشید و مقدار آنرا بجهت مل نیز از کجرات آمده سعادت است تا بنوعی نیت و در دفتر منقح از جمیع ولایات کجرات
 بدو تر خانه عالی سپرد و در آشنای راه رانا باران را چه قدر مل نیز ملاقات نموده چای پیوسته و فروتنی بیش از پیش ظاهر ساخت
 و از سواد کسبیدن منظر خان است هرگاه خویشین پناه و منصب جلیل القدر وزارت سرافراز شدن در هنگامی که بهای
 جلیل بکجرات همان سعادت است و در وقت معطوف داشت به منظر خان فرمان رفتن بود که بر بار رسیده بایستد عطف عنان نموده
 متوجه دار الخلافه ملود منظر خان و خالین خان و سرکه خان کولانی و شاه علی بمبئی و خواججه شمس الدین و دیگر بانیگه داران
 عالی چون از کجرات واره گذر شدند خواججه شمس الدین خوانی گفت که در سیوره که از در فاتیخ خود سعادت دانسته دارند چنان بیخایند
 که ازین سفر در وی سعادت خواججه نمودند منظر خان بجهت امتحان آنرا را مقصد ساخته چون بقبضه سعادت که بر حسب
 میدان مالوه و کجرات رسیدند فرمان قضا جریان در و دریافت که بیامین تالیفات امیر از سیاحت فتح تجارات بروی تو مراد شود
 خوانان شریفین روزگار بخت تا در گردید و در باب بیخی و زنی و بیستای کردار! بخوار خویش بسپردند باید که امر اسب نظام بهر جا رسید
 پیشند عطف عنان نمود. متوجه دار الخلافه شدند که منظر به در پای پسر رسیدند سعادت از زمین بپوش کایا با
 دولت جاودانی خواهد شد و ظهور این عطیه غیبی بر صدق قول کن و در آخر شمس سعادت دارد در نیون که مسند خلافت
 بفرودم انجیل لزوم خاقان مالک سنان رونق اسبند داشت منظر خان سعادت تا بنوعی در یافت بجای منصب
 وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در آنکس فرضی احوال پیش تنگ کرد و از منجیح اعتدال قدم بیرون نهاد و بر خلاف مقررات
 آنحضرت سدک پیش گرفت در زمی چند از فراز پایا و اعتبار داشت و از ارتقا ع را با است بهت به استیجاب
 و بهار و آنملک ام لوازم این کار چون همگی است جهالتش و توجه نظر عدول انتظام صورت و معطوف بر است
 که بیار چمن همه دستن بگله مسوره باجهان را از حسن و خاشاک فتنه و فساد بک ساخته زیرستان مستمزم بود و از آنجا
 تشنگ و نظار بیاد پیشسای فوسی باز در لقال سعادت خویش در آنش بخشیده عالمیان را در عهد مومن و امن آسوده و مرفه الحال
 دارند در نیون که خاطر فیض مظاہر از نسج ولایت کجرات و انتظام آن نمود و با بر واخت فتح مالک بنگ و بهار پیش نهاد بخت
 گردون چهار گردید تا سبیلان کردانی حکومت آنملک داشت از کمال فهمید که با به شناسی سر رشته خدمت و اطاعت بکلی
 از دست نیاد و پیوسته بند سالان و پیشکش ملک خود را از تاسبب صدقات افواج قاهر و محفوظی داشت و چون نوبت
 سعادت بهار و پسر خود و سبیلان رسید و کار بجزایان بجز به تا در راه افتاد سلسله افلاک و در نگاری در لایق اخص و فرمان برادر
 از منظر انگیزه فایده بیانی بگفت با بجز چون میگردد جهان کثرت بیشتر نداشت تشنگ انجیل فایده بود و تشنگی بیشتر
 در رعایت خویش را چه در مل که با تمام نواره سعادت کار فتنه از حواله بود به منصب نین شد و در همین با هم منظر خان خاقانان

در این

و سائر امر او بیکر جانان آخند و دستبردت نفاذ یافت که لازم مراقتت و بکشتی بکار برود و بصواب در دستم خان کار بند خدمت مشغول
 و در مثل این عمل بودی خان که در هر یک طریقی از قوی دست کار پر ناز و دست در مارصل و عقد سلطنت بر بود بحسب
 کشتن را و در هم زنده خود آورده خاطر گردید و بنیاد خرافت فواج اعزاز داد و انخانان عهد و بیگ قلم از بودی برگشتند و راه
 بسبب قتل خان و گوهر خان و شمس خان موسی زنی و کاسمیل سلاح دار گندی یا که بنیز دروازه ولایت بنکار است استحکام
 داده و بواسطه خرابی سیلیمان را منقوح ساخت و برین پیشی و دم بریزی خلقی از نوه برگرداد و سراسیم آمدند و بودی نتوانست و در برابر
 پای بخت استوار داشت و به خاطر بر تناس رفتن متحصن شد و داد و فوجی عظیم بر سر او فرستاد و بودی ناگام بر گاه سیلیمان
 چاه بقیع آورده از منم خان خان خانان استخوان کوب نمود و خان خانان و عظیم خان و شکر خان و علی سلطان و دیگر حسین تلامذگان
 باقی و ملا محمود و اخوند و جمعی را بحدود تعیین نمود و خود متعاقباً در آنجا مشرف پیش شد که سزا بد بودی آورده به بید و شجر و صیقل
 بهار سلطنت میسر شود و چون دار الخلافه آگاه گردید و کسب چکن سستانی رونق آسمانی یافت حقیقت دولت جنگ و بهار
 و سواد آنرا بار بار معاجیل رسید و راه بود در مل و لشکر خان میر بختی بستر می کرد و شسته شد که یک منم خان بختی مشهور
 که سائر جاگیر داران آخند و نطق خدمت و جانب داری بر زمین جان بسته بودیم و در اتمام و در کاسم جود و جود انجم رسانند
 و راه جود گشتار آب نرمانی که بجهت در بای گنگ و کودی و سر و دست منم خان خلق گردید و در اندک فرصتی لشکر عظیم قوی
 آمد و ترتیب افواج برین نسق دستور یافت قول به تمام است منم خان خان خانان و جمعی از بهادران نصرت قرین آید و شکر خان
 و در رفتار محزون خان و بایا خان با سائر قاضیالان و در هر حال کمر محو رقیه خان بر کاسم و قباخان و شرف خان و در هر اول
 خان عالم و میرزا علیخان و چندی از دلاوران غرض نمودند و کمال طلب گردیدند و راه جودشان لشکر دیر و لشکر خان و بعضی از کارخان
 خانان و دلازان بگذرانید و نظام که با فوجی از افغانان نیزه راسه قدم سعادت پیش نهاد و در برابر لشکر منصور غلبه ساخته بود تا ب
 مقاومت نیارود و فرار نمود و در آنوقت لشکری قوی و چندی که نزد بودی رفته بودند آمده بودند که بودی با او جمع کردن کار داشت
 معاونت داد و جمیع افغانان سپاه بخت یکدل دیکر شدند با ستعداد تمام بری بود و متقابل فواج نیروی آنان نماند و اند
 و محله ازین تقصیل بماند و او بر بختی گوهر مردم کاروان نیرو بودی و در ستاد پیغام نمود که در بجای سیلیمان می دانم و اگر بخت
 ای بکیم و بی اعتدالی تا که از من بظهور آمده خاطر خود کردن ساخته باشی حق بجانب است و من بتقصیر خود قایل ادر چنین وقتی
 که افواج پادشاهی بر شغیر این ملک هجوم آورده اند و همیشه ملک خود را و دای حقوقی است که گزشت است با اقلیمی در تو پنهان
 و خیزند سیلیمان بتقابل عسکر گریان شکر گوهر متوجه شوی بالجمله خودی بتسویات و ترو و برات گوهر وقتو از راه رفته
 صلح کرد و فوج اینو با خود همراه گرفته در برهه ای لشکر منصور آمده قلعه ساخت گرجیان خیر بخت بر هم خیزد که خاطر بعضی از کوه
 اندیشان شد اما امرای نیروی جنگ دل به امید ابرو سیحانه بسند و از باطن قورسه مراطن حضرت خاقانی استوار و صحت
 نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و هوا به بر کنار درایه سون حادین از جانبین بر آمده کارزاری کردند و
 پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه است غالب می آمدند از آنجمله قورسه محل خان بدخشیه بلجی از آنجا گذشته بر سر
 قلعه مخالفان ناخت و دست بردی شالیسته نموده چهار کشتی از آنجا گرفت و بسیدری از اعلای دولت بگرواب قباخان فرستاد
 و بسیدریل خان در راه اخصاص جان نثار گردید و مقارن اینحال خبر گشته شدن بودی رسید برین شرح که چون بودی بتقابل عسکر
 گریان لشکره صفوت بکشت تاثر خود را آراست داد و نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جمال خان که بودی فرود آمد

و در بنگاه گیوان با نگاه مرسل داشتند و بر نگور در نیول سعادت زمین بود شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت کن از آن
 یه و فسیله بود بمساجد اقبال مساندر صورت تصویر آن ممالک در نظر دورین خاقان مکنز رنگین بسواریت و اسانی جلوه داد لیکن
 چون نیولانگی بهمت برانگشتا توجه تسخیر ولایت شرقیه بود منعم زمان خانچانان با دیگر امرای خطام و عساکر فیروزیه احتشام طایفه
 اهلخان در آنجته قلعه مینه را محاصره داشتند هم ای جهان کشا برین محکم دانسته فسخ ولایت دکن بوقت دیگر حواله شد
 توجه اشرف اقدس برایست روضه غنیه عطیه یون سجاد و قلعه پیر و تسخیر ولایت شرقیه است با نجانجا سید
 و بر پیشگاه خاطر قدسی مظاہر چنان بر تو افکنند که اقتضای عقد عین مراد بمساجی اولیای دولت صورت پذیر نیست ناگزیر راه
 ممالک کشا بیورش ممالک شرقیه تقسیم یافت و چون خاقان ستوده و خصال در تحصیل این قسم مقاصد عالی نخست از باطن
 موطن بندگان برین استمداد بهمت فرموده قدم در شاپاره مقصود می نمودند وجود در سه شنبه غره اسفند از ماه الهی موافق ششاد به
 شوان نصبت عالی بصوبه جمیع تعاقب اقدام و در قصبه نوره میرالوک که برسم ایلینا را از گجرات رسیده به سعادت آستان بوس
 معتز گردید و آنحضرت از کمال بنده تواری قدیمی چند بجانب میرزا فرشته بیان محبت حاصل پاپه عزت و ارادگیکن بر او فرستند
 و بیست و ششم اسفند از دماه الهی حوالی امیر سیرتیم باران و انتخاب شدند و دیگر این نصبت کرد و سبب آن و ارادگیکن چنانچه برسم
 آئین آن شهسوار بر ضد صورت و معنی است قدم خاک ساسه را نصبا آلوده نیاز ساخته زیارت روضت منوره و وجه فرمودند
 و آنقدر بای روز به آن بقعه عالی رسیده توانم زیارت و مراد نیاز بندی بجای می آورند و از باب احتیاج و سبب غرض بیان
 و مجاوران آن مسدود شده مقام را بر شجاعت محاب که سست میری رسیده گردانیدند و چون را تبه تو در سل سخاست تسخیر
 چند تعیین بود برای رله دس که بکار دانی و سلامت اندن وقت ات داشت و بمنصه دیوانی نداشت مسینه پانچ شنبه
 بقریش که بستور سابق محمدان را تبه تو در سل سریش زرد و خرم و طلبه تراه را نادان در سفیر طوره از آنجا از مسان
 نور و سیم از استدای جلوس خاقان ممالک آستان درین یار به سعادت در آنجا بود
 گردون شکوه در دارالیکر امیر فاضله انوار سفیر مرور و باطن قدسی موطن پادشاه خاقان آگاه و نوای مشهور و حضرت بود
 بهارخان مکار با شکوه میسای در رسید به هر مکان و همه خاک را حیات تو بخشید و ظلمت جهان چون باطن از باب حال
 طراوت و نصارت تازه یافت و نیز اعظم عطیه بخش عالم روز پنجشنبه بفته هم ذمی خنده نصدقه بشناده و یک حجر پارچه
 نور به بیت اشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بجزند و ششاد آغازه مشهور و ریزه لاک
 و جای چتر گردون سلسه بر خطه فیض اساس امیر سیرتیم و معمول انداخت چنان بسیار جلال بسیار است و این پیر از جلوس
 از کونا ازمینی بجزر دس سریش و اطاعت و فرمان بردار سس از دست داد و برام مخالفت و در ماری سپرد و قلعه سوانه
 که ستمگر ترین قلاع تصور به امیر سست پناه روز اندیشیده به استقامت آن میکوشید و بنا بر آن شاه ظلمت محمد در
 در می سسگر و شمان خان و سلطان رتو کیش و داسس پسرن جیل میرتیمه وال و جگت را سس سپرد هر منگد و چسب
 دیگر از بهادری عرصه فیروز سس پنجپه از دسیب او نوزدهم و حکم قضا مشال شرف نفاذ یافت که اگر کن سرگردان
 و شست ادبار از کونا پانچا خود نداشت نزیده هر خط فرمان نند بخواهون خسرو از مستقال سلسله پیر و بنگا پناه
 و الا در استیصال بیان حیات او که مشید ملک او را پانال عساکر اقبال سازند با آنچه چون امرای عظمی بکوالی شهر
 سوخت رسیده که فیروز ای مانیو که در انجای بود تاب مقاومت نیارده و قلعه سر یاری که در شهاب جبال نصبت

پناه برد و افواج قاهره کماشپس نموده آن قلعه را خوشنود کل از خجایر بر آید بگوهر کور نیه شتامت و جلالان لغزت قرین کجاست
 بدشگر ساختن اولیبت کماشپس نمودند چون کله صورت کفکری خود در آینه حلق مشاهده نمود دست بنامه درین منجر زنده بود
 یعنی از مردم مشرک بشکر تصور سوخت و کمینود اس بر او نمود و امیس داس و پرتی راج همراه ساخته خود کجاست سامان بعضی
 ضروریات فضا گرفتند و از تقریر کله قورس عظیم و جمعیت چند زمین راه بانفت و ارکان همت او تزلزل پذیرفتند و امر اسے
 عظام روی تو بدشگر میبویا خوانند و در باغ راول میکاراج که از سیران چند زمین بود و باسی قوتش آتش و غیرگی میگرداسی را ایستگ
 فوجی از مردم جو را سبر کوسه گوپالذس تین نمود و چند مسیح و جواد و بد اس را با فوجی از مردم خود کجوبک را اول فرستاد
 در جنگ مردم راسی را ایستگ راول و حوضی میبویا را ناخته عثمان سعادت معطوف و داشته بود و راول با جمعیت فراوان آن
 سر از کورت و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین مردم بسیار قتل آمدند و سوجا و بدیداس و مان بیاور و اول بر خاک کجا
 افتادند و سنوبان در گاه غیر و زسه بارگاه قرین سنج و نضرت شده بسیار می از خون گرفتار اعلف تیغ بدی رخ ساخته
 و چون خرنجک برای رالیستکه سید بر خراج استیصال شتامت و لیکن پیش از رسیدن او اقبال مقرر قرون کار خود کرده بود
 و بعد از این شکست راول نیز بلا همت و غیر پیش آمد و پسر خود را همراه امر اساحت و افواج بجز مویا توجه بنویسوا زنده شدند و بعد پسر
 خود را به پیشانی راهور نیای بغل سپرده خود آورده داشت تا کاسه گردید و امر اس عظام مجازت کجاست گماشته مرگها تقسیم
 فرمودند و چون خانرا نسیم نظر از انتظام این صوبه و پرهت رایت مر اجبت مستقر خلافت ارفق ایت پیست و یکم
 فروری ماه آلی موافق هجتم ذی الحجه بدار السرفه و خجور و و کعب منصور اتفاق افتاد و در خلال ایحال عرض داشت منم
 خان خانمان از ظاهر مشیه رسید خلاصه مسئول آنکه محاصره قطعه پشته کجاست به امتداد انجامید اگر چه چهل و ان لاشک صورت
 لوازم خدمت و مراسم قاضی کجاست جدید ایتام بکار برد سر مویا به تقصیر از خود راضی نیستند لیکن چون کجاست قلعه
 دریا سینه کجاستی از قون فراوان بیتهندان میرسد و سر انجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه و افر و بر و بر میر
 است حاضر و لغزاه صورت من نید و همه آنکوسم باران و خندان ابراه جریون سید با موجب پیشانی حاکم قیروزی با ش
 شده اگر ایات جاکشاد لواسی لغزت قر اسای و مول برین حده و اندازد هر آنچه ابواب را و بر روی روزگار و در قتلان
 بنودی مستحق خواهد گردید و مقارن ایحال خبر شهادت کاکر بلخان و پسر او بسامع غر و جلال رسید که روزی بر سر خانان قتل
 کار ناماسی شجاعت در راه رسک ظاهر ساخته بسیار می از مقهوران را نیز ختم تیغ جانستان بر ذک هلاک انداخته خود میر
 شربت شهادت پیشیده در راه اخلاص با شارسد و خان عالم نیز شرسه بجانم تیغ چپاری تاخته ترو دات نمایان نمود و چند
 نیز غنیل با دیگر غنایم بدست آورده سامان و عانم عثمان در حیت معطوف داشت و نیز بر قس رسید که سن خان بی که از غلوار
 لشکر تیغ بود بر تاس سعادت از نسیم جدا شده در زمره و قتلان منسک گشته و نسیم خان خاتمانان او را استمال
 شایسته ای ساخته سر کاران را میگیرا و مقرر داشته و او در وارم و دلترا است و نیز قلعه تدبیر است بجاری بر و از خجایر
 نشان خاتمانان نموده که بجهت استیصال مخالفان و در کار ناگزیر وقتست او لایند و پاسی بن بن را باید کجاست کدورت
 موسم سید باجاسی گران آمده امران قلعه را فرود و ابرکت در آن صورت محاصره داشته خواهد بود و هم آنکه فوسه از جوادان
 که طلب به خجایر می بود یقین نمید که بشیر از قون قلعه را از خجایر رسید نسیم خان خاتمانان بعربا بدید او که هر آنچه سلطان معقول
 بود خان عالم را به خجایر پور مقرر فرمود شاد رسید در ضمن بار و ینها که در من از درگاه جمعیاه بر اولی این لشکر سران از خجایر

و

دیگر بر آن خدمت فرستید و ازین گفت پیشوند تسخیر حاجی پور روزی چند در عهده توفیق افتاد و با مجبور نشان با فوجی از اولاد آن خدمت دوست بشکستن بدین رویداد و به اندک سعی و تردوی این خدمت حسن انجام پذیرفت و با لوی تنگی که در جانب خیمه محاطت این بند مقرب بود در آن شب از گران خواب او بار غفلت و در زید و چسبن عهده و شوار بسوات مستوح گفت و چون بر حقیقت حال آگاه شد از غایت بخت توانست در میان مخالفان بود و راه آوارگی پیش گرفت بصوب کوه که نامت شناخت با آنچه درین هنگام که تنگی توجه خاطر اشرف بر یورش ملک شرقیه مقصود بود و از عراض خان خانان و شرح سوادگی فرشته کلک بیان گردید آن عزیمت نصیر یافت و مقرب شد که بنده گان اعلی حضرت با چندی از بر دو گیان سراسوق حضرت و شاهزادگی عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریاسیر کمان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با فیض نامه و طو ائیل و سائر یومات عالی نوح فوج و جوق جوق بر آه تنگی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابوالفضل بسوات زمین بوس سه مبندهی یافت او پیش شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود در نفس نهاد و فضائل صوری آنستند و در گوشه آگره به افاده و تدلیس علوم ظاهری مشغول اگر چه پیش ازین بسیر کمان او شیخ ابوالفضل فضی تخلص کما فی ذلک است شمار بتولیف و تزیین محتاج نیست بسوات آستان بوس رسیده بود و درین ایام توفیق فضائل و کالات شیخ ابوالفضل سر و من بساط عزت گردید که در کتاب علوم مقبول و مقبول حدیث طبع و طلاقت لسان پایه بلند و حضرت عالی دار داد و نیز بحکم اشرف بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و تفسیر آتیا کرسی را بنام اقدس موشح گردانیده دست آور نیز ساز ساخت لیکن بنا بر عدم استعداد سرورین یورش از سعادت پیرایه ای از آنه دنیا بشکام هر جهت مبدک بگمان شکوه در گذشته اگر چه خدمت پدید بود روزگاری بسیرت و سعادت بسکند رسیده چون آیات اجمال بهانه لفظه قبح بود زوال اجمال فرموده کوکب طالع او و توفیق حضرت و طوری را چه عزت و کامکاری ترقی و تصدای تیره و چنانچه محلی از ان در حای خود نگذاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام شیخ از پیشتر تا این جهان آمده مشرف ملازمت بدین وقت بنده گان حضرت بکثرت زیاد ه سسری ولی هر قدر گری از کجرات محمود قاسم طمان نزد خان خانان فرستاد و بود که خان خانان بشکوه این غایت بر راه او و سوز و غم در شسته با انواع حاله جوی پیشتر و جاگیر لائق تجویز فرستاد و آتشکاه عمنه خانه از بنده غارتی جوون آتش جاگیر ارضی نشسته ناگزیر خانه استخواست گناه او نطوره بدگاه محفلت بارگاد فرستاد در مقارن این حال در بنده نعل از غنای خانه لیم بر گاد رسیده و از آنجا فیصل بگورتن که بشکوه ظاهری و باطنی استسگی داشت داخل حلقه خاصه شده دور بولاک موکب جهانگشا متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود و بوقت عرض رسید که بسیران اختیار الملک و کجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند لاجرم خان اعظم میرزا عنز کوکب کلتاش را که ولایت کجرات قبول او مقرب و مشمول جلال نفقات و نطفات ساقی حضرت کجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریای متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردید و حکم شد که اردوی بزرگ بسیر کردگی مظهر خان از راه تنگی رود اند شود و آن گسلی مزاج روستای طبیعت با آنکه هنوز در مخالفت تقصیر گذشته چنانچه باید بر نیامده بود قبول آن نمود و در برابر جو ایهای دور از صواب سر و من داشت و مجدد از نظر خدمت افتاد و خدمت مذکور بیزه اوج سف خان توفیق یافت نهضت موکب جهانگشا به تسخیر شرقی و یار و تسخیر قلعه مینه و صوبه بسیار چون ظاهر فیض مظاہر از انتظام ملک کرد و در تربیت عساکر فیر دزی تأثر و اید و اخت حراست و از اختلاف بنهاب لرتین احمد خان مقرر فرستاده روز شب بیستم تیر ماه الهی موافق نیم صفر در ساعت سعادت اثر باشا پیرا و لوی والا گوهر و مخدرات استحق حضرت متوجه ولایت

شرفی شده بود و این هنگام خدمت بخشی گری برای پرگوتم خدمت استیفا از تفریط برای بگواند اس تمویض یافت و اسامی هم
 بسا حضرت که درین پورشش اقبال صفت قرین موکب و ان بودند بدین تفصیل است راجه بگواند اس راجه بانسنگ
 نیرین خان ملک شهباد خان صادق مورخان قاسم خان میرزا پیرعلی جلالت خان بنیاد کجا سید استخوان آدو بسنگ لقب خان
 گوهران بنات خان سیدخان موهی حکیم الملک پیر و خان و از اهل سعادت شیخ عبدالبنی صدر قاسمی نقیب شیخ ابوالفتح بخشی
 و در این نامه که در کوفی دستخوری عدیل نظر خوانده استند از خط و کتیبا حکیم بخت نماز تیب فرموده همراه گرفتند اول بل شده بود
 ماه میل در یک کشتی دوم میل من بود و ماه میل بر کشتی دیگر چون موسم برنگان هنگام طحان آب و تلاطم دریا بود و راهی تجمعا
 چند منزل کشتی گردوب غافره شد و قریب به اباسس در موضع بکوره مروض با گاد سعادت گردید که زمار داری از نهایت بد ذاتی
 و سیاه روی مخلوب نشانی شده با دست خرو و ملاجیت زنا شوهری میکنند آن مرد و ازل و او را در پایه سر بر عدالت معیر حاضر
 ساخته باز پس فرمودند و بعد از تحقیق و ثبوت بیاسار ساندند چون موکب اقبال از ادرگش نشسته در یاد و تکلم آمد و از شدت
 باران و جوش و خروش آب و با کشتی در آن روز غرق شد و بتار و حسانه نیز آسبیدی رسید در نعلاب این حال قاسم خان
 از پیش خان خانان آمد و حقیقت خبر دو نفر امان و استیلائی عساکر فیروز می نامند در موضع و ثبوت و باعث انبساط و انشراح خاطر
 اولیای دولت گردید و درین روز در محضه خاقانی حسین خان یار فرمودند که چهره ابراهیمت و جهان بیاسج جلال بسید که اثر
 سودانی بر مزاج مستولی گشته و در صدد جایگزینی خود به تاخت و تاراج رعایا و زیر دستان او قاتل میگردد و چون وقت
 عقیقی آن بود و شهباده و قریب او بزمان و خدمت حواله شده و از حوالی بنارس شیربگ تواجی بزور قتی تیز و نشانی شده
 زده خان خانان فرستادند که نزدیک قریب و صوابان اقبال را حرا رسانند و در حوالی بنارس اردوی بزرگ که لبر کرکلی
 میرزا دوست خان از راه تنگلی می آمد بکوب نزد ملحق گشت و درین راه بود از آنحضرت مجلسی پادشاهان است
 با مقربان بساط حضرت صحبت های خوش میباشند و آنرا امانت میر شریف برادر نقیب خان کتاب عقیده را آودا و حسین
 و دشین می خواند و شهنشاه صورت و معنی رفتار خود و چشم حقیقت بین را بتقاطر اشک گوهر بار میفرمودند و چون موضع
 از قویج جوینر مورد امانت منصور گردید عرقه و در آن زمان و دیگر امرای محکم رسیدند که چند روز و سایه چرخ
 بفرق دو نفر امانت بدین صورت قیصر این فاک بزودی جلوه مرد و خود نمودن حرم حکیم الملک و خصلت خان
 و جمعی از امتع این خاص در خدمت شاهزادای و اولاشکود بجز پیشور رخصت یافتند و استعداده از جزو ناسید است
 نبی جسته بر جناح استیصال ایات فسح و فیروزی الهی بدین بر تو مشتمند و مقارن این عزیمت خرد و فسح و است
 سرت بخش خود از نیای دولت گردید و در معنی تقاضای فتوحات بلاد شرقیه بود که منبیا عالم عجب بگوش ارباب بصیرت
 و پوششی رسانیدند و شرح این داستان اقبال که در اوراق سابق ذکر یافت که محبت علیخان و مهاجرت خان بنیر و او
 استعدای ناهید بگیم به شیر تیره و بکر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان به متنازعت و مخالفت پیش آمد
 و قلعه بکر را مضبوط ساخت تخت بخت به شیر بکر بسند به محاصره آن برداشتند و سلطان محمود نیز در لوازم قلعه داری
 دستور انک استقام آن سنی لوفور بطور آورد لیکن از اقبال روز افزون خساقان ریح سکون در آن قلعه محظوظ
 زم بسجده سلیمان محمد و با بر و سر ادانی غله و ذرونی از ذوق حرمانت عزم جنایات خوده اول جنوبات به است ساند
 و در این وقت در این فرجه آمده بود و درین قسمت کرد و خوردن آن ماه او حجاج و در ام گشته حالت و باشی

یافت و از غراب و ابلح آنکه بر کسی پوست درخت سرس - ابرو شایسته خوردی از مردن جان بروی درخته رفته پوست آنست
 بوزن هفتاد و دو سوت آید و چنان بر دل سلطان محمود تنگ تر از چشم مور شود چه جای قلعه بکر با گزیر عرصه و پشت درگاه
 معلی فرستاد که درین مدت بموارد نو از ممراسم بندگی تقدیم رسانیده ام و اسما لیز بشاه راه اخلاص و قرآن بردار
 ثابت قدم لیکن چون با محب علیخان و مجاهد خان مشار عتبار روی داده و از جانبین بنام صحتی و شایستگی برخواستند با ایشان
 نمی توانم ساخت و از ایشان زمین ششم انقدر شکستش بندگان حضرت شایزاده عالم و عالیمان و ارث ملک پشت اقلیم
 سلطان سلیم نموده به ششعلی آن برگزیده و دین دولت اهدا نم که اگر از روی بخردی و دادانی مصدر تقصیری شده باشم
 رقم حقیر چه بر آنم این بنده گناه کار کشیده در زمره و در حق این مقسم سازند و یکی از مستدان درگاه رخصت نماید که قلعه را
 سپرده متوجه آستان بوس شوم خان کنورستان قلع و معرکه قبول مقرون داشته میرگیور که از قریب آن درگاه بود
 بواسطه قلعه رخصت فرمودند اما بیشتر از رسیدن میر گیور به شش سلطان محمود لب ریز شده بود و اهل قلعه انتظار میسر شدند
 و چون میر گیور االی بکر رسید مجاهد خان قلعه کجا می صهره داشت و سامه بیکم و خرمج علیخان که والد مجاهد خان می شد در اینجا
 بود از رسیدن میر گیور شگفت و غراب چند آر بسته بداند و مخالف روی آورد و از اینجا که میر نسبت با و کم صحبت بود نوشت
 دست و پایی زد و بگذر رفته رفتند کار بر میر تنگ شد و نزدیک بان رسید که گرفتار گرد و خواجه سیم پروی پدر خواهر نظام الدین
 بخشی که از درگاه به این قلعه به نصین بود محب علیخان را ابو ایمن و نعام شیخ در مقام قیامت قلمی آورد و مقرر ساخت که قلعه را
 و گذارد و میر قلعه را منصرف شد و لیکن محب علیخان و مجاهد خان از چنین ملک تصور دندان طبع نمی توانستند بکنند و چون حکم
 شکل منبوه عاقبت میر گیور مقدمات مستقر قرار داد که مجاهد خان بجانب تهر رود و محب علیخان با اهل عیال و خواج اولوا حق و در
 لاهی بگریزد و بر این ندیر فرست که سنگ نقره و صحبت آنها انداخته مستحق آن ملک را بچلده تصرف آورد و بعد از آنکه
 مجاهد خان و محب علیخان بوجوب قرار داد حمل نمودند میر جمیع کیش را بکشتبانشانینده بر سر سامه بیکم فرستاد و آن عورت از قیامت
 نور جوئی خود را استحکام داده بخار به و مضافه پیش آمد و یکشپا روز چهار دیوار خانه خود را تنگ بداشت تا آنکه مجاهد خان
 با بخار خود را رسانیده مردم میر گیور انگست داده و سه ماه دیگر آنطرف آب او بود تا وقتی که بکر به ترسون محمد خان حیرت
 در اصرار او حسب الحکم به آنصوب رفتند میر گیور از کوه اندیشی و بخردی خواست که قلعه را منبوه سازد و چون دانست
 که کاری نمی تواند ساخت از آن اراده باطل شد است گزیده قلعه را برادران ترسون علیخان سپرد که با آب و چوای اینجا
 با نگاهت چنین است و لا میر گیور کجا و این قسم او را کجا زبان قلم ازین جمله موقوفه کوه داده باشند سر نشسته سخن را بدستان
 سابق میزند میداد چنانچه چون میرزا ابوسف خان وارد روی بندگی بیک منصور پوست حکم شده که هر جا کشتبانی با و شایه نگارند
 سر زمینی که محاذی آن باشد مسکرا افعال گردد و روز دیگر آن حضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از آب جو فرسود
 میر کردی آن حضرت قریب پانصد زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود نشسته ای آب و طبعان در با همه بیلاست
 که مستند و از غراب اتفاقات آنکه در آنمای آب که شستن با بی جسمه هر زانوی آنحضرت آرام گرفت و شکون که این
 جنبت ششاس بر فستج و نصرت تفراتل گرفتند و درین راه دشمین یار مشیر شکار مرورد از کشتی بر آید و شش
 چینه خوشوقت می شده نه چنانچه روی بر سر ابراهیمی گذر هستند و آن احوال چنگ پیچیده نفاص شده راه مسکرا
 پیش گرفتند و بوقت پیچیدگی رسیدند آن احوال نگار کرد و بر زبان الهام بیان گذشتند چون پیچید با آهوی گذر ششیم حساط

چنان بر تو آمد زخت که درین شکار آنچه از عالم غیب بچلوه گاه ظهور میدهد صورت حال از آن قیاس فرمایم اکنون بخواهیم بگردیم که او درین مرتبه اسیر سپهر چه تقدیر رخ نماید و بار دیگر تقضای الهی شکار اقبال است و تضاررا آنچه بر زبان الهام بیان گشته بود مطابق آن از کس بطون با عالم ظهور جلوه نمود و بتوفیق الهی در جای خود نگاشته کلاک و قانع نویسنده خواهد شد و هم درین ایام بسید میرکی پسر میر عبد اگر چه چیزی حکم شد که پیش آمدن حال ایضا بطه جبر استخوان نماید و منبیا ن غیب این بیت پر زبان قلم آوردند سه بزودی اگر از بخت جان برون در دلاکت از کف داد و درون غریب قرار گیرد و بیگانه گشت و اولاد دارا خلالت نیز استخوان نموده بود و این بیت بر آید سه گرچه باشد شکر ت جوار و بجد و شمار یک باشد فتح و حضرت در قدم شهر یار و چون گذر چو ساجیم بارگاه عروجه گردید عرض داشت منم خان خان خانان کاشانی منم و فیروزی بود رسیده ضحون آنکه جمع کثیر از اغانایان بسید کردگی عیسی خان بنازی که در تهور و دیر می سرگروه شکر خائف بود بر مرید قباک ریختند و جنگ عظیم در پیوست و از دیگر مریدها صا کراقبال جوق جوق در دم بگویم گشتنا فزند و آن تو در مل نیز خود را بوقت رساند و مشهور آن تاب مقاومت یار در دو خاک بر زمین بر ذوق ناموس خود بختند و در جنگ مظلوم عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان کشته شد و خاقان گیتی مستان عرض داشت خان خانان را بگوش نزد شاهزادای بلند اقبال ارسال فرمودند که بخت افزای غلگه گرامی گردد و چون موضع دوستی از اعمال بچو بر مغرب ختام گردد و آن اضمحام گشت عرض داشت منم خان رسیده انماس نموده بود که از اتمه او محاصره و کشته شدن اسلام سپاه و آلات حرب اکثر ضایع و اینر شده اگر در بیوقت از نور خانه خاوه ادا در سد بجا خواهد بود تمس از قبول یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع اسلحه بهرعت تمام بمسکرم عالی رسانند و چون جوانی نصبه میر ختم بارگاه جهان گشته شد میر قیامت الدین خان نصیب خان نام برودند که مبلغ و افزاز خزانه عالی گرفته بنسوبان هزار سوره مشیخ شرف الدین اسم بر عیسی میری و متخنان حوائشی آن آستان و سایر محتاجان قیمت نماید و مشیخ عیسی پسر مشیخ اسماعیل میری است و از اعاظم اولیای هند و سمان و بر سلسله چپستیمه و طایفه فرود سپید پیر سنده گویند مشیخ را آرزوی ذیرند سه اسبید داشت بلازمت مشیخ شرف الدین باقی بنی استقامت و آن و نامی رموز الهی نقش این خواہش از لوح خاطر مشیخ خوانده بزرده فرزند خوش وقت گردانید و فرمود که چون بطور این عطیه غیبی کامیاب گردد بزم نامی ناموسوم سازد و مشیخ در پیش و تندیب اخلاق پایه و در دو با اسطالاب تصوفی را بعبارت منقور سلک تخریر کشید و کتاب سمدن العاسنی و گنج لایحی و ششیر آداب المرین از داروات مناظر فیض مطاہر ایشان است و سه مجرعه کتوبات که بعضی از طالبان و مریدان خویش نوشته اند یکی منقون صد و پنجاه کتوب و دیگری مشتمل بر صد ملاحظه و دیگری محتوی بر بیت پنج بیت است مشیخ صاحب سلطان همه فتنی بوده و در بد است حال پیوسته در کوه صحرای سیر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در دست بشرف طازمت مشیخ نظام الحق الدین رسیده و به اشارت ایشان بخدمت مشیخ نجم الدین فرود سی شناسنده ارادت آور و در ارب بلند عروج نمود و با بچه چون ربات کتور کشا بوضع سنیر برور و در اقبالیه فرمود در اول سعادت آستان بوس دریافت و خاتمی عساکر منصور و مشر و عاصره ص داشت و در باب آمدن مشیخ خان بستم نوح نمود حکم که زیاده از دو کرده باستقبال نیاید و دیگر امر او در مکتبها خود بخدمت مرجع قیام نمایند همان شب را بجز خیمت سعادت یافت و هم درین ایام عوب پسر با شتم خان کز خالی از جوهر ذاتی و ورشدی بخود و پناہت بر خود در دو گاه خدمت می نمود

عراقش بر خود را که شش بر سواخ و قانع بجنگ بود و میگفتند خطاب نیابت خانی سده نزاری یافت و در دو کوب
گیسان شکوه ایضا هر چند و فتح آن حصا برین اقبال خاقان نامدار خاقان کشور کشا با بخت بلند و طایع ارجمند
بشارت دولت اقبال زجا شبته بریت و دوم او و ماه المی مطایقی شازده هسم بریح انانی مایه خورشید از بظا هر
چند بر افراشت و خان خاقان کشتیبار به اقسام تشبازی و برق اندازان آهسته بشکوه هر چه تا شرف رکاب بوس دریا
و بکامل تفصیلات خسروانه سر بلند گردید و حکم شد که متعدد بان توپخانه عالی قوسها و بند و قمار آتش دادند و غفلت عظیم زمین
وزمان را فرود گرفت و از فرود خان و فرود جهان عالم چون روز اعدای دولت تیره و تاریک شد و صدای هوانا که چند فرسخ
در چند فرسخ از جهت آن لرزه در ارکان همت خاقان افتاده و آواز نثاره فسیح صیغیر فی اقبال و صدای گراگشت هوش با
افغانان گشاده بخت همت بخش او پامی دولت گردید و دهم بار غلبه اقبال در ساعت معهود بتیغ خاقان و در شکوه
و جلال فرمود آن دو تنند نوره و این پایشناس نفاش جناس و نوادر استهزیه سیم شیکش و نثار سروش مجلس
فردوس نگار گردانید و محمد علی خان برلاس و قیام خان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و چهار امرای عظام که
درین لشکر فیزی چشم پرورم خدمت سعادت پذیر بود بر دولت زمین بوس در یافتند و همچنین دیگر امرای سرداران
و دیگر جوانان فرج فرج جوق بجات بود و بدست تقدیم رساینده مورد اقسام نزارش و تحسین شدند و روز دیگر خاقان
کشورستان اطراف قلعه را بمحقق نظر سنجیده تخت نشین حاجی پور کرد و فتح قلعه و دخل عظیم داشت پیش نهاد همت عالی فرمود
و خان عالم و میرزا اعلی علم شاهی و سید من بخاری و دیگران را با جگنچی را با فوجی از بهان و آن کس که حکم شد که برستی نشسته و کوفت
شانه تیراوه گرفته متوجه نشین آن شود جای پور و در میان ذبی چند واقع است و در بای گنگ برض دو کرده از میان آن دو شهر
هزار چو ش و تیر و سه میگز و واحد آذوقه از آنجا است و بعد ازین روز از بی و او دو بسیلو خان خاقان سعادت کورنش یافت
پیش از در و در ایات اقبال خان خاقان خالد بن خاقان نرود و فرستاده پیغام گذارده بود که هنوز سر رشته صلاح از دست
زفته مگر بی بحال خود باید کرد و نیند بر پامی دولت خویش نباید زده باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد و این
ستیار انار چو بی است و او دو یکی از زمین خود را محسوب خالد بن خان پور گاه فرستاده در لباس جلا و سالوسه
معروض داشت که آن تقصیر است گذارنده نام و پیشانم ولودی که مراد این روز نشایند بود و برای خود رسید اکنون سر خط
اطاعت و نرمان نداده امید دارم که قدری ازین حکم بمن مرحمت شود که روزی چند در نانی تقصیر است سابق کوشید
بعادت استنان بوس سرفراز گردم و چون مصدر جرائم عظیمه شده ام بالفصل با حراز دولت طاعت جرات
نسبت زانم شود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او از فریغ صدق ریختنی در دوزبان او بادل موافق است
بی شایسته تو هم و مخاطره روی امید بر گاه سلاطین پناه نند که از این بر رحمت او نگذشته باشد به قصد است
و مصلحت شرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و فریب و فریب است بی ازین سه شق باید اختیار نماید تا جان
و مال و ناموسه چندین هزار کس حاضر تلف گردد و آنرا آنکه داد و تنها بر صدمت عدم نماید و بیکدیگر مبارزه نماید تا
المی و تائید استانی بر که حضرت باید کس از این او مانند و اگر این جرات است او یاوسی کندگی از مردم خود را که بریدند
و بیرونی دل و کوه باز و از دیگران تنها زده شده باشد اختیار نماید و با نزرگی از بهادان خدائی را در بهای او
تا این برود هر که نظر و به نسیج از این بسته شود و اگر بر هسم قرار نوازند و او یکی از ایشان جنگی خود را انتخاب نماید تا بیاید

نیز علی بیگلر و مقرب سائیم و ازین جوان هر که هم غالباً بنده فروزی از انجا نباشد باشد و او که نمودی بودی بود هیچ یک ازین شرفی
 را ضعیف نشد اولی محنت آن خورده خضر. او جنب شکوه حضرت خاقانی بود و وجود که ام قدرت و متقارن این عالی حاجی پور رسید
 هست بهادران بیروزی نشان خست شد و تفصیل این احوال آنکه چون پیر من رسید که عساکر حضرت اکثر بهار در میان حاجی پور نگه
 و عقرب رده است فتح دیر و می ارتقا خود بیفت خاقان گیتی سسنان بر سر شاهم نشان که از انجا حاجی پور مرئی می شد بر آید
 بنفرد. بین تا شاه بیگلر می نمودند اگر چه ترو دیواران جان نثار و کار پر و از بیای و لا و از ان عرصه کارزار چنانچه
 بی شخص بی یافت او بیرونی آنکه آتش قتل شعله افروزه شده باز از زود خود گرم است در وقت صبح از بهادران
 کار طلبه باور گشتیم تا شاید بگویم که فتن فرمودند و متحصنان نیز دست از جان شسته غراب چند بر سر راه آورده و بهادران
 آتش خوی در باطن قضا و اقبال روز از روز در حلهای رسانا زنگار برده خیم را برداشتند و این مردم کوکب رسیدند
 بود. حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر غازی خان مجلس که از سرداران آن عده بود با گروه از مخالفان گشته
 روزگار در عرصه کارزار افتاد و بیفته است بعد جان گذارن رفت جانشه با حاصل ثبات رسانیدند و بعد او پیش بر
 اجازت امر شورش آتش زدند و خان کار در این پرتو در دست نمایان که دور را چو کبک بیاید آتش شیره باز و پیران علی
 اگر شاهی و سید سن بجاری با خان عالم ز بهایم باقی نوبه اکثر از بهادران که طلب را دست به دست کار رسید و این فتح که
 سزا خازن توغات جانک شریفه بود چنان آرای شد به مقصود گردید و فتح قلعه پهن بجای اقبال سنان گیتی سسنان و در
 نمودن و او در پیغارا آنحضرت شعا فیه و چون حلال فتح و اقبال به بقارق بهادران خود گشته افتاد و آنگاه انوار حضرت و
 مشکوه بران و بار یافت رفتی دیگر در عساکر بیروزی تا به پید آ و لا در ان نیز به صورت تلاش خدمت از یکدیگر که سبقت
 بردند و متحصنان اول بان داده بر دریا سس قشند و بام انهد ام پیرانی دولت افغان نزد یک رسید. متقارن انحال حاجی پور
 که افتاد خوی اعلی خود بود به تیغ بهشت و بیای دولت مفتوح شد موهبه که در کوه که دست باور غرور و پندار بود و ملازم
 سعادت پشاور و اطلاع و فرمان برداری بی نهاد بیان در مقام خدمت و جهالت استاده تدبیری بجهت سعادت خود
 نمی دانید تا آنکه شهیدیت و پیغم امر و اداه الهی که دست بی تنور افتاده خزان خود داشت کسی از خیر اندیشان او فغان
 نموده او را بر کشتی انداخته راه بیگانه پیش گرفتند و کوه روان که حمد و دولت بود با مجموع غیلا و عموم سیاه بیان از روزگار
 آهونان بر آید بر او شکی نزار نمود و تربیب شورش و وحشتی در قوه پدید آمد افغانان سر شسته نه پیر و صلاح از دست او
 می دانستند که باید رفت و چه باید کرد بعضی از اخلاص بهادریان در ان زمانه در باره کشتی قهبر نمره زین کوفه را گردیدند
 و بعضی که خود را کشتی انداختند و انجم مردم با کشتی در دست نه در می نبود بکشتی که از سر بر آمدن به مال کثرت و از دحام
 گردیدند و طائفه که راه بیرون شد نمی بافتند خود را از بر او در دست از دست خود بیستی خود رفتند و در ان
 شب که صبح اقبال ان بیای دولت بود از کثرت شورش و شعب استعدا حال در راه کشتی کشتی چندی صورت
 سبزون و آینه به هم ساد می نمودند و بعضی نقش گر کتن داد و بر جبهه غرور از ان زمانه بر کوه به زمین می نگاه داشتند
 بعد از انی شخص شده که حقیقت کار چیست و آن شد و در عرصه اقبال فیصله این در راه بود و نیز به جزایر حسن و
 و اعظم چند و زندگی رفتار متسیار داشت سوار و دولی شده در ان اول شب و دست نه در پیش نهاد و بهت کاشی
 فرودند و فتح خان ثرق نه دست بر زمین او به شمار و سوز فتح داشت که تا روز بیروزی اقبال و انبار نوحه بگویم حلال

از لوازم حرم و احتیاط است و چون نمی توان از فرستادن و پیروزی رنگ زدای وجود احمدی دولت گردید به آنچه
روی بجهان آورده است و با یاری او خواهد شد شمس خان خانان بجز قبول مقرر گردید و مسیح آن روز در ایات نصرت
طراز نعل سجدت بر شمس پنداندند و خاتم موفور از فیضان نامی و اجناس منصور به تصرف اولیای دولت درآمد
و بعد از آن ظلم همت و استحکام خود بر اسب پوز بیضا که سرآمد ملوک خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران تیز
شعاقب گوید که خلاصه فیضان را همراه گرفته بر رفته بود ایضا فرمودند و حکم شد که خان خانان از روی بزرگ را که
به استیگی می آورده باشد و چون در دموکب قهبال بدریای پندین اتفاق افتاد و عنان حریت بدست توکل سپهر
سواره او دریا گشتند و ملزمان رکاب پیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را با تب را اندو
با وجود چشش و شروش دریا و طیزان آب بیامن نمانید ضعیفی و امن چنانچه بکس از موج نیز خنتر نشد و همه در سایه
موکب عزت سلامت گذشتند و کویب بصره دریا پور که تخمینا سی کرده مسافت بوده باشد عنان بمرهجهان نورد
پار کشیدند و چون شهبه در غلگانی بروی رود کار احمدی دولت انکند مراعات خاطر ملزمان رکاب اقبال فرمود
در کنار آب و قند استراحت اتفاق افتاد و همچنان در میان و شمیران زسان و چندی از امرای کار طلب بیکاشی بچنان
تعیین نمودند اگر چه کویب درین ایضا گرفتار نشد و بعد جان کشدن سر سلامت به برود در آن سرودگی
و اضطراب با جمع کثیر در دریا می بین غریق برفت گردید و دو دویست و شصت و پنج زنجیر فیصل تصرفه آید و کویب
در آمد و از بین فیضان آنکه بجن صورت و سیرت استیگی داشتند در آن شب که موکب دولت در کنار آب
کنکاب نزول اقبال داشت چند کشتی ملوانه اسبابه و اموال بر سبزه نونی با خدای اقبال در حوالی مسکر اقبال
پیوست و خاتم موفور به تصرف چهار ان عرصه کارزار اوقات و از آنچه عموم خلافت وارد و بازاری را در سر
را با گذر پای آب بدست آمد زیاد و از احصای شمار است با بچه چنسیں لشکر آراسته که کیفیت و کیت مثل
آن بمر با و قرنها سامان توان نمود تا شاید اقبال روز پسزدون نوعی ویران و ابر گردید که مافوق آن منصور
بنا شد و حسین پسر مدلی از زبونی طالع چشمه سسته بود بدست افتاد و بسوی خسان خانان زیاسار سید و در وقت
از خان خانان و سایر امرانگش خواستند که هر که امرو خود استعدا و در یافت خویش مسیح دولت و همه ابدید
وقت بوقف رض رساند جمعی چنان لائق دانستند که تا که شستن موسم باران درین ملک توقف فرموده به تنگام
و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این گلبن و مشکف به خض خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران
رفتند که بی نام توقف متوجه شجر بکار باید شد تا بنیم اوقات بخودیر و خستن و جمع ساختن فتود حضرت خاکا
از فروع باطن و غیب رانی بر کک شش ثانی تمسین بر بود و عیبت شجر بکار پیش نهاد همت عالی خستند و ختم خان
خان خانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلالت آثار و بکه جوانان به آن تا که شمران به بیت هزار سوار
میکنند قیصر بکار خستند یا نیت و حایر ازین مردم در صوبه بهار حرکت شد و راه تو ذر ل بگویی و احمد خستدات
ایضا بدست بر بر جوانان در قیامت سیده برداشت و خان خانان تمسین فرمودند همچنین دیگر کار در آن وقت اقبال در
شکر مقرر شد و از استعداد و شایستگی خویش صاحب بلند و تب از جمله شرف از دیار بافتند و اسبابی نیت
آن لشکر بدین تمسین ۳۰ کویب خان برلاس شکر خان کاشمال بیامان اشرف خان خان خانان خاتم شایم شمس خان

باقیخان را بعد از مرگ پادشاهان آغا...
 عقیب خان قزاق برقی علم شاهی صلاح...
 و بعد از ترغیب عساکر و انتظام...
 سابق اردوی بزرگ را از راه خشکی...
 پیش رسا و جهت عالی شده...
 قریب بر فراز آن واقع است...
 حزی آب شیرین برمی آید...
 برنگره خمیده رود رود...
 آفات قله گیری نیز آن...
 شناسند بر تپه آن...
 او مقرر شد و حاجی خان...
 از بهادران عرصه کارزار...
 منزل کوچ فرموده در حد...
 مقدم آسای و نئی آسانی...
 نام مرغی و پشته تاکید...
 این استودیه پیش شد...
 سزای عفت که چشم...
 بدولت که نشخ زمین...
 و قله ریات جلال صلاح...
 آشوب صفتی گردود...
 و محمود حاجی از دوش...
 میرزا اردو و عین و شاه...
 و حکم شد که با تفاق...
 شده در امتحان حستی...
 پاک گردید و از سوا...
 یافت که او را که با...
 خیلان خصم را از آب...
 در روی حسی چو کب...
 از آنکه در حکم شد...

از او پیش از این آورده چهار قصه و استوسب بر لغت سازند و خاتمان نیز نامه در آمد با تمام انواع لیساق کشید و اصلاح
 بگزید و رنگ بر ملک مفتوح است که گشت در چون حقیقت حال از فرزند داشت خاتمانان بسامع جلال سعید و شاه صفای
 آگاه زبان قصه از خاتمانان پس این او به سبیل قیاس گمبار فرموده فرزان چنین و آفرین خاتمانان و دیگر امیران و بزرگان
 مرسل بودند و متزلزل بنشیند و بشکوه کار پرداخته متوجه و از اختلافه نشدند و از سر سخن این ابام رحلت خواج جهان است
 اندازد عالی تقدیر سرای جهان و دانی او حکیم اشرف در چو چو بود روز سه شنبه در شب آسمانی قیل بجا نیاید و در خواجده سر اسیم
 روی بگریخته و در آتشهای بود دیدن کپالین بطناب حمیده افتاد و آسیب عظیم به او رسید در حوالی نیکو سوگر خوست
 گزید چون لاسه تیبالی مورد ریاضت اقبال گشت حسین خان که بنا بر چهار صد شتر و از سعادت ملازمت بدین سفر
 مورد مصلحت بود و است زمین بوس در ریاضت و چون بهر شتر و از اختلافه تزلزل و کوب گویان شکوه اتفاق افتاد
 خوسب طرات حرارت مقدس بدلی و اجیر پیش بخاوندی خوش شانس گردید و از جهان متزلزل اگر راه راست است
 متوجه در البر که بدلی شدند و در آن سفر سعادت لازم زیارت و بنا بر زندگی و شراکت تقسیم و منبندی بقیه سادات
 و جهانان آن بقیه مقدس و سائنجانان را به تدورات و تصدقات بهر در ساخته بسوی کز است لیاقت احتیاج از غیر حلال
 فقر و مسکینان گشتند و از راه نارنجی بقصد زیارت روضه حیدر متوجه قطیفین اساس اجیر شدند و چون حوالی نازل
 مقرب بنام بهر احتشام گشت خاتمان از لایه رسید در شکارگاه سعادت رکاب بوس در ریاضت و باقیام و حالت
 و مرهم شرف انتقام گرفت و معارف از افعال خان اعظم میرزا فرید که تیر از گوات آمده بدولت آستانه بوس سعادت به او
 انداخت و کمال عنایات و در آن شهر هر دو فرزند بهر فرزند و کوب گویان و فیروزی بهر باران که جمیع تزلزل
 فرمود و خاتمان بحر و نخل از لایه زیارت و بنا بر زندگی و تقسیم ساینده بهر جان و سعادت جان را به اشکات و او به باران
 که ایند و این ابام که خفا جمیع سواد و شاد صورت و باقی از حق آسانست در دست ابام بر آب نیکو است و ساینده بهر باران
 معلوم عرض نمود که چند سعید در هر روز چو در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 بدفع آن حضور بنشیند بر است که اگر در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 یافت و حسب التماس او به سلطان بوسیدم بیک نوبت و حوالی نیکو در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 از خاتمان عرصه بهر است که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 از هر دو رام بود و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 سائلان است بر زنده بسیار و از هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 آگاه و دستاد بر هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 معلوم سعادت شود و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 در زمان ادب بیکو بهر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 کشید و بیکو است و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 شفقت اقبال فرمود و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 کرد و شانس نشد و با این بود که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز

تفسیر

را اعتقاد و میل بهم رسد و خاقان مستوره و خصال بهمان بود و دست و اقبال در سعادت سعادت تصور بدایر انظار
 فقیر نزل باجلال منور از طرفت و قانع که در بنواست ظهور ریاضت اساس عبادتخانه است و آن خانه بود
 آریانه شمشل بر چهار ایوان مرتب گردید پادشاه و خاقان گاه شبهای جمعه در آن خدمت محفل بر سر میز و ادب
 جلوسه میفرمود و طبقات انام از فقه اسلامی روزگار و شایع گبازد سائیکت ایوان از خواص و عوام در حوض
 مجلس شست آئین فسیلیم آمده و امن و امن و سیم و زرا گنجینه محبتی یا خستند و درین من جنبه حقیقت
 و معرفت گرفته میشد و اول و اش از شرح صحاب بنیض منقل نامتناهی سرالهی میگردد بدو حکم اشرف
 مقررین لب بیخیزت همواره در طلب اهل استحقاق بوده در آن شب مشیر که هر کدام پیچیده و البساعت
 اوراک محفل سرفراز میباشند و خالص چنان قرار یافت بود که در ایوان سمت مشرقی کوه تان خطیم
 و امر اسرار سباعت حضرت اخصاص میگردید و در ایوان جانب جنوب مقصد و حکما و ارباب دانش بیخیزت
 محبت غیر تقیبت مستفکرند و در ایوان طرف مغرب سادات عاقل و در جات و اهل نسب منسوب به مشرف
 و در حد شمس صوفیان صله فی باطن و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره در باب ظاهر اشکالی
 خود را در خدمت بیان جلوه داده از دار و اشکال و فاد که مورد استوحاشت غلبه است بجا و اب شمس
 تسلی عتیقه تد و اصحاب باطل چه پدید آمده خود را شمس معرفت در کوشش میباشند و با کلمات بلند و سخن
 دقیق از خفا کن و محاربت بر زبان میگردانند که تحسین احکام ایزد است بهت میگذاشت و در کس و خور خور
 خویش هر دو رسد شد صفت سابقان بود او چون مشاب اندر دهنه و بوشش گوید کوس را امان ساق
 بر سراف بستاند در برین و میره شب زنده داشته مرده و دلان روزگار را به کوشش در درسه عالمیت حیات
 جا بیدی غنیمتند و از سواد این ایام آمدن خواجده شاه فقیر است از بیگانه بدگاه اسپر نادگاه بر کالت
 تمام نسل انظار خاندان تبیل ازین جا بپایان میماند در صوبه بجا و چون میماند اقبال روز افزون خاستان بیخ
 سکون میگردد بجزایر مدینه توج و شد قانعان نوا به شاه منصور شیراز میسر که دیدن سیر کار او بودند به کمال
 فخر ستاده اندکس نمود که به بزمین در آن صوبه بخواند شود و خدمت در مالک ستار ملک بخش اورد و بفرستبول
 سرفروان داشته بجایر خاطر خواه مرحت زبده نمود خواجده شاه منصور بزمین منن چه بر نفرت و کار دلش خود
 را در زنده شکل سپند از حضرت عبود داده روح حشا بطرفه و تقسیم بیخ جانک کس و کس
 و عقیده عیاش سچا لوده است که کیا بیت از کور رسد یا سجد چنان بیگ نیست من سچا جان
 حقیقت سندان ضرورت و معلومت بر شست که کلاه جبهه نوح از این در نظر سندان بوده روحانی و زین
 که در این بر ایله نفسریکار به جهل و غلامزده الحال در خارج السب از زندگانی نمایند چه بیایم از آثار عدل و احسان
 ولایت محمور کس پام موقور و منومان دولت است ایامه در دنیا کامیاب است در روز و روزگار و شمس و در شمس
 ستم شریک و عا و شاپست و پنهان است از روزگار که عا سارا از کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 آغاز جلوسه بر او رنگ میافست اندر بیان استایل و سلسله ایچ در شاه و خرا سارا از زین مع موافق چنانچه
 بنشته اند شترگر بسیار در او و سچا از کس و کس ایام است بلکه در سچا از کس و کس و کس و کس و کس و کس

و غیر به تصرف او لیا سے دولت در گد و اهل و عیال شوران اسپر سر خا تقه بر گردید و مقارن این حال محمود خان سپه سکنه
 و محمد خان سوت و چند سے از بخت گشتن او در قصبه سلیم پور خبار شورش برانگیزیدند و راه فوسه شالست به فرخ آنتها از نو فرموده محمود
 در جنگ گاه بر خاک خاک افتاد و سپه سکنه رقرار بر فرار داد و راه آوارگی گشت گزشت چون این شورش منتهی نشد
 خبر رسید که جنید بازمیان ولایت در آن جنگ افتاد و شویب گم ساخته است تلاب را از چهار کنته در وقت بود که با
 یکدیگر لاسه کو اند ساخت از اتفاقات حسد صحبت میان آنها خوب بر نیامد و جنید ناگه می نمود و بت نو و را بر تو در
 از استیاج این سانشو بزم درست و دل قوسه کز نیت به راه او بست نظر به او و او ابوالقاسم کلین و محمد خان سپه سلطان کیم
 کمر و امام علی جوگک و بار اهل کتری و بیست را برین منتقلار خدمت فرمود و نام برد و اسلک خرم و احتیاط از دست داده و در روز شنبه
 و جنید بجز بر سر آنها ریخت و محمد خان و بار اهل و چند سے دیگر از راه و در آن سحر و شمشاد خوبها داشته بان خارگر و بدند
 اگر بر راه افواج ترتیب داده خود بکوگک لشکر پیش شتافت و جنید ناب مقادمت نیار زده باز خود را بولایت بهار گشت
 انداخته بجز در خبار شورش و آشوب فرو نشست و ابواب قند و خساد سد و گشت محمد قلیخان بر لاس که با نواحی خود
 اساس تقابل و افواج قبضه بود و چون به بیست کردی سگام سپه کافان بیست و پانزده بصوب اذربایجان شتافتند و با
 دولت به بند رسام گام در آمده به نظام آن هر دو دمت گماشتند و درین هنگام راه بجز افواج شالست خود را ملحق ساخت
 و عزیمت از لیس و استیصال را از پیش خار گشت گردانید و محمد قلیخان بجز راه متوجه پیش شد و چون قصبه بند خود مورد
 افواج منور گشت بقصه ای همانا محمد قلیخان سخت استی بیالم باورانی کشید از عزایب او در عین محنت و تنه بستی که حلا
 عارضه ضعف و بیایه لاهر خود وقت افکار بیرون پانسی خورده و فرود رفت و هیچ گونه سبب با غنی طراز رسیدن وقت معلوم
 نشد لیکن بعضی عمل برده اند یعنی یکی از نواحی سالیان او سه نمودند و اسلم خدا انکار بجهت از وقوع این سانشو قریب بیست
 در اردو سه نظر فرین راه یافت و جمعی که از خان خانان گران فی خاطر داشتند قباخان را که غاسله از استیصال و مافی نبود بر
 گزیده شمرار و اندک از راه چهار کنته متوجه و رگه شوند و استیصال جنید که بر راه واقع است رسید در راست
 اتقادت کوشش سازند و هر چند راه تو در مل خود است که به قدرت بیچ و امیده جنید مردم نماید نتیجی بران تر شنبه
 تا بیست و چنان نزد خان قاتان بیستاده از حقیقت حال آگاهی کشید و مسریح داشت که چاره بیخ شمر و در فرستاد
 یکی از عهد باست با بیست که نهند که شاید بکلیج توست و نفع این مردم را آرام کردن و چون عرض داشت راه
 بساح جلال رسید بیست و شمر و شکر خان ارسلان کوشش شاهام خان و خواججه اشرو بیست دیگر از بهادران
 بکوگک حسین شمر و در از آمدن لشکر خان با خند زنده و چنر سے که نام برده شد جنید بیست و بیست و بیست و بیست
 راه یافت و انتقام جوار و بهر سپه و در استیصال داد و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 راه همراه گزشت زود از آن که در اول سپه بجای بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 سید از این قوسه در ایستاد و از سه بهار از بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 نمود و عساکر غنیه قریب از راه بر در در آن از بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 از کستی و عدم به بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 کی و می از آنها بجز بر سر او در این حال شایع خان خود بعد از مسعود و حق سزای و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

و تواج را در نظام شایسته و مستقیم با جرم بر یافت باطن خود را با خاکیان نوشتند استعدا آمدن او نمود لیکن خفا و
 مخفی ای دور و از فضایی باطل بدو میگردد زانینکه شش بر تن باطل نبود که برین اثنا فرمان خضارت بران اندکاه سپهر
 آستان رسید که چون بتیاجد آسانی قن قسم ولایت و وسیع تصرف اولیای دولت در گذر زمان که بیست و در انجام آن کار
 صورت دارد و تقسیم را از یون تصور نکنند تا یکبارگی فضای آن ملک از شمس و خاشاک مخالفت پاک شود با کله خان خندان
 به امثال حکم شرف حمیت آنصوبه را پیش نهاد جمیت ساخته با فرج شایسته و استعدا و لائق لجا که منصوره پیوست
 و جمیع سرداران پناه را خاطر نشان ساخته بمقدات بیمه دید و در وجه معتول دلدی مردم فرسود و استیصال با برنگر گشته
 حال در نظر با سهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیشتر شتافته جنگ اندازند در مقام یک گروه
 تعالی فرقی قناده این دو لشکر گران با یکدیگر در او خفته ترددات پسندیده بطور رسانید و از جایمن بر بران حوضه بکار
 شیران چینه کارزار دست بکار برده و او شجاعت و جانتشانی دانند تا آنکه در وجه دست و چهارم استعدا در ماه استعدا
 موافق بستیم ذمی تعدیه شکست بر مخالفان قناده و قوی عظیم نصیب اولیای دولت آمدن گردید و به شوشه طغرک از رنگ
 وجود بسیاری از مقبولان سیاه رود کار زده شده شد و این استان قبال آنکه چون عجزیت جنگ جمیع تریسیات
 افواج برین نظر قرار گرفت قول بسرداری خاکیان و قن پذیرفت و لشکر خان و هاشم خان و حسن خان و بسیاری
 از بجا بدان عرصه حمت برانقت او ثبات قدم در زیدند در انتمس شجاعت خان قباخان و خانزاده محمد خان پسر
 علی خان بدخشی مقرر شد و خان عالم و خواجه عبده الله و ششیر و خان قرق خان و سید عبداله و میرزا علی اکبر شاهی و
 شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و نیابت نون و پسر محمد جلایر و خان قلی دوله و محافظ کوه رش و حکمت
 در بر اول کار طلب گردیدند و بر انتمس شجاعت و تر اعدت و ان شجاعتان جلایر و محمد قلی خان و قباخان و پسر محمد
 و خاکیان و قن قدم خان و سید حسن بخاری از قناده گرفته و در آنجا بر نیروی ششیر و خانزاده در عمل و نظر
 و یار محمد شعلی و ابوالقاسم کلین و حکام پذیرفت و در او در و در شرف افواج نکبت مانده و در برین جماعت قرار داده
 بر یار قلب با وجود ناسر و خود تیره و نایک ساخت و به دست دست سکنه برادر و این به دست سید محمد خاکی
 با بسیاری از مقبولان بانه داشت و کوه جرایر را جمعی از بد باریان به اول گردانید و قاسم روز افواج در برابر یکدیگر نشستند
 از جایمن بسیاران برانده نقد جرات بر عیار حمت میزدند که در جمعی شجاعت بطور و سید محمد و سید محمد و سید
 عساکر کپاچی بود اولیای دولت و جنگ بنا و در تونی از نوانا ششیر و سید محمد کلین کرده قدم چینه بنا و خاکیان به بر و قناده
 قبال و در افزون صفوف آن استعدا به نهاد حمت گنجانده اند و الم از قناده تور و شجاعت سر سینه تیره سباب
 از دست نازده تیره بلوی نوانا دور رسیده اند و قناده تونی بنی از جمعی بر ششیر و سید محمد کلین و اگر او را خاکی ناخواهی بگردد
 لیکن با دوان ناخوشی دست بکار برود و نوزده حمت ششیر و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین
 قیلان یکبارگی تا به پیشتر و او پیشتر و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین
 و در قناده تیره سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین
 که ششیر و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین
 جمیع ششیر و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین و سید محمد کلین

چون پادشاه از پشت زمین بر روی زمین آمد و با چستی و چابکی خود را بر سر گرفته ترو دات نمایان ظاهر ساخت و در وقت
خیلی رسیده او را زیر کوه و غلغلاتان بزم آورد و بزم صمصام خونی شام شربت خوشگوار شهاوت چشاندند و در معنی خیانت
جاوید یافت و از غائب آنکه پیش از آن بمصاحبان خود میگفتند که از خاطر چنان بر تومی انگند که درین عرصه سکا رحمان شام
و از دوستان متوقع ام که در مجلس پیشکش بجز ترو دات و شرح جان فشانی در اسم و ضد اشته خرسندی و رضامندی
خاطر اشرف دست از بند بچنگد که بر فوج سزول را برانگیزد ساخته خود را با نقش سانسید و چو رسیدن این فوج را نیز در اشته
و خانزاده محمد خان روانه در راه اخلاص جانفشان شد و گوهر کلمه را نغمه خود را بر فوج طول زد و ششم خان بالمشکر خان حاجی خان
سیستانی و ششم خان دیگر بهادران پای همت افشرد و همراهمان را بر دلمی و جگر بخشی سرگرم ساخت اما بسیاری از مردم
را همت باوری نکرد و خاک بی حقیقتی بر فرق رو نگا خود ریخته زده فرار پیش گرفتند و خانان بر سر و گردن دودش
نمایان برداشت و لشکر خان مساجی خان سیستانی و ششم خان نیز زخمی شدند و با این حال خانخانان جلوه بارنگرفته با غم
بپوشی و زنده ماندن بعضی از خدمتگزاران از آن که بجز در کما عشان او را گرفته از سر که با او روند که بهمان دستور تا اردوی لشکر
منصور زنده آمد و بهر آن و بتاریخ مشهور گردیدند و بعضی از خانان شمشک خان خانان بندهای عیضت بر آورده و افرو
پرسیده و اینک شسته بر کرامت بیانی شده اند ازین جهت مردم در کمال بیایگی و همت خاطر بی شایسته تومی و ترو دات
بتاریخ اموال مشغول شد و سر شمشک انتظام فوج مخالفت از هم گسیخت و در وقت قیام خان تروی خان پسر او خواهر
و شیر و و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار خلی و یوانه و حافظ گوهر و آنگه بر مخالفان پیش
جلوه بخشند و آنرا از دست دست جنبانیدن نشد و ناگاه تیری از شصت تضا بگو چو رسید و بهمان زخم بر خاک خدایت
گزاران سر رسید و وی گریه نهادند و آب زخم تروی با نام و جمیع شیرین سکا فالت طالب توی ساختند و خانان که کشته
از خاکسار در در تیره شده فله بود و در دست این بشارت فیسی به یاد دست نموه و بیدان از هم آمد و درین داروگیر نقش بخت
سازند که در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود
آن چند تن بناییدن در فوج و عزم در دست بشارت قدیم در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود در زمان خود
چو بند و چکات تبار با فیل از فخر شبر سز و خود در فخر و منتزیم بیاس و وقت روز افزون عادی مقهور شکو
خوبه شد و بیای که لالی و تصویر من و سر یوسف آس از آن و جمیع بیگس که در چندی از بدلان ناموس دوست خوبان
فردا شد پس به خاطر همت مقدمه گاه شامی چو چو که در فوج بر انتار بود و از بر چو رنگی خانخانان قدری دل پای داد
و رسیدن بخاری و چندی از بهادران چو چو که در فوج بر انتار بود و از بر چو رنگی خانخانان قدری دل پای داد
چو صدای شمشک شمشک ترو دات بر سر سز و خود در فخر و منتزیم بیاس و وقت روز افزون عادی مقهور شکو
رسید و در زمان دست از کار با تیره سز و خود در فخر و منتزیم بیاس و وقت روز افزون عادی مقهور شکو
در وقت که در کار با تیره سز و خود در فخر و منتزیم بیاس و وقت روز افزون عادی مقهور شکو
به بر این چند منصور تیر تیر شمشک بیای که در فوج بر انتار بود و از بر چو رنگی خانخانان قدری دل پای داد
و از دست این و شمال بود از خانان و شمشک ترو دات بر سر سز و خود در فخر و منتزیم بیاس و وقت روز افزون عادی مقهور شکو
مشغولان بود و بیای که در فوج بر انتار بود و از بر چو رنگی خانخانان قدری دل پای داد

و او در مجلس حاضر آوردند خانان تاسر کیم استقبال نمود و در میان سرانخت و او پیشتر خود را کشیده و پیش خانان
 گذشت یعنی خود را از سران کابگذازیدم و در اخل و گاوین و گاه و شدم خانان شد شیرا بلاق آن خود سپرده بعد از عطره از
 جانب حضرت خلعتی تا فرود آمد شیر مرصع و او در زمره ملازمان عقیقه داشت سز از گز و اینده و بر بخت ستیز و در وقت
 استقبال که مقصود توجه نموده قیاسات و سجدات بقدر رسانید شرح محمدی را که برادرزاده و بود با تو ایس و متوجه آن در این
 نادر و تقوی و شمار برسم مشکش روانه در گاه عملی نمود که کفر از غری و نشاط گذرانید در وقت بخت یعنی از حال از روز
 بر تیرول و مقرب و مودت و اکثر اعیان اردو و شاهیها سرساخته کرد که از جمله اصلا در آن مجلس جماعتی بود که
 کرد و متعارف این حال خبر شویش گیده گماشت رسید که جمعی از خانان بگشته در کار بر سر جانشینان بی غیرت
 چند دل پایی داده بانکه جنگی راه فراموش کردند و خانان گوی که گماشت در تصرف شده تعاقب نمودند و امری تا قاتل
 خانه نگاه باز پس نگردید یک جلور لقتد خانان از شنیدن این خبر روی بخت بر فرغ مخالفان نهاد تا حدود باله برشتان از رجا
 بخون خان تا قاتل را با فرجهی شایسته بگردد گماشت و ستاد و خیم را از رعیت خانان و رسیدن بخون خان پایی بخت
 از جای رفت و مجال تباه هر کدام یکوشه بر رفتند و مجدد آن ملک بجزه تصرف اولیای دولت در آمد و خانان همگان
 فتح و فیروزه میاودت نمود و در سول نخ صوبه بهار و از تقای پای مظفر خان بار دیگر جلال کل جو طفت
 خانان دادگر و رادق سابق بخت و گریافت که چون مظفر خان معده تقصیرات و مورد اعتراضات شده و در
 هنگام مرگت ارات اقبال از رخ پشته بخت تا ویب و آگاهی او بی آنکه سعادت کوشش در یاد از گلگیان فرحت خان
 به شیر قلعه رتاس نفس فرسوده بودند تا قدر تربیت و نوازشش با دشمنی دانسته از گران خواب غفلت و چند بار پیدا شود
 آن مقصود کاروان نیز نطق خدمت بر میان بسته بعد از بیخوشش الدین جوانی که از صاحبان صلاح اندیش او
 بود به تدارک تقصیرات گذشته کوشیده و بر کوشش و سوسنه ام با که مخالفان در تصرف و اشتد به نیروی قدرت و شجاعت
 اتراع نموده جمعیت شایسته همگنان نیزه برسانید و در وقت بهار در بخت خان از قلعه رتاس برآمده و بخت
 دست بردی نماید مظفر خان بقدرت و جلالت تمام بر سر او تاخته سزای لائق داد و قیمت بسیار از نقد و جنس و قیل و
 بخت و افتاد پاس حکم اشرف و پشته کشاده پیشانی به متابعت دخت خان و محاصره قلعه رتاس بخت می شد
 و چون جمعیت خدمت او با مع جلال رسید فرمان جهان اطلاع شرف ارتقا یافت که اگر درین نزدی تسخیر قلعه
 پذیرا شد میعاد قرار داده بعد تا راه را بگانه فرستد و الا شخ قلعه را بوقت دیگر از انون بر جنبه و تادیب اغانان
 بهار که جمده اخبار رفتند و آشوب بر بخت اند شوجه شو مظفر خان در برابر عرضده داشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری
 با فضل میا بود حسب آنکه شوجه استیصال افغانان در بهار شد امید که میا من اقبال روز افزون خاطر از تنگنای
 آنصوبه و ابرو خسته شوجه تسخیر قلعه رتاس کرد و در آنکه فرستی با قاتل محس خان و ایاق و حرب بهار و جمعی از
 لغزنان حشم خان که بغیض صوبه بهار تعیین بودند در وقت شایسته نمود تا باقی خوردن آن خود در استزای لائق و
 هر کدام بطرف آورده شده و آدم حتی دور یا خان کاسی که بخت بی جانب بهار کند شناخته و چون خاطر بالکل از تنگنای
 آن صوبه اطمینان یافت و کلمای حشم خان حذو منفذ مظفر خان فرستاده گشته در آن صوبه نفسی بر است
 سازد مظفر خان که هنوز از درگاه جاگیر نخواه نیافتد و در وقت سوسنه ایس دولت نمود در استزای راه

خبر رسید که افغانان در شاس بان او برکنار گشته اند و تصرف شده اند مظفر خان به اقتصاد دولت اینترن قهرم سمت پیش نهاد
 این دو کشور را از تصرف عظیم برادر دو بعد از چند گاه باز در صوبه بهار افغانان شورش اند و اقتصاد و کلاهی عظیم خان بی افغان
 تمام استعدای آمدن او نمودند مظفر خان خدمت صاحب را مسلح لغز و اشته و سلوک گذشته را بنحاطر نیاورد و متوجه
 انصوب شد و کلی ازین تفصیل انکه حاجی و غازی نام دو برادر با جمع افغانان در ولایت جهار کند اسباب فتند آشوب
 سرانجام واده قلعه میرزا که بر نصیبت میان ولایت بهار و جهار کند از عصب بهار گرفتند و عرب شکست خورده بهر باز آمدند
 انصوب اتفاق نمود و بدفع عظیم شتافتند و افغانان ننگهای کوه را پناه ساخته شستند و نیز وقت سی صد لجهوت از افغان
 راه به گونست داس عیال و در حیات بر فرج عظیم شتافتند و در آن ننگهای کوه سرشته استقام از دست واده نصیبت یافتند
 و تقیاصد نغز از اجوتان کشته شدند چون ششم خان بجایان خود نوشته بود که تکرری قلی ما با فوجی شایسته بگویم
 زمستان ۱۰۵۵ م تا رسیدن او جنگ بهادرت نمایند از تو قفت و اشته ویرین همگام مظفر خان رسید و بلدی مردم گوید
 و صفات محبت بخش سرگرم کار ساخت و خوابه شش الدین را با جمعی از دلیران از زم جوی نعین نمود که بر او متعار
 شافته و وقتی که جنگ ترازو شده باشد از عقب عظیم میاید خود افواج آهسته بدفع معاندان محبت گماشت و با این
 شکست عظیم برافزاند و بسیار علف تیغ انتقام شدند و افواج نصرت قرین به تعاقب بهر میان شتافتند
 در حدود رام پور افغانان بر گشته بودند و نگار جنگ بهادرت نمودند و از جانشین مرد دات شایسته بظهور پیوست و خواب
 شش الدین بهان و ستور عقب عظیم در آمده سنگ نقره در ننگ گامه مخالفان انداخت و طلال خان سور و حسین خان
 قلجری و چون که سرگروه ارباب فساد بودند خشت حتی مبعج خیزند و دادند شکست عظیم بران بدبران اقا و مظفر خان
 بامری حدود بهار عثمان فتح و قیرونی معاودت نموده سر که ام بجای خود شافه آرام گرفتند و مقارن این حال خبید
 قابودانسته اعلام فتنه آشوب برقع ساخت و امر ابریده چیده فراسم آمده از مظفر خان استمداد کوکب نمودند و
 بی گره خاطر و حسن پیشانی باز شوی انصوب شد چون صورت جانفشانی و اخلاص او بر مرات خاطر قدسی مظفر بر تو
 انگنده بود در اثنای راه یورد زمان عاطفت و نوازش ستند و توی دل گردید و سر کار حاجی بود که سابق قبول عظیم
 سرکس متور بود و در جوان اعلی با دشمنان شتاده در قیامت جلادت و استیصال باشد شش پوست و فی الغرآب بن بن را
 بی لبه عمر و در وقت نه ششهای خانمان پی چپی رسید که عزیمت انصوب تصیر یافته فاینگ با فوج شایسته
 بشان حق بشوم زنده که تا رسیدن بن بگنگ بهادرت تا بنامر فتع عزیمت نموده عثمان باز کشیدند مظفر خان
 بهر چند به خدمات عیم و امید ترغیب جنگ نمودند و مقارن این حال خبر آمد که تاج خان بنوار و فتح خان موسی زکی و
 شش با زخان غلامی و سلیمان بنوار و بهان زکی با بسیاری از قنده بهان بر سر حاجی پور رخنه میر محمد و مشکونی را که از
 جانب مظفر خان بشتاداری اینجا تعیین بود کشته اند و با او جمیع کیش قتل رسیده مظفر خان دفع این فتنه را بر دیگر
 مقدم و هشتمه با فواد و برلاس و عرب بهار و خوابه شش الدین خوافی و جمعی از افغانان خاصه خود بعدوب حاجی
 شتافت و با وجود موسم باران و طغیان آب و کثرت مخالفان خورست که در پای کند که گذشته حاجی پور بهر
 سر از لیکن چون محبت افغانان بسیار بود و برابر از آب گذشتن متعذر بگنگ محال می نمود در بر وقت تا باید اقبال
 در فتنه ای که در میان جنتان در سلک دو لخواهان سعادت پذیر شد و چنان فاسر ساخت که بالار و

گندی است که جمعی از خوشایان من در اینجا مشغول اند و شستی بیابا هم برسد صلاح وقت آنکه قومی اندر دم کار طلب کعبین شوند
 که شبها شبها با بخار ساینده از آب بگذرانم و چون از دم نزدیک سینه شما با این جامه رو بروی غنیمت جنگ کسان عبور نمایند بپایان
 رای صوابنا رسیدن جوان چیده و بگره دلی قاسم علی میستانی و عرب بسیار در بدینجا نب فرستادند و قاصدان تیر و طعن بشدند که
 بی دینی خبر رسانند و بعد از طلوع نیز عظم به تحقیق بیست که انجم از آب گذشته نینم نزدیک رسیده اند مظفر خان
 خواجده شمس الدین و خدا و او برلاس را با جمعی که همراه او است بر کشتیها نشانیده در برابر غنیمت روان ساخت و مخالفان کشته
 را در کجا بر تیر انداختن بندوق زدن است و درین حال آن فرج نمایان شد و او از کوس و کور که بخت ربای ارباب خفا
 کشت ناچار دل از دست داده راه فرار پیش گرفتند و با دران نصرت قرین از عقب آورده بسیار بر ابر خاک پالاک آفرینند
 و غنیمت تو اوان تبصره و دلاوری فیروزی نشان و راه و حاجی پور شخص گردید و از طرف این فتوحات پنی پرنی نام و او
 مظفر خان در ان ملک بلند شد و با به قدر و شکر است و ارتفاع یافت به طرف که روی سمت نهاد و دیگر مراد با سنبقال
 تا آنکه خبر رسید که در آن طرف کب بده کند که جمعی با فغانان فتنه خوی مثل فتح خان موسی زشی و جلال خان خلکی و سلیم خان
 ترمیند فرام آمده اسباب شوکوش و آشوب سر انجام می دهند مظفر خان اندر معنی و کار طلبی بدفع آنها بخت محاکمات
 و چون کنار دریای ندر که در مور بها که منور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شد که تحقیق معبر و مشخص کند نماید در حال
 قریب دو سبت نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجده شمس الدین و عرب بجهاد و جمعی از بجهاد ان تیر چله با شادت مظفر خان
 اسپان را با کس نزد و همو می خورد و مخالفان کس طلب کومک فرستادند و در بدینجا از او و عنان تاب کشته مظفر خان نیز از کمان
 جهاد و تهور بارکی بخت بر آب زده به فرج پیش تخی شد در نیوت کومک افغانان رسید و هم یکجا با کور و زینده روی جنگ
 آوردند و از هجوم مخالفان بی تونگی مرهم که در وقت آب که دشمن تریب ساخط شده بود اکثر سپاسیان بی زرد و خور و روی نماند
 باز کرد و زیند و بسیاری از سر اسکی خود را در آب زده غرق موج خیر فاشند نزدیک بود که مظفر خان نیز به اضطراب خود را در آب
 خواجده شمس الدین عرب بیاد جلوا در گرفته بجانب کومستان و لان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بگو بکسر رساند غنیمت هجوم
 به تعاقب شتافت که شاید و شکیر ساند و در سر مرتبه که نزدیک می رسیدند خواجده شمس الدین حاجی بهلولان و عرب و چندی از بجهاد
 جان شب بکمانداری استاده افغانانرا انقدر محطل می ساختند که مظفر خان تهری زده طی می کرد تا آنکه روز به آخر آمد و کار برده و تو اوان
 سنگ تیره شد در حال اقبال نیروال خاقان شود و خصال بفراد رسید و خدا و او برلاس هر علی نیل بر جی با سید صد کس از بجهاد
 عرصه بخت بگو کشتا فتنه در دقتی که غنیمت از بسیاری ترده و شلاق هدیه زبون شده بود و قدرت مجادله و مقاتله انداخت
 آن فرج تا خود روز رسیده بتباید غنیمت سیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال فرید و مخالفان کشته رو نگار کتاب مقاد و سبت نیارده
 راه شیبستان و با پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی چنین نصیب اولیای دولت شدند و دیگر بر نگاه افغانان رنجت عاصت عام
 فرمودند غنیمت نامحسوسه تصرفت بها و ان لشکر منصور افتاد و بنریت یا فغانان تباخ بنوا پناه برده با صلاح احوال خود
 مبارز و اندک فرصتی هجوم او باشش شد و مظفر خان مراعات حزم و احتیاط نموده بر خیاخ استیصال به با فیه آید استافت و آب
 بده کند که گذشته در سطحی که سه طرف آن متصل به آب مذکور بود و بجانب دیگر چله و خطاب عظیم داشت فرود آمد و در جمع سپاسی
 استعدادالات قتل مت محاکمات و غنیمت نیز در برابرها که اقبال صغوف سنگت با اثر ترتیب داده و شکر گزید اما از استحکام جا
 قدرت ان داشت که با بی حرمت و تهور پیش نهد و چون وزی چند برین تیر و کشته اکثر زمینداران اطراف نفاق و تخریبی

بر میان جان بسته باشد که منصور بجهت شایسته نواسه آمد و اولیای دولت پل شکم ترقیب دادند لیکن بنابر احتیاط که مبادا در وقت هجوم لشکر منصور انتظام ساقل شود و از بی توکلگی افواج نقش بر دوق و نخواهد نشیند قرار یافت که شب جمعی از مردم بر آن طرفت پل خندق نهند پسای سازان که در حصار آن بقسوی مدفون سپرد اخته با انتظام شایسته تنویر جنگ شویم خواه چه شمشیر المیزان خود دست را بر دست مرمت خود لازم شده بود وی سز خجاس نمود و مخالفان سیاه بالین با یکدیگر قرار دادند که دایره را نعلی ساخته در گوشه پوچی شده بایستند چون بهار و آن کرا اقبال غنیمت با گر خیمه خیال کنند و بر اردو خیمه ساختن تاراج ششوار شدند و در آن غفلت و بی توکلگی دست بر عظیم نماید مظفر خان ششوار خرم و احتیاط مسکو داشته جمعی کثیر از سپاهی وارد و بازاری را تعین فرمود که در وقت برخت و تاراج نشاندند خود باروم حمیده آماده باشد و در وقت ضرورت از مخالفان ازین تدریس آگاسی یافته ترک آن حمیده و خدمت نمود مظفر خان جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان سیکار هجوم آوردند و پیاده های که در شش بودند دل پای داده روگردان شدند و از پرتاب آنها اکثر مردم را محنت پادری نکرد و از غایت سرسبکی قریب سیصد سوار و در موج خیز فافرو شدند و ما خواه شمش المیزان بود خدا داد بر کاس با چندی از مردم رو ششوار و در آن محاطه پای بیست قائم داشته تیر اندازی برداختند و در تیر غیر را بر داشتند و بار سیوم کلاک دو و تیرا همان تنگ شده بود از غیب تیری بر اسپ حسن خان رسید و بزین آمد و تفرقه عظیم در جمیت مخالفان افتاد و با در آن صدها در حصار طاعت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت مظفر خان ترتیب جبری نموده با کمال تهور و جلاوت از آب گذار شده و با غنیمت بر کشته روزگار کتاب تعادمت نیاورده راه او با پیش گرفتند مظفر خان بادل قوی و خرم درست، اتفاق شایسته و غنیمت در نهایت غفلت بجز خندق و استحکام حصار اشتغال داشت که لشکر منصور نزدیک رسید مظفر خان خدا داد بر اس و جمعی را بجهت ابرو گذار داشته بسرعت سرچ تمام بر سر آنها تاخت و در غایت جفاوت و جبارت خود را بر مخالفان رسانیده استیلا و افسوس سازید و آن بید و تان سر ازین تاخت راه نبرست پسر دود بهار و آن کرا اقبال تیغ انتقام اخته بسیاری از خون گرفتار اینها کشته آمد اخته و در آن زد و خورد مجامعی بسلیان سرتاج خان بنوار را بریده آورد و جمال خان افندی زنده بدست افتاد و اولیای کتک را فرخ عظیم روی داد اگر چه در آن شب بنابر تارک اشجار و صومیت در مظفر خان و اعیان لشکر بر سر منازل آنها تیر انداختند و جمعی از بهاران حصد جلاوت خود را با آن سز زمین رسانیدند و غنیمت فراوان بدست آوردند و صلح آن مظفر خان تمام شایسته و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان بر کشته حال در کمال سرسبکی و اختلال خود را بدیده زده بعضی غرق بجز قفا شدند و جمعی بیم جانی بساحل نجات رسانیدند و مظفر خان با سز و دولت خواهان چنان فتح و غیر زنی معاودت نمود و متعارف این حال خبر رسید که ستری و چتری در برادر زنده سرشت با جمعی از آن خاندان سیاه بخت شفق گشته ولایت نکره را به تصرف آورده و آن کلا تیغ است محمودی کرده در طول دیست کرده در عرض و محازی منکیر و قنست و در یای کنگ در میان این دو حموره یکدیگر چون مظفر خان بر حقیقت حال آگاسی یافت خود را شمش المیزان و خدا داد بر اس نیز با جلال الله و بنیاد خان لشکر قلی را با فوج شایسته مراد گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر دست غنیمت خورشید خورشید مخالفان نیز مدفون برایت قدم حراست و حساب شده پیش نهادند و جمعی غنیمت در جویست بهار و آن نصرت قرمن داد و شجاعت و جلاوت دادند و هر سال تا اخته و فتح خان که از اعیان لشکر نماندند برود با جمع کثیر قبیل رسید و بقیه کسب مخالفان او بار برفتن بر در گذار خود بجهت آواره داشت گن می شدند و در ولایت نیز تصرف اهل بای و دولت و آمد و چون قتل این مخالفان حاکم شد و در هر گاه صلح داد مظفر خان را بدین فرستند و در نهایت آگاسی نمایان زده مصدر فتوحات

خفیه شد و چارمین ملک چهار از من بد خاندان باب شون تا سه گروه وقت آن در رسید که از خدمت و تردد و آرزوی
 ساز و دستگی از این ملک همواره برگر و خانگانه بنا بر عهد و عهدگی که پیش ازین در آن عهد بود پادشاه
 و مکتوبه تا کید فوسخند از خدمت درگاه فرمود و شرف خان چهار از من و نیز از آن عهد که درین اوقات طاعت پادشاهی
 سنگی می آورد و در آن در خدمت آن سر رسید که از کوز جوسا تا در عهد که بی عبود ضابطه و مقرر شده باید که با شرف آن عهد
 سه گرم خدمت بود و اگر خانگانه از خدمت درگاه و نماید تا فرمان طلب رسد از او در بافت آستانه پس بخاطر راه نبرد
شرح بعضی از صنایع و وقایع بر سیم اجمال در بنوا که استقرار در ملک خلافت بود و جهان فرزند حضرت خاقان
 از تعلق آسمانی داشت مصادق خان بسواد کرد اس ملک اسما س نام بر سعادت روشن ساخت و صد زنجیر فیل بزرگات فیل خاقان
 که برورش بود شرفی بسبب کا داده بود از نظر اشرف اقدس که از اینده و حافظت پادشاهی بنابر خجالت زیادت از جیب اطفال او
 یک ساعت با تمام فرصت و نوازش شرف اختصاص بخشید و ادو قانع این ایام تربیت فرمودن با مرای کبر است و عرض ملک
 کبر است که که پادشاه که پادشاه ایان آن ملک پادشاه است که در در منزلت مسائل جوار طعن خسروان فرمودند چون باطن نفاق آورد آنگاه
 عام قریب سواقت داشت و از آنکه فرصت حقیقت پادشاهی و تا راسته آنجا که بر پیشگاه سر بر سعادت به شجوت بود
 حال پادشاه اجمال خود شده بود و روزگار است فدا که کت سیکر زانید که در بنوی خاقان ستوده خصال آن ناز داشت و انضال
 با صی حال آنکه در روز و نوازش شرف و نوازش شرف که بقبل عاش و جو بر فهم و قوت کارها تیار داشت
 بر سیمای صمات در با عمل و نظارت خزانه جوامع در منبع آلات سراسر از شد و القمان همیشه بمنصب لائق و جاگیر عواقب
 اختصاص یافت و ملک مشرق بکومت جامعیت از گردید و چون ملک بجهت بعضی عالمان کبر است تعیین گشت و از صلاح
 به هم خوردگی احوال سعید خان و کبر است احوال گرفتار شدند و از گزافی وجود سبک با گردید و در او اوراق سابق گشته
 ملک بیان گردید که حسین خان را شورش مزاجی بهم رسید و در ویرش جاد سفیر سق از سعادت عازمت تقاعد بستند
 و جاگیر ادا و دیوان اعلی تغییر شد و چون موکب اقبال از آن سفر خان سعادت سلطون داشت و در حوالی دلی حقوق خدمت بر ایان
 به خدمت حاضر فرمودند و به ستم سابق منصب جاگیر و حجت نویی است و در او ملک اجمال جاگیر فرود شده که نیمی در اصلاح احوال کوشیده
 باز دست آمد چون از به ترتیب پادشاه که به تاج و تاج و تاج است و نو سید دست بی اختیار و باز ساخت و عمارت کمان بود و سبک
 که از سبک کار کمان است و در آنجا ملک بی تواری که در شکست یافت و به تیر بند و ق زدن سق و چون شورش علاج
 در ویرانی احوال در ستم عدلی سید عاق قتل و ستم از سعادت با و از بنوی تعیین فرمودند که آن به دست با ده جنون را به نگاه سق
 حاضر سر ساختند و صنایع صیبت عدت افزونج قاهره شهر شوق و شوق و شکمین پذیرفت و از به ستمی است نشا خط بوشش آمد
 و عیبه از او باش که در گرد و خاتم آمد و بود بر کرام بطرفه آید و ستم در اصلاح غیر خرابان خود تعیین فرمودند که به راه دریا فرود آمدند و آن
 و از او سید شرف عوام سز و در بنویست که از ستم که کت سبک سوار شده و شوق مقصد بود بند ای پادشاهی در قصبه جرد با بود
 و به راه به رگه آرد و در سبب حکم در متنازل کرده که از است شوق عیبه حرمه در سعادت از آنکه درخت هستی بر سبت
 و درین سال حکیم ابو الفتح و حکیم تادم و حکیم نوریان سهران موه ناهبه از اوق گیلانی از اوق عدو سعادت آستانه پس دولت جاردانی یافتند
 چون مولانا سعید از اوق در زغان مشاهه به سبب و شکلیه قصبه سق است و داشت فرزند آن سوادمند و شوق به کما خاقان پناه بود
 به خدمت و نوازش خانگانه گیتی سندان مشغول گشته کامیاب سعادت شامیری و باطنی شرف که بر سر بر او در وقت پادشاهی

